

فصلنامه زنان شماره ۳۵ _ خرداد ۱۳۹۴

Quarterly journal No. 35 - June 2015

فصلنامه
مادران



فهرست مطالب

- < برنامه‌ی رژیم جمهوری اسلامی: تشدید فرودستی زنان، با تحریم یا بدون تحریم . ۴۰
- < تشکل توده‌ای زنان و سمت‌گیری انقلابی! ۸
- < مبارزات مسلحانه‌ی زنان کوبانی ۱۱
- < چرا مردان به زنان تجاوز می‌کنند؟ ۱۵
- < تجاوز و آزار جنسی در انگلستان ۲۰
- < شکستن سکوت ۲۴
- < پورنوگرافی علیه زنان اتفاق می‌افتد! ۲۶
- < نقدی بر فیلم پنجاه سایه‌ی خاکستری! ۲۹
- < بیانیه‌ای برای رهایی و آزادی زنان و کل بشریت ۳۰
- < این نظام زن‌ستیز را باید آتش زد! ۳۳
- < خبر کوتاه بود! فریناز هم خودکشی شد! ۳۴

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید! لطفا نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برای ما بفرستید! ارسال مطالب برای نشریه: zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسندگان آن است.

هشت مارس

نشریه سازمان زنان
هشت مارس
(ایران - افغانستان)

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان
فریدا فراز
فریدا امیرخیزی
طرح روی جلد: سمیرا

برنامه‌ی رژیم جمهوری اسلامی:

تشدید فرودسته زنان، با تحریم یا بدون تحریم



اعتصاب سراسری معلمان - ۱۱ اسفند ۱۳۹۳ - سندج و مریوان

برای ایجاد تفاهم و همکاری بین خود بودند، طرح افزایش جمعیت تحت این عنوان که جامعه ظرفیت دو برابر شدن جمعیت کنونی را دارد، از جانب دولت احمدی نژاد مطرح و توسط دولت حسن روحانی و کل جناح‌ها، مورد تأیید و تأکید قرار گرفت. روشن است که افزایش جمعیت اهداف مختلفی را دنبال می‌کند، اما در صدر همه‌ی آن‌ها کنترل بدن زن و تضمین جای‌گاه فرودست اوست. اما فرودستی هر چه عمیق‌تر زنان، فقط به افزایش جمعیت خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در کوران نشست‌های متعدد سران رژیم ایران با آمریکا و به‌روی کار آمدن دولت «تدبیر و امید»، طرح‌های دیگری برای شدت بخشیدن به عمق فرودستی زنان در دستور کار دولت «جدید» قرار گرفت. طرح‌هایی هم‌چون طرح «صیانت از حریم عفاف و حجاب»، «آمران به معروف و ناهیان از منکر»، محدودیت اشتغال برای زنان، تسهیل بازنشستگی قبل از موعد، ایجاد محدودیت‌های گوناگون در مورد تحصیل دختران، طرح‌های مربوط به «تکریم بانوان» یا طرح‌های مربوط به تفکیک جنسیتی در ادارات و دانشگاه‌ها و ممنوعیت کار شبانه برای زنان، سهمیه‌بندی جنسیتی، بومی‌گزینی (به‌عبارت دیگر محدودیت تحصیل دختران در مراکز آموزشی خارج از محل سکونت)، طلاق، حساب بانکی، مسافرت و گذرنامه و ... به اجرا گذاشته شده است. هم‌چنین تأیید و تحکیم ممنوعیت شرکت زنان در بسیاری از رشته‌های ورزشی و نداشتن حق ورود به ورزشگاه‌ها برای تماشای مسابقات همگی خبر از تحکیم قوانین تبعیض‌گرایانه با نقشه‌ی تشدید فرودستی زنان انجام شده است. (البته برخورد ابزاری با برخی از این طرح‌ها احتمالاً دستمایه‌ی اثبات «تغییر»

در هفته‌های اخیر موضوع توافق هسته‌ای بین رژیم جمهوری اسلامی ایران و کشورهای ۱+۵ یکی از پر سر و صداترین خبرهایی بود که از طریق رسانه‌های گوناگون در سراسر جهان انعکاس یافت. اگرچه نتیجه‌ی پایانی آن نامشخص است اما این «توافق هسته‌ای» چه به‌نتیجه برسد، چه نه؛ رخداد مهمی در پهنه‌ی سیاسی ایران و جهان است و پیشاپیش عناصر چرخش‌های سیاسی بزرگ و مهمی در رویکرد سیاسی ایران به آمریکا و آمریکا به ایران و خاورمیانه و ... را در خود دارد. بررسی این که چرا طرفین در این دوره به‌پای چنین توافقی رفتند از اهمیت زیادی برای همه‌ی نیروها و خصوصاً نیروهای انقلابی زنان برخوردار است. چرا که تحلیل نادرست از این توافق و امید بستن به آن می‌تواند به پیشروی مبارزات زنان لطمه وارد آورده و مهم‌تر این‌که هر نوع توهمی نسبت به این توافق و همکاری می‌تواند برای یک دوره به نفع رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی تمام شود.

در سال‌های اخیر که موضوع برنامه‌ی هسته‌ای وزنه‌ی مهمی در نشست‌های علنی و پنهان سران دو دولت ایران و آمریکا محسوب می‌شود، یورش جدی، زن‌ستیزانه و گسترده‌ای علیه زنان، توسط رژیم جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی و به اجرا گذارده شده است. اگرچه سیاست‌های ستم‌گرانه و ضدزن جمهوری اسلامی از فردای قدرت‌گیری‌اش آغاز گردید، اما واضح است با تهاجم لجام‌گسیخته‌ای که دو سه سال گذشته آغاز کرده، در نظر دارد زنان جامعه را در موقعیت به‌مراتب عمیق‌تری از فرودستی قرار دهد. تصادفی نیست که درست در همین دوره که هر دو دولت ایران و آمریکا در پی خلق افکار عمومی

خصوصاً زنان زحمت‌کش و کارگر دهشتناک و زجردهنده است و فرودستی اجتماعی و اقتصادی آنان را به شکل پیچیده، چندلایه و چندباره افزایش داده است. بی‌دلیل نیست که حسن روحانی در سخنرانی اخیر خود خطاب به نیروهای انتظامی می‌گوید که در پیش‌برد وظایف‌تان به «دو طبقه» توجه کنید: «زنان و جوانان». موقعیت زنان در جامعه به‌جایی رسیده است که سران رژیم آشکارا می‌دانند که بی‌تردید دیر و یا زود این نیروی خشمگین بر علیه موقعیت فرودست و برده‌وار خود شورش خواهد کرد. هم‌چنین شرایط برای قیام جوانان ناراضی و بدون آینده آماده است و هر جرقه‌ای می‌تواند شعله‌های مبارزات و شورش‌های خودبه‌خودی را بگستراند.

در پس چنین اوضاعی است که رژیم جمهوری اسلامی می‌خواهد این بار به‌طور علنی با دخیل بستن به درگاه امپریالیسم آمریکا بقای خود را برای دوره‌ای دیگر تضمین کند؛ هرچند انباشت انفجاری نارضایتی داخلی یکی از فاکتورهای مهم این توافق می‌باشد اما تنها فاکتور نیست.

انتظار طبقه حاکمه‌ی ایران از این توافق و

همکاری این است که با برداشته شدن تحریم‌ها، به روز رسانی فن‌آوری استخراج نفت و گاز و باز کردن آشکار و «قانونی» دروازه‌های کشور بر روی سرمایه‌های امپریالیستی بتواند، جان تازه‌ای به اقتصاد ورشکسته و وابسته‌ی خود بدهد و از این طریق برای یک دوره‌ی دیگر از بروز انفجارات اجتماعی نیز جلوگیری کند. از طرف دیگر آن‌چه که برای رژیم جمهوری اسلامی از درجه اهمیت تعیین کننده‌ای برخوردار است، این است که با این توافق بتواند جای‌گاه مهمی را در برنامه‌های آمریکا در منطقه برای خود دست و پا کند.

در رابطه با بهبود اقتصادی و تبلیغاتی که از

جانب رسانه‌ها و ایدئولوگ‌های بورژوازی در نتیجه‌ی توافق هسته‌ای پیش گذاشته می‌شود

باید گفت که حتا اگر رابطه جمهوری اسلامی با امپریالیست‌های آمریکایی بهبود یابد و در نتیجه آن همه تحریم‌ها برداشته شود؛ و کلیه‌ی اهداف رژیم در پس این توافق در رابطه با ایران بدون تضاد پیش رود، در بهترین حالت، می‌تواند شوک‌هایی به اقتصاد ایران وارد کرده و چند صباحی بخشی از اقتصاد را «رونق» بخشد. اما بسیار عوام‌فریبانه و به دور از حقیقت است که اقتصادی چنین ورشکسته و وابسته آن‌هم در شرایط بحران جهانی سرمایه‌داری بتواند به‌طور زیربنایی تغییر یابد. مگر جمهوری اسلامی که از همان تضادهای ساختاری سیستم سرمایه‌داری در رنج است، در تمام دوران تحریم‌ها ثابت نکرد که چقدر اقتصادش وابسته به اقتصاد جهانی است و محتاج پیوستن هرچه بیشتر به این روابط تاریخ مصرف گذشته و فاسد جهانی است؟! حالا بعد از برداشته شدن احتمالی تحریم‌ها، جمهوری اسلامی در شرایط سایر کشورهای قرار خواهد گرفت که بدون واسطه به‌این شریان سرطانی متصلند و طبیعتاً تفاوت چندانی مثلاً با مصر و تونس پیش از خیزش برای نان و یا

در وضعیت زنان خواهد بود، مثل ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها که تقریباً هم‌زمان با «توافقات» لوزان، آزاد اعلام شد.

در همین چند ماه اخیر و در کوران نشست و برخاست‌های سران و سلاطین دولت ایران و آمریکا و سایر قدرت‌های امپریالیستی بود که موج اسیدپاشی زنجیره‌ای به دختران جوان پیش برده شد و با این کار یک بار دیگر کل طبقه حاکمه‌ی ایران از «پراگماتیست‌ها و اصلاح‌طلبان» تا جناح «محافظه‌کار» اعلام کردند در هر زمان از حیات ننگین‌شان اعمال عقب افتاده‌ترین قوانین، سنن و اخلاقیات اسلامی بر علیه زنان را برای تشدید هر چه بیشتر فرودستی‌شان در دستور کار خود قرار داده و هرگز از آن غافل نخواهند شد. چرا که فرودستی زنان یکی از مؤلفه‌های حیاتی برای بقای رژیم زن‌ستیز اسلامی است.

این هم اتفاقی نیست؛ در دورانی که نمایندگان ایران و آمریکا و دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری در لوزان برای رسیدن به توافق بین خود چانه‌زنی می‌کردند، زنان «اصلاح طلب» حکومتی و غیرحکومتی در

و

پنجاه و نهمین اجلاس کمیسیون مقام زن در سازمان ملل در بوق و کرنا می‌دیدند که این توافق موضوع مهمی در رابطه با زنان و اشتغال آنان خواهد بود. این زنان تلاش دارند اذهان عمومی و خصوصاً زنان را از واقعیات پشت پرده این توافقات منحرف کرده و یا بار دیگر منافع قشری از زنان و خواسته‌هایی کوچک و حقیر را به‌عنوان خواست کلیه‌ی زنان پیش بگذارند و این گونه برای بقای رژیم وقت بخرند.

واقعیت این است که آن‌ها هم، با همان زبان رمزی حرف می‌زنند که سیاست‌گذاران جهان امپریالیستی پدرا مردسالار با هم گفتگو می‌کنند. زبانی که کدواژه‌های رمزی و واژه‌گونه‌ی آن صرفاً حافظ منافع طبقات فوقانی است. فقط با رمزگشایی این کدواژه‌هاست که می‌توان معنای این گزاره‌های پرمطراق و

فریب‌کارانه را در زندگی واقعی مردم فهمید. آن‌چه که زنان اصلاح طلب و لیبرال و کلیه‌ی رسانه‌های فارسی زبان امپریالیستی و «محققین» اقتصادی خود فروخته تلاش دارند به خورد مردم بدهند، این است که با برداشته شدن تحریم‌ها اقتصاد ایران رو به بهبود خواهد رفت و در نتیجه‌ی آن خیل عظیمی از زنان و مردان از بی‌کاری و فقر نجات خواهند یافت. اما واقعیت چیست؟ و این که چه چیزی در این دوره‌ی تاریخی هم رژیم جمهوری اسلامی و هم امپریالیست‌های آمریکایی را به پای چنین توافق و همکاری آشکار کشانده است؟

برای پاسخ‌گویی به این سوال مهم ابتدا باید نگاهی به این واقعیت بیندازیم که اقتصاد ورشکسته‌ی تک محصولی، سرکوب وحشیانه، دستگیری و زندانی کردن کارگران و زحمت‌کشان، گسترش بی‌سابقه‌ی بی‌کاری، فقر، اعتیاد، تن‌فروشی، تشدید فرودستی زنان و افزایش شکاف طبقاتی ... شرایطی را به‌وجود آورده است که هر آن می‌تواند به انفجارات توده‌ای در جامعه منجر شود. تشدید این شرایط برای خیل عظیم زنان،

“

در توافقات اخیر خودنمایی می‌کند.

... و امپریالیست‌های آمریکایی و دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری، بسیار عامدانه در آن دوره با سکوت، رضایت‌مندی خود را از عملکرد رژیم ایران اعلام کردند؛ چرا که سرکوب و به بند کشیدن مردم، اعمال قوانین قرون وسطایی به زنان و به‌طور کلی پیشبرد یک نظام ستم و استثمار به‌نفع قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری و در راس آن آمریکا قرار داشته و دارد. امپریالیست‌ها همواره از یک طرف با بستن عهد اخوت با جمهوری اسلامی و از طرف دیگر اشک تمساح ریختن برای نقض حقوق زنان و «حقوق بشر» و ... در ایران ثابت کرده‌اند که آن‌ها هم مثل طرف مقابل، تمایل و پتانسیل بالایی برای استفاده‌ی ابزاری از زنان و موقعیت آنان برای دست‌یابی به مقاصدشان دارند. بنابراین امروزه نیز باید با چشمی باز به این توافق و همکاری توجه کرد و اهداف و نیازهای قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری خصوصاً امپریالیسم آمریکا را در پس ادعاهای تو خالی آنان افشا نمود.

آن‌چه که برای امپریالیست‌های آمریکایی در رسیدن به توافق هسته‌ای با ایران از اهمیت درجه اول برخوردار است نه منافع زنان و مردم ایران، بلکه فائق آمدن بر مشکلات و کسب هژمونی در جهان و منطقه‌ی خاورمیانه است. آمریکا در این همکاری و توافق به دنبال این است که نفوذ و کنترل خود بر ایران را افزایش دهد و از این طریق هم دامنه‌ی نفوذ رقبای خود مثل روسیه و چین را محدودتر کند و هم این‌که بتواند در به کارگیری ایران در ایجاد نظم جدید در کل منطقه به بیشترین وجهی منافع خود را برآورده سازد. در شرایط کنونی مستقیماً برنامه‌ریزی اقتصادی در درجه اول اهمیت برای امپریالیست‌های آمریکایی قرار ندارد. روشن است که نهادهای اقتصادی امپریالیستی هم چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اقتصاد ایران را در چارچوب اقتصاد جهانی تعیین می‌کنند و شکل می‌دهند؛ و نتیجه آن هم برای زنان و خصوصاً طبقات تحتانی مثل بسیاری از کشورهایی که در چارچوب جهانی شدن سرمایه قرار گرفته‌اند چیزی جز فقر و فلاکت و بی‌حقوقی نخواهد بود. اما آن‌چه برای آمریکا، تعیین‌کننده است این‌ست که بتواند نفوذ خود را از نظر سیاسی در هیأت حاکمه‌ی ایران افزایش دهد و آن را در راستای منافع خود تا حد امکان متحد کند و از این طریق اهداف خود در منطقه را به پیش ببرد. به‌همین دلیل است که در حال حاضر و با شرایط آمریکا در منطقه، رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی گزینه‌ی مناسبی برای امپریالیسم آمریکاست. گزینه‌ای که با ادامه‌ی تشدید فرودستی زنان، سرکوب و اختناق و با زور سر نیزه، اشاعه هر چه بیشتر دین و خرافه، و به یک کلام تشدید ستم و استثمار می‌تواند جامعه را کنترل کند و این مطلوب امپریالیست‌های آمریکایی است و به بهترین شکل منافع‌شان را تامین می‌نماید. به‌این دلایل هم هست که اوپاما اعلام می‌کند که «تغییر رژیم» در دستور کار آمریکا قرار ندارد؛ و این پیام برای کلیت طبقه حاکمه‌ی ایران از درجه اهمیت بالایی برخوردار است.

از دیگر سو آمریکا در پی این است که به‌جای تغییر رژیم در ایران، متحد جدید خود را وادار نماید که در جهت منافع آمریکا وارد جنگ‌های منطقه‌ای شود. به‌عبارتی به‌جای قشون‌کشی مستقیم، بازیگران جدیدی را وارد صحنه‌ی جنگ‌های منطقه‌ای بنماید تا بتواند با آسودگی خیال

ترکیه‌ی امروزی و ... نخواهد داشت. باید پرسید مگر ایران در مقابل بحران اقتصادی جهانی که امروزه تمام عناصر اقتصاد سرمایه‌داری را در بالاترین سطوح آن، به‌چالش کشیده مصونیت دارد؟! آیا پیوستن به روابط اقتصادی به‌شدت بحرانی در سطح جهان که در سال ۲۰۱۶، ۶ میلیارد نفر از جمعیت کره زمین را تحت تاثیر قرار خواهد داد (۹۰ درصد جمعیت جهان) می‌تواند، اقتصاد به گل نشسته‌ی ایران را برهاند؟! یا به‌عکس قرار است با گذاردن بخشی از بار این دهشت بر گرده‌ی طبقات تحتانی و فرودستان، خصوصاً زنان در ایران، از خطر فروپاشی این سیستم کاسته شود؟!

موضوع دیگری را که در این مورد باید در نظر داشت این است که این «رونق» اقتصادی به کدامیک از اقشار و طبقات جامعه حتماً به‌صورت مقطعی یاری خواهد رساند؟ بدون شک این درجه از «رونق» اقتصادی در خوش‌بینانه‌ترین حالت تنها می‌تواند بخشی از جامعه، خصوصاً طبقات متوسط به بالا را در بر گیرد. در نتیجه به‌طور واقعی و عملی جوابی به‌بی‌کاری و فقر و فلاکت میلیون‌ها نفر زن و مرد کارگر و زحمت‌کش جامعه نخواهد داد که هیچ؛ بلکه رونق اقتصادی بالایی‌ها مرهون تشدید فلاکت اقتصادی طبقات تحتانی خواهد بود؛ و در عمل جوابی به هزاران هزار زنی که به خاطر فقر و بی‌کاری دست به تن‌فروشی برای بقای زندگی می‌زنند، نخواهد داد؛ جوابی به زنان کارتن خواب یا معتاد که تعداد آن‌ها به‌طور روز افزونی در حال گسترش است، نخواهد داد؛ جوابی به میلیون‌ها زن سرپرست خانوار و جوابی به ۱۰ میلیون کودک کار که برای بقای زندگی خود و خانواده بی‌گاری می‌کنند، نخواهد داد و ...

برای وارونه نشان دادن این دهشت است که برخی از زنان در ایران و خارج و هم‌چنین رسانه‌هایی هم چون بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و ... که در خدمت اهداف و منافع امپریالیست‌ها قرار دارند، این نگرش را به میان مردم می‌برند که گویا آمریکا با همکاری با ایران قصد دارد به زنان و مردم ایران برای برون رفت از این اوضاع خراب اقتصادی کمک کند! مسلماً این دروغ بی‌شمارانه‌ی بیش نیست. چرا که هم‌چون گذشته در همین «توافق هسته‌ای»، اوپاما نیز علناً اعلام کرد که در این معامله آن‌چه از هم مهم‌تر است، منافع آمریکا است. در عین حال اگر به‌همین تاریخ چند دهه‌ی اخیر ایران نگاه کنیم، به‌این حقیقت پی خواهیم برد که به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی نتیجه‌ی سازش و همکاری سران مرتجع این رژیم با امپریالیسم آمریکا، در جهت تامین منافع هر دو و خصوصاً آمریکا بوده است. نتیجه‌ی آن سازش هم به بند کشیده شدن مردم ایران، تحت یک نظام دینی مبتنی بر ستم و استثمار بود. رژیمی که با حمایت آمریکا بر مسند قدرت نشست، اولین حمله خود را بر علیه زنان با اجباری کردن حجاب آغاز کرد و از آن زمان تا کنون تلاش کرده است که این نیمی از جامعه را به شدیدترین شکل ممکن به انقیاد بکشد؛ تا جایی که انقیاد زنان پرچم سیاسی تمایز این نظام از سایر نظام‌های سرمایه‌داری پدر/مردسالار بوده و هست؛ و تا پیش از ظهور طالبان و داعش و دیگر اخلاف اسلامی یکه‌تاز میدان بود. رژیمی که سرکوب ملیت‌های تحت ستم را در دستور کار خود قرار داد. رژیمی که هزاران نفر از انقلابیون و کمونیست‌ها را در دهه ۶۰ به قتل رساند و

مرتجعین رنگارنگ و امپریالیست‌های مردسالار قرار دارد. آنچه که امروزه بیش از هر دوره در مقابل همه زنان انقلابی قرار دارد این است که بتوانند با پیشبرد هر چه وسیع‌تر مبارزه و اشاعه‌ی آگاهی در میان زنان به بسیج و متشکل کردن آنان بپردازند. باید نفرتی که از اعمال فرودستی بر زنان در قلب هر زنی بوجود آمده است را به نفرتی آگاهانه و هدفمند تبدیل کرد. باید چاشنی باروت انفجار بمب مبارزاتی زنان را با آگاه کردن و بسیج گسترده و سازمان‌دهی آنان مهیا کرد. در انفجارات توده‌ای باید به حد کافی نیروی آگاه و متشکل زنان وجود داشته باشد که بتواند مبارزه را همراه با سایر نیروهای انقلابی در جهت تغییر بنیادین تمامی آن مناسبات زیربنایی و روبنایی که زنان و کل جامعه را در بند ستم و استثمار قرار داده است، هدایت کند. بدون داشتن نیروی آگاه و متشکل زنان و سایر اقشار و طبقات مردمی با افق‌رهایی بشریت، هر چقدر هم که مبارزات خود به خودی توسط زنان، جوانان و یا زحمت‌کشان جامعه به‌وقوع بپیوندند، تغییری اساسی در مناسباتی که تشدید فرودستی زنان، سرکوب و اختناق و عمق بخشیدن به ستم و استثمار کل جامعه در سرلوحه‌اش قرار دارد، نمی‌دهد. همان طور که شرکت میلیون‌ها زن و مرد در مصر و تونس، نتوانست از درون مبارزات خود به خودی که نام «بهار عربی» را در آن دوره به خود گرفت، تغییری ریشه‌ای و بهاری واقعی برای زنان و سایر توده‌ها به‌وجود بیاورد؛ و نشان داد بدون یک آلترناتیو انقلابی واقعی که رهایی زنان در سرلوحه‌ی برنامه‌هایش قرار داشته باشد، حتی با حضور میلیون‌ها توده‌ی مشتاق و پرشور و از جان گذشته هم نمی‌توان از شر دولت‌های واپس‌گرا و وابسته به امپریالیست‌ها خلاص شد و دوباره همان روابط کهنه و پوسیده‌ی باقی مانده از رژیم سابق، به‌شکلی عمیق‌تر بازسازی خواهد شد.

اگر این تجربیات تلخ نتواند راهی در مقابل‌مان باز کند ما از تاریخ هیچ نیاموخته‌ایم و محکوم به تکرار آن خواهیم بود. آموختن این درس‌های تاریخی بیش و پیش از هرکس ضرورتی است در مقابل زنان که ستمی هزاران ساله و به وسعت جهان را تجربه کرده و می‌کنند. ضرورت بر درب می‌کوبد و تنها راه مقابله با این اوضاع راه‌اندازی جنبش انقلابی زنان، در جهت ساختن بدیلی انقلابی است که بتواند نفرت عمیق زنان و کل مردم ستم‌دیده را در جهت سرنگونی تمام و کمال رژیم جمهوری اسلامی و قطع دست کلیه امپریالیست‌ها هدایت کند. باید فارغ از زمره‌های منفعت‌طلبان و محافظه‌کاران، بی‌باکانه در پی تغییری باشیم که متضمن رهایی زنان و بشریت باشد. باید خودمان را برای مبارزاتی سخت آماده کنیم که محرک مبارزات کنونی ما برای تغییر طولانی و بنیادین جامعه باشد. باید جنبشی انقلابی به راه بیندازیم که بتواند الهام بخش مبارزات زنان و کل توده‌ها در منطقه خاورمیانه و جهان باشد. ♦

خاورمیانه‌ی متزلزل و متشنج را مدیریت نماید. آنچه واضح است هم‌چون گذشته اولین قربانیان مستقیم و غیرمستقیم سیاست‌های جنگ‌طلبانه و ملیت‌پرستی زنان خواهند بود. آن‌هم در شرایطی که صحنه‌ی جنگ‌های منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا آن‌چنان سببیتی را در مورد زنان به‌نمایش گذارده که تقریباً از خاطره‌ی تجربه‌ی بشر رخت بر بسته بود؛ کشتار بدوی غیرنظامیان، تجاوز، آوارگی، قتل‌عام مذهبی و قومی، برده‌داری و برده‌فروشی آشکار، غارت، زورگیری، باج‌خواهی جنسی، تن‌فروشی و فروش زنان و دختران از سر فقر و استیصال و ... این همه تصویر دهشتناکی است که پشت واژه‌ی «صلح» در توافقات اخیر خودنمایی می‌کند.

در نتیجه اهداف هر دو نظام پوسیده از این توافق هسته‌ای و هرگونه همکاری با یکدیگر هیچ ربطی به منافع مردم و خصوصاً منافع زنان در ایران و منطقه‌ی خاورمیانه ندارد.

زمانی که توافق اولیه لوزان اعلام شد، عده‌ای از زنان و مردان به خیابان‌ها آمدند و از امضای این قرارداد ابراز خشنودی نمودند. بخشی از آن‌ها وابستگان به رژیم و به‌خصوص جناح خاصی از رژیم بودند، اما آن‌ها تنها نبودند و بخشی از آن‌ها را مردمی تشکیل می‌دادند که نسبت به این توافق و نتایج آن توهم خطرناکی دارند، به‌خصوص این‌که این توهم به صورت کم و بیش در میان اقشار وسیع‌تری که حتی به خیابان هم نیامدند، وجود دارد؛ و آن‌ها هرچند با احتیاط، اما امیدوارند که این توافقات بتواند باعث تغییراتی در موقعیت اقتصادی و حتی سیاسی جامعه شود. این در شرایطی است که حتی بی‌اعتمادی نسبت به رژیم در میان مردم هم چنان بالاست. ابراز خشنودی نسبت به این قرارداد و یا هرواقعه‌ی این چنینی و اشاعه‌ی آن در جامعه نه تنها در خدمت منافع توده‌ها و مردم نیست بلکه در نهایت در راستای منافع رژیم و استحکام آن هرچند برای دوره‌ای موقتی خواهد بود. از این رو بسیار مهم است که هر چه وسیع‌تر ماهیت و اهداف این قرارداد را بررسی، تحلیل و افشا کرد و آن را وسیله‌ای برای آگاه کردن و زدودن توهمات در میان مردم نمود.

موقعیت فرودست زنان با تحریم و یا بدون تحریم شدت خواهد یافت! به یاد داشته باشیم که در دوران تحریم‌ها، تشدید فرودستی زنان در دستور کار دولت احمدی‌نژاد و پس از آن حسن روحانی قرار گرفت و کماکان ادامه دارد. همان‌طور که قبلاً گفته شد یکی از اهداف رژیم جمهوری اسلامی از توافق و همکاری علنی با آمریکا که امروزه تحت نام «توافق هسته‌ای» پیش می‌رود این است که (با تغییراتی هرچند کوچک در زندگی طبقات میانی و از طریق تبلیغات حول آن و تأثیرات این طبقه در جامعه) بتواند از انفجارات توده‌ای، خصوصاً زنان و جوانان جلوگیری کند. چرا که آنان از موقعیتی به شدت انفجاری و شکننده در جامعه برخوردارند.

این واقعیات نشان می‌دهند که ما در اوضاع بسیار سختی به‌سر می‌بریم. سختی در این است که با وجود نارضایتی عمیقی که در بین خیل عظیم زنان و سایر اقشار و طبقات مردمی، خصوصاً زحمت‌کشان وجود دارد، اما بدیلی انقلابی در مقابل آنان برای برون رفت از این اوضاع به‌وجود نیامده و کماکان جهان زیر سیطره‌ی بنیادگرایان مذهبی،

تشکل توده‌ای زنان و سمت‌گیری انقلابی!



امیر فرزانه

چرا فعالیت متشکل:

هر جا ستم هست مبارزه هم هست. ستم به زنان به‌عنوان یک جنسیت، با وجود تفاوت در عمق و شدت آن در جوامع، اقشار و طبقات گوناگون، پدیده‌ای عام است و ابعادی جهانی دارد؛ بنابراین مبارزه‌ی زنان با ستم نیز با شیوه‌های مختلف و با دورنما و خواسته‌های متفاوت، در کل جهان جریان دارد. طی ۳۶ سال حکومت جمهوری اسلامی در ایران، رویکردهای قرون وسطایی، مردسالارانه و ضدزن رژیم، به اعتراض و عصیان زنان زیادی دامن زده است و همه روزه به تعداد دختران و زنانی که به صف معترضان می‌پیوندند، اضافه می‌شود. این زنان هر یک به شیوه‌ی خود و با جسارت فراوان با سیستم زن‌ستیز حاکم می‌جنگند ولی مبارزات آنان به دلیل پراکنده‌گی و نداشتن یک افق روشن، از عمق کافی برخوردار نبوده و نمی‌تواند به ایجاد یک تغییر اساسی و هدفمند منجر گردد.

وقتی هدفی جدی را دنبال می‌کنیم و برای رسیدن به آن مصمم هستیم، لازم است موانع رسیدن به آن را بشناسیم تا بتوانیم در جهت رفع این موانع گام برداریم. هر قدر موانع سر راه صعب‌العبورتر باشند به توان بالاتری برای رسیدن به مقصود نیاز داریم. یکی از مؤثرترین راه‌کارها برای بالا بردن توان عبور از موانع این است که ره‌روان راه، توان فکری و فیزیکی خود را هم‌سو نموده و متشکل و متحد عمل کنند. داستان نصیحت پیر مرد رو به مرگ به فرزندانش را حتماً به‌خاطر دارید که نشان می‌داد چه قدر یک دسته چوب که با کنار هم قرار دادن ترکه‌های نازک و شکننده، درست کرده بود، مقاوم و محکم است و نتیجه می‌گرفت که تا وقتی فرزندانش نیروی خود را

در کنار هم و در یک راستا به‌کار برند، در برابر مشکلات قوی بوده و به راحتی شکست نخواهند خورد. فلسفه‌ی کار متشکل هم دقیقاً همین است. از بدو پیدایش جوامع طبقاتی همواره اقلیتی صاحب قدرت و ثروت توانسته اکثریت زحمت‌کش جامعه را تحت ستم و استثمار قرار بدهد. چگونه چنین چیزی ممکن است. رمز موفقیت این اقلیت استثمارگر و ستم‌گر در چیست و چگونه این سیستم تداوم یافته است. در یک سو اقلیتی قرار دارد که قدرت خود را با اتکا بر تشکیلات منظم نظامی، امنیتی، فرهنگی و سیاسی تثبیت کرده و افزون می‌سازد و در سوی دیگر اکثریتی تحت سلطه که دارای توان نهفته‌ی عظیمی است که یا به‌واسطه‌ی ناآگاهی از آن استفاده نمی‌کند و یا اگر به آگاهی دست یافته به‌واسطه‌ی پراکنده‌گی، حکم آن ترکه‌های شکننده و نازکی را دارند که کنار یکدیگر قرار نگرفته و آن دسته چوب مقاوم و محکم را تشکیل نمی‌دهند و بنابراین به راحتی مغلوب سیستم متشکل حاکم می‌شوند. یکی از نمونه‌های روشن این نوع مبارزه را می‌توان در مبارزات دختران و زنان ایرانی در مقابل حجاب اجباری به خوبی مشاهده کرد. اگر چه اولین مبارزه‌ی زنان در مقابل قانون حجاب اجباری بعد از به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی، توانست مدتی رژیم را به عقب نشینی وادارد، ولی عدم وجود یک تشکل قوی انقلابی، مانع از این شد که این مبارزات بی‌گیر و مستمر و متشکل ادامه یابد و به رژیم امکان دومین یورش برنامه‌ریزی شده برای تحمیل حجاب اجباری را داد. مقاومت و سرکشی زنان در مقابل پذیرش این قانون در ۳۶ سال گذشته، بار سنگینی را به رژیم تحمیل کرده است. جمهوری اسلامی برای مقابله با این اعتراضات ناگزیر بوده هر روز طرح پرهزینه‌ی تازه‌ای را به اجرا در آورد؛ ولی این اعتراضات و نافرمانی‌ها به‌دلیل پراکنده‌گی‌اش نتوانسته به یک مبارزه هدفمند و رادیکال ارتقا یابد و دستاورد مطلوبی به دست آورد. همان‌طور که گفته شد

معضل را در دستور کار فوری خود بگذارند، برای برداشتن هر قدم، راه کارهای مختلف را بیازمایند، از تجربیات یکدیگر درس بگیرند؛ و قدم بعدی را بردارند تا بتوانند با به هم پیوستن جویبارهای متفرق اعتراضات و مقاومت‌های زنان ایران، رود عظیم و خروشان را به جریان ببازند. رود خروشان که بتواند موانع و محدودیت‌ها را در هم شکند و رسیدن به اهداف سرنوشت ساز و انقلابی را ممکن نماید.

نظام حاکم و غالب دنیا، یعنی امپریالیسم با استفاده از شیوه‌ها و ابزارهای گوناگون، در هر گوشه از جهان به فراخور جای‌گاه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن، درجات و اشکال مختلف فرودستی زنان را شکل داده و یا تقویت می‌کند. وجود یک نیروی سرکوب شده و مطیع به وسعت نیمی از جامعه، از یک سو ارتش ذخیره‌ی کار بزرگی که آمادگی کار با پایین‌ترین دست‌مزد و پایین‌ترین استانداردهای ایمنی و سلامتی، را دارد برای سرمایه‌داران مهیا می‌کند و از سوی دیگر همیشه به‌عنوان شاخصی برای مقایسه و در نتیجه پایین نگه داشتن دست‌مزد و شرایط رفاهی نیمه‌ی دیگر جامعه کارکرد دارد. در عین حال امکان سرکوب زنان و استفاده از خدمات بی‌چیره و مواجب آنان، امتیازی است که سرمایه‌داری در محاسبات خود به‌عنوان بخشی از دست‌مزد، به مردان می‌پردازد و آنان را راضی نگه می‌دارد. البته این بخش را نه از جیب خود که از گرده‌ی زنان می‌پردازد. در عین حال فرودست نگه داشتن زنان نه تنها در بازار کار بلکه در تمامی عرصه‌های اجتماعی، برای تمامی دولت‌های مردسالار، امری است که اولاً به کنترل پنجاه درصد نیروهای بالقوه انقلاب خدمت کرده و دوماً پنجاه درصد دیگر جامعه را هم به نوعی با دادن امتیاز فرادستی، به شراکت در این جرم و هم‌دستی با خود، فراخوانده و از برش انقلابی آنان می‌کاهد. در جوامع سنتی با تقبیح حضور فعال و بی‌پروا و گستاخانه‌ی زنان، فرهنگ کل جامعه نقش زنجیرهای سنگینی را ایفا می‌کند که به پای زنان بسته شده و مانع هر جهش انقلابی می‌شوند تا جایی که مثلاً سقف خواسته‌های زنان عربستان سعودی، آن‌هم نه همه‌ی اقشار آن، باید به جنگیدن برای دستیابی به اجازت «رانندگی اتومبیل» محدود شود و برای همین سطح از مبارزه هم باید بهای گزافی بپردازند. در این میان حتی آن دسته از مردان که با این محدودیت‌های سنتی برای زنان موافق نیستند، اغلب نه تنها از مبارزات زنان در جهت شکستن این تابوها حمایت نمی‌کنند بلکه زنان را هم از «راه انداختن این همه جار و جنجال» و «جلب توجه» بر حذر می‌کنند و حاضر نیستند نیروی خود را برای مقابله با سنت‌های غالب جامعه صرف کنند.

جمهوری اسلامی ایران که به جرأت می‌توان آن را اولین حکومت داعشی منطقه نامید، ابعاد فرودستی زنان در ایران را شدت بخشید. به دنبال آن، مردسالاری و سرکوب زنان در منطقه، در سال‌های اخیر به‌شکل بی‌سابقه‌ای رشد کرده است. با به‌وجود آمدن و رشد حکومت‌ها و نیروهای مثل طالبان، القاعده، داعش، بوکوحرام، الشباب، النصرة و بسیاری گروه‌های اسلامی و غیراسلامی مترجع دیگر، که در این سال‌ها رشدی سرطانی داشته‌اند، فرودستی زنان به‌خصوص در مناطق تحت کنترل این نیروها به‌شکل وحشیانه و وقیحانه‌ای تشدید و تعمیق یافته است. با یک نگاه ساده به‌این نکات می‌توان دریافت که فرودستی زنان تا چه حد برای بقای ارتجاع و امپریالیسم حیاتی است و نیروهای مردسالار چطور هر روز برای حفظ اقتدار خود و فرودست نگه داشتن زنان خود را متشکل‌تر می‌کنند.

عدم وجود آگاهی انقلابی و عدم وجود تشکل منسجم و رادیکال نقطه ضعف جنبش زنان در این مبارزه است.

پس نتیجه می‌گیریم که اقشار تحت ستم به‌طور کلی برای این‌که به رهایی دست یابند باید این توازن قوا را برهم بزنند و برای برهم زدن این توازن قوا به دو فاکتور آگاهی و تشکل نیاز دارند. آگاهی از ابعاد ستم و ساز و کار آن، شناخت عامل ستم و مورد ستم واقع‌شدگان (یعنی شناخت مرز مشخص دوست و دشمن) و بالاخره طرح راه‌حل یا راه‌کار نهایی برای رهایی از ستم. هرچه این آگاهی فراگیرتر شود توده‌های وسیع‌تری به صف مبارزه می‌پیوندند و این‌جاست که نقش کار متشکل اهمیت خود را نشان می‌دهد. برای این‌که پتانسیل عظیم برای تغییرات رادیکال در توازن قدرت آزاد شود و عمل کند، تشکلی پایه‌ای در راستای رسیدن به مقصود مشترک این توده‌های پیوسته به صف مبارزه، یک نیاز حیاتی است. تشکلی که حول هدف مشترک اعضای آن شکل گرفته و به‌این هدف خدمت می‌کند.

تشکلات توده‌ای زنان:

از آن‌جا که ستم جنسیتی یک ستم فراگیر و فراطبقاتی است و نیمی از جامعه را هدف قرار می‌دهد، نیروهایی که رهایی از این ستم را محور تشکل خود قرار می‌دهند، قاعدتاً توان جذب یک نیروی توده‌ای عظیم را دارند به‌شرط آن‌که یک برنامه‌ی رئالیستی، صحیح و انقلابی را پیش رو داشته باشند. متأسفانه اغلب نیروهای مترقی، حتی بسیاری از این نیروها که منتسب به چپ هستند، نه تنها ایجاد تشکلات توده‌ای زنان را به‌عنوان یک وظیفه‌ی مهم و فوری، در دستور کار خود قرار نمی‌دهند، بلکه آن را عامل جداسازی زنان و مردان و تضعیف صف مبارزه معرفی می‌کنند. این نیروها اگرچه به‌وجود ستم جنسیتی بر زنان معترفند ولی دلیلی برای وجود تشکل توده‌ای زنان نمی‌بینند و معتقدند که رهایی زنان خود به خود با استقرار سوسیالیسم به‌وجود خواهد آمد.* نتیجه‌ی داشتن چنین دیدگاهی این است که این نیروها، وظیفه‌ی متشکل کردن زنان به‌حول یک خط انقلابی در جهت رهایی زنان را از دوش خود برداشته و عملاً این عرصه از مبارزه را به نیروها و جریان‌های بورژوا-لیبرال و رفرمیست واگذار می‌کنند. همان‌طور که گفته شد، زنان به‌عنوان پرشمارترین قشر تحت ستم، از پتانسیل بسیار بالایی برای نابودی عامل اصلی فرودستی خود - یعنی نظام حاکم - برخوردارند و متشکل کردن زنان حول یک خط انقلابی، در جهت رهایی آنان، از مؤثرترین خدمات به انقلاب است. در مقابل، واگذاری این عرصه از مبارزه و وظیفه‌ی ایجاد تشکلات توده‌ای زنان به بورژوا-لیبرال‌ها و رفرمیست‌ها اشتباهی نابخشودنی است که بخش قابل توجهی از نیروهای بالقوه‌ی انقلاب را به صف مقابل انقلاب می‌کشاند.

جریان‌های لیبرال جنبش زنان ایران همواره برای متشکل کردن زنان برنامه داشته‌اند. در تمامی دوران فعالیت خود، در هر برهه از زمان و هر تحول اجتماعی، صفوف خود را تحت عناوینی مثل هم‌گرایی و غیره، شکل داده‌اند و خواسته‌های خود را پیش گذاشته‌اند؛ ولی این نقد به نیروهای انقلابی و رادیکال زنان (حتی آن دسته از این نیروها که ضرورت این تشکلات را رد نمی‌کنند) وارد است که به امر تشکل توده‌ای زنان به‌اندازه‌ی کافی، نپرداخته و دست‌آورد قابل توجهی در این زمینه نداشته‌اند. البته شرایط اختناق پلیسی که در مقابل ایجاد تشکلات انقلابی توده‌ای به‌شدت برخورد می‌کند، یکی از عوامل مهم بازدارنده است؛ ولی نیروهای انقلابی زنان، با توجه به اهمیت موضوع باید به‌این مسأله برخوردی جدی‌تر داشته و حل این

خشن» شده و لابه‌لای آیات قرآن به دنبال کلمات و تفاسیری می‌گردند که از عمق چاله‌ای که زنان را برای سنگسار شدن در آن دفن می‌کنند، بکاهند. در جایی که نیروهای داعشی زنان ایزدی را به بردگی می‌گیرند، مورد تجاوزهای مکرر قرار می‌دهند و در بازار به‌عنوان برده می‌فروشند، این زنان رفرمیست مبارزه‌ی مسلحانه‌ی زنان کوبانی را در مقابل داعش مورد نقد قرار می‌دهند و نگرانند که مبادا جنبش زنان به خشونت آلوده شود. این نیروها که خود را تشکلات زنان هم می‌نامند در واقع در سرکوب سرکشی‌های دختران جوان عاصی از وضع موجود، با حکومت هم‌کاری می‌کنند و آنان را به اعتراضات مدنی در چارچوب قانون، فرا می‌خوانند و تلاش می‌کنند معترضان را از مبارزه سرخورده کرده و خانه‌نشین نمایند. اصولاً خشونت یا عدم خشونت، انتخاب ما نیست. خشونت امری است که از طرف دشمن به ما تحمیل می‌شود. مسلماً زنان کوبانی برای این‌که از کشتن انسان‌ها لذت می‌برند، دست به اسلحه نبرده و خشونت اعمال نکرده‌اند بلکه آن‌ها تنها در مقابل خشونت افسار گسیخته‌ی قرون وسطایی نیروهای داعش، واکنش نشان داده‌اند. در این‌جا بحث بر سر تأیید خط سیاسی زنان کوبانی نیست بلکه بحث بر سر تأیید عمل جسورانه و رادیکال آنان در مقابل متجاوزین است. در جامعه‌ی کنونی نه خشونت، به خودی خود امر بدی است و نه محبت، به خودی خود امر خوبی است. این مهم است که تو خشونت را نسبت به کدام نیروها بروز می‌دهی و محبت را به پای کدام بخش از جامعه می‌ریزی. مسلماً ما نمی‌توانیم آن محبت و مماشانی را که با دشمنان مان انجام می‌شود به‌صرف این‌که عملی «خشونت‌آمیز نیست» تحسین و تأیید کنیم و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی زنان کوبانی علیه متجاوزین داعشی را به‌صرف این‌که «خشونت‌آمیز است» تقبیح و محکوم نماییم. بنابراین می‌بینیم که تنها متشکل بودن کافی نیست. زنان برای رهایی خود نیازمند آگاهی انقلابی هستند. نیروی زنان در مبارزه اگر با آگاهی انقلابی همراه نباشد، خیلی راحت می‌تواند منحرف شده به ابزاری در دست این نیروهای رفرمیست و یا هر نیروی غیرانقلابی دیگری، بدل شود و در جهت منافع مردسالارانه به‌کار گرفته شود. تنها یک نیروی متشکل و آگاه انقلابی زنان است که پتانسیل در هم شکستن مردسالاری و رسیدن به رهایی را دارد.

زنان در ایران و جهان نیاز به وحدتی آگاهانه دارند تا بتوانند با اتکا بر آن به رهایی برسند. یک تشکل توده‌ای انقلابی زنان، تنها با موضع‌گیری صریح بر سر امپریالیسم، حکومت‌های مردسالار، نیروهای بنیادگرای مذهبی و سایر مرتجعین و هم‌چنین با سمت‌گیری با افشار انقلابی جامعه، تعریف می‌شود. چنین تشکلی جای تمام زنانی است که از وضع موجود خشمگین‌اند و دیگر نمی‌خواهند به تثبیت سیستمی که سرکوب‌شان می‌کند خدمت کنند. چنین تشکلی جای تمام زنانی است که مصمم هستند که با اتکا به نیروی خود نظم موجود را زیر و رو کنند. چنین تشکلی را باید تقویت کرد و گسترش داد تا مروجین و مبلغین راه رهایی زنان و سازمان‌گران متعهد و پی‌گیر بیشتر و بیشتری داشته باشد. چنین زنانی در هر جا می‌توانند هسته و محفل خود را تشکیل بدهند و در ارتباط تنکاتنگ با یکدیگر قرار گیرند تا بتوانند دانش و تجربه‌های‌شان را با هم سهیم شوند. ♦

پی‌نوشت:

* این دیدگاه را می‌توان برای مثال در مقاله‌ی «جنبش رهایی زنان و معضلات سر راه آن» (روناک آشناگر) مشاهده کرد.

http://www.ofros.com/maghale/ashenagar_jonbesh.pdf

مزایای حفظ این نابرابری جنسیتی و ستم بر زنان که می‌توان در مورد آن کتاب‌ها نوشت، برای سیستم حاکم غیرقابل چشم‌پوشی است و بنابراین برای شکل دادن، حفظ و گسترش آن از شبکه‌های منسجم نظامی و فرهنگی بسیاری بهره می‌برد. از مجلات ویژه‌ی بانوان در غرب تا به کنیزی گرفتن زنان ایزدی در سوریه، از مسابقات و جوایز ملکه‌های زیبایی جهان تا مسابقه حجاب برتر در ایران، از عملیات پر سر و صدای گشت ارشاد در ایران تا قوانین مختلف در زمینه‌های منع پیش‌گیری از بارداری، محدودیت در زمینه‌های آموزش، اشتغال و خلاصه حضور و فعالیت اجتماعی زنان در ایران و کشورهای اسلامی، از حمایت و رشد «جنبش»‌های دولتی زنان، فمینیسم اسلامی و انواع ان‌جی‌اوه‌های زیر نظر حکومت، تا تکثیر ایدئولوژی‌های فمینیسم بورژوازی برای انحراف مبارزات زنان، همه و همه نشان از اهمیت حیاتی حفظ ستم و نابرابری جنسیتی برای بقای امپریالیسم و ارتجاع دارد. زنان به‌عنوان توده‌ی عظیمی که هدف این فرودستی و ستم قرار گرفته‌اند، پتانسیل مقابله با تمامی این ترفندها و گرفتن نقش اساسی در زیر و رو کردن سیستم و نظم موجود را دارند ولی این پتانسیل فقط زمانی می‌تواند آزاد شود که اولاً به آگاهی انقلابی مسلح شود و دوماً از پراکنده‌گی نجات یابد و متشکل گردد. رهایی زنان امری جدی است و یک مبارزه‌ی جدی و پی‌گیر را می‌طلبد. امری که یکی از مؤلفه‌های پیروزی انقلاب است. مبارزات زنان بخش جدایی‌ناپذیری از انقلاب است و هر چقدر مبارزات انقلابی و رهایی‌بخش و متشکل زنان گسترش یابد بر تسریع روند انقلاب در کل جامعه خدمت خواهد کرد.

رفع نهایی ستم و رهایی زنان امری نیست که در جامعه طبقاتی قابل حصول باشد چرا که رفع ستم بر زن با موجودیت «طبقه» در تناقض است. جنبش زنان بدون داشتن دورنمای یک انقلاب طبقاتی حتا قادر نخواهد بود گامی مؤثر برای حصول رفرفرم در شرایط خود بردارد. حتا رفرفرم‌هایی که زنان در کشورهای امپریالیستی به نسبت کشورهای توسعه نیافته، به‌دست آورده‌اند، اگر چه دستاوردی است که با مبارزات رادیکال و انقلابی خود به‌آن رسیدند، ولی حصول این دستاوردها هم‌چنین در سایه‌ی انقلابات سوسیالیستی شوروی و چین و گرایش گسترده‌ی زنان و جوانان در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به انقلاب، تسهیل و ممکن شده است؛ یکی از انگیزه‌های مهم کشورهای امپریالیستی، برای دادن بسیاری از این امتیازات به زنان و شهر وندان، رقابت با سوسیالیسم و ممانعت از گسترش مبارزه و گرایش به این انقلابات و پیش‌گیری از یک انفجار اجتماعی، بوده است.

بعد از شکست دو انقلاب سوسیالیستی در جهان، بورژوازی با استفاده از خلاء موجود با تمام قوا به گسترش یأس و ناامیدی از تغییرات زیربنایی در جهان دامن زد. این شرایط برای رشد سرطانی نیروهایی که با طرح انواع تئوری‌ها، انقلاب را نفی می‌کردند و آب به آسیاب امپریالیسم می‌ریختند، بسیار مناسب بود. در همین راستا از سال‌های بعد از انقلاب در ایران هم نیروهای رفرمیست، نقش به‌سزایی در انحراف جنبش زنان از یک مبارزه‌ی انقلابی ایفا کرده‌اند. در مقابل خشونت افسار گسیخته‌ی حکومت که ساده‌ترین اعتراضات زنان و سایر افشار را با زندان، شلاق، شکنجه، تجاوز و اعدام پاسخ می‌دهند، شعار تظاهرات سکوت و عدم خشونت را سر می‌دهند و مهم‌ترین هدف خود را پرهیز از «خطر انقلاب» و هر مبارزه‌ی رادیکال، قرار می‌دهند و زنان را در مقابل رژیم خلع سلاح می‌کنند. برای تخفیف مجازات جرم‌هایی که زنان مرتکب نشده‌اند، دست به دامان آیت‌الله‌های «کمتر

نگاهی انتقادی به نظرات گوناگون در مورد مبارزات مسلحانه‌ی زنان کوبانی



کنایه رسانه

تأثیرات مبارزات مردم کوبانی و در صدر آن زنان مسلح آن که مصمم اسلحه را به سوی متجاوزین داعش نشانه رفتند و این نیروی ارتجاعی را به عقب‌نشینی وادار کردند، یک مبارزه‌ی عادلانه است. اما آن‌چه که از درجه‌ی بالایی در برخورد به‌این مبارزه حائز اهمیت است، این است که این مبارزه و مقاومت با خط و رهبری ناسیونالیستی به‌پیش برده شد که به‌دنبال احیای سرزمین پدری کردستان و تشکیل کردستان بزرگ است. بدون شک هیچ نیروی ناسیونالیست و غیرانقلابی نمی‌تواند روابط پدرسالاری که در تار و پود جامعه رسوخ کرده است را از بین ببرد. این درسی است که تاریخ پیش گذاشته است. در جنبش‌های ملی‌گردد همواره غلبه‌ی افکار فئودالی و عقب‌مانده در جامعه و در بسیاری از احزاب و نیروها مانعی برای رفع ستم جنسیتی بوده است. موضوع مهمی را که باید در نظر داشت این است که نباید رفع ستم جنسیتی را به‌میزان شرکت زنان در مبارزه‌ی مسلحانه در سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیست محدود کرد. چرا که صرف شرکت زنان در مبارزه‌ی مسلحانه (با رهبری خطی غیرانقلابی) - اگرچه به تفکرات سنتی و رایج در جامعه ضربه می‌زند و می‌تواند عرصه‌های جدیدی را برای مبارزه علیه مردسالاری ایجاد کند. اما نمی‌تواند آن روابط و مناسبات و ساختاری که زنان را فرودست کرده است را از بین ببرد. گرایش‌ها که در بسیاری از سازمان‌های منتسب به چپ در ایران بود، از مبارزه‌ی مسلحانه در کوبانی به‌صرف مسلحانه بودن آن بدون چون و چرا دفاع کردند. آن‌ها در واقعیت امر به‌جای تحلیل علمی و واقعی از خط راست و غیرانقلابی و ناسیونالیستی حاکم بر این مبارزات با بزرگ‌نمایی به ایده‌آلیزه کردن این

مبارزات مسلحانه‌ی زنان کوبانی بر علیه داعش علی‌رغم کاستی‌ها و محدودیت‌های خط رهبری آن توجه بسیاری از مبارزین و آزادی‌خواهان جهان را به‌سوی خود جلب کرد و به مباحث مهمی هم‌چون برخورد زنان به مسائل کلان و جنگ دامن زد. در این میان هر نیروی سیاسی بنا بر خط و دیدگاه سیاسی و برنامه‌ای که برای زنان دارد به مبارزات مسلحانه‌ی زنان کوبانی برخورد کرده است.

در برخورد به مبارزات مردم و خصوصا زنان در کوبانی ما عمده‌تا شاهد سه گرایش هستیم. گرایشی که مبارزات زنان کوبانی و در مرکز آن مسلح بودن زنان کوبانی را اساس والگوی مبارزات زنان برای رسیدن به برابری و آزادی پیش گذاشت و بدون قید و شرط به دفاع از آن برخاست. برای این گرایش اساسا خط، اهداف و برنامه‌ی رهبری آن برای زنان کوبانی مطرح نیست و آن‌چه که از اهمیت درجه یک برای این گرایش مطرح است، مسلح بودن زنان کوبانی است. گرایش دیگر مبارزه‌ی مسلحانه‌ی زنان کوبانی را عین خشونت و افزایش خشونت ارزیابی کرده و آن را با مبارزات مسلحانه‌ی زنان داعش یکی دانسته و به‌طور کل آن را محکوم و رد کرد. گرایش سوم که سازمان زنان هشت مارس نیز خود را متعلق به‌این گرایش می‌داند، در عین دفاع از مبارزات مسلحانه‌ی زنان کوبانی، به کاستی‌های این مبارزه که در مرکز آن خط ناسیونالیستی و غیرانقلابی حاکم بر رهبری آن است برخورد کرده است.

شعارهای آن‌ها را نخورد. البته باید گفت که حتا خود رهبران پی‌د و پ‌ک‌ک نه تنها ادعای مبارزه ضدامپریالیستی ندارند بلکه مرتبا در اعلامیه‌های متعدد خود به ما یادآوری می‌کنند که هدفشان فقط مبارزه علیه داعش است و در این مبارزه باید قدرت‌های بزرگ به آن‌ها یاری رسانند.^۷ با چنین خط و نگرشی آیا دفاع بی‌قید و شرط از این مبارزه دامن زدن به توهمات توده‌ها و در رأس‌اش زنان کوبانی در مورد خط و برنامه‌ی رهبری این جریان نیست؟ آیا این آب به آسیاب امپریالیست‌ها و نوکران مرتجع آن‌ها نمی‌ریزد که برای فریب مردم، خود را مدافع مردم کوبانی معرفی می‌کنند و برای آن‌ها اشک تمساح می‌ریزند؟ حمایت واقعی و درست از مبارزات عادلانه‌ی زنان و مردم کوبانی، بدون افشای رهبران فرصت‌طلب پ‌ک‌ک و پی‌د و تلاش برای زدودن توهمات مردم نسبت به این رهبری و جلو گذاردن خط روشن و صحیح مقابل آن‌ها، امکان‌پذیر نیست.

در نقطه‌ی مقابل گرایش که بدون قید و شرط از مبارزات کوبانی دفاع می‌کند، گرایش دیگری قرار دارد که منتسب به رفرمیست‌ها و گرایش راست و اصلاح‌طلب درون جنبش زنان ایران می‌باشد. آن‌ها مشارکت زنان در جنگ و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی آن‌ها را تحت این عنوان که باعث گسترش خشونت علیه زنان می‌شود، محکوم و رد کرده و آن‌را عین خشونت معرفی می‌کنند.^۸ این جریان فکری معتقد است که تمام جنگ‌ها، با هر هدف و برنامه‌ای که بر پا شده باشند، بر علیه زنان هستند و زنان به‌هیچ وجه نباید در آن شرکت کنند. آن‌ها شرکت در جنگ‌ها را یک عرصه‌ی مردانه دانسته که فقط مردان آن‌را برپا می‌کنند. اینان بین مردمی که از حقوق انسانی و زندگی خود دفاع می‌کنند و کسانی که می‌خواهند مردم را به اسارت و بردگی بکشانند، تفاوتی قائل نشده هر دو طرف را چون اسلحه در دست می‌گیرند، دارای یک ماهیت ارزیابی می‌کنند و تأکید می‌کنند که زنان ذاتا اصلاح‌طلب بوده و فقط با مبارزات رفرمیستی و اصلاح‌طلبانه می‌توانند وضعیت خود را بهبود بخشند. اینان هم‌چنین این خط را به‌میان می‌کشند که ملت‌ها نباید به‌دنبال انقلاب و ساختن مدینه فاضله باشند زیرا این کار، «ره به هیچ دهی نمی‌برد» بلکه «آن‌ها نیز باید هم‌چون کشورهای متمدن، با رجوع به سازمان ملل، اختلافات و بحران‌های خود را حل و فصل کنند».^۹

زنان لیبرال و اصلاح‌طلب که بیش از دو دهه خط رفرمیستی و چک و چانه زدن با رژیم داعشی جمهوری اسلامی را مقابل زنان شورشی و معترض ایران قرار داده‌اند تا آن‌ها خواسته‌ها و آرزوهای بزرگ خود را رها کنند و با تقلیل خواسته‌های خود در چارچوب قانون اساسی اسلامی به‌دنبال رفرم‌هایی در چارچوب وضع موجود باشند، اکنون همین خط و برنامه را در مقابل زنان مسلح کوبانی قرار می‌دهند. لابد باید زنان کوبانی در هنگام حملات داعش، با متجاوزین داعشی خود بنشینند و بر سر شرایط «مقبول» «جهاد نکاح» به بحث و مذاکره بپردازند و تلاش کنند درد و رنج این شرایط را برای خود کمتر کنند، زیرا هرگونه مبارزه‌ی قهرآمیز به خشونت و جنگ دامن می‌زند و این به ضرر زنان است!!!

طرح این مسأله که هرگونه دفاع از زنان مسلح کوبانی، خدمت به گفتمان جنگ است و باید از آن بر حذر شد،^۸ و پیش گذاشتن راه و روش گاندی‌وار در مقابل دشمنان زنان و مردم در واقعیت امر این است

مبارزه‌ی مسلحانه پرداختند و عملا دنبال‌رو رهبری حاکم بر این جنگ شدند. این نیروها عاجز از این واقعیت هستند که بر اسلحه‌ای که در دست زنان و مردم کوبانی قرار داشت یک خط سیاسی - ایدئولوژیک حاکم بود. آن‌چه که واقعیت‌های موجود و اسناد و شواهد عینی به ما می‌گویند این است که پ‌ک‌ک که رهبری و هدایت فکری این مبارزه‌ی مسلحانه را در دست دارد، تلاش کرده است که مبارزه‌ی عادلانه‌ی مردم و زنان کوبانی را وجه‌المصالحه سازش با آمریکا و دولت ترکیه کند.^{۱۰} بی‌دلیل نیست که هواداران این گروه در سراسر جهان مرتبا در مقابل سفارت‌خانه‌های آمریکا تجمع کرده و از آمریکا می‌خواهند در منطقه با دخالت‌گری خود مانع از پیش‌روی داعش شوند. بی‌جهت نیست که سخن‌گویان پ‌ک‌ک مدام از مبدای جهانی تقاضای کمک از کشورهای امپریالیستی می‌کنند. در حالی که می‌دانیم که حضور امپریالیست‌ها در منطقه و جنگ‌های تجاوزکارانه‌شان و زورگویی و به قدرت رساندن مرتجعین منطقه همه و همه شرایط به‌وجود آمدن نیروهای واپس‌گرا هم‌چون داعش را فراهم کرده است و از دل این شرایط بود که داعش‌ها بیرون آمدند.^{۱۱}

از طرف دیگر اوجلان، رهبر پ‌ک‌ک که تلاش دارد مبارزات حق‌طلبانه‌ی مردم کوبانی را وجه‌المصالحه‌ی سازش با دولت ترکیه قرار دهد، دائما به‌این دولت اطمینان می‌دهد که بدون در نظر گرفتن ملت‌گرد و کمک آن‌ها، احیای امپراطوری عثمانی متحقق نخواهد شد و دولت ترکیه باید از کُردها در این جهت استفاده کند. بنابراین مبارزه‌ی حق‌طلبانه‌ی مردم کوبانی وسیله‌ای است برای نیروهای ناسیونالیست و غیرانقلابی منطقه در رسیدن به اهداف خود و شریک شدن در قدرت‌های موجود ارتجاعی. با نبود آلترناتیوهای انقلابی که با خطی روشن ضدامپریالیستی و ضدمرتجعین رنگارنگ بتواند مبارزات مردم را در جهت سرنوینی انقلابی این دو نیروی پوسیده در منطقه هدایت کنند، این منطقه به جولان‌گاه نیروهای بنیادگرای مذهبی و مرتجع تبدیل گشته است. بسیاری از نیروهای چپ که باید مسیر پیش‌روی‌های انقلابی را برای توده‌ها ترسیم نمایند و محدودیت سیاسی رهبری ناسیونالیستی را افشاء نمایند، خود تحت تأثیر فضای به‌وجود آمده مدام افق خود را تقلیل داده و با الگو قرار دادن مبارزات مردم و زنان کوبانی آن‌را عین مبارزات انقلابی علیه ارتجاع و امپریالیسم معرفی می‌نمایند.^{۱۲} همان‌طور که در بالا نیز اشاره شد برای این گرایش فکری مهم نیست که مبارزه‌ی مسلحانه با چه خط سیاسی و با چه هدفی بر پا می‌شود همین که این مبارزات شکل مسلحانه داشته باشد، برای انقلابی بودن و ضدامپریالیست بودن آن کافی‌ست! این دیدگاه که تاریخ طولانی در جنبش چپ ایران و جهان دارد همواره به تئوری و مبارزه ایدئولوژیک برای پیش‌برد مبارزه‌ی سیاسی انقلابی کم بها داده و استفاده از اسلحه را برای رادیکالیزه شدن یک مبارزه کافی می‌داند. این خط غیرعلمی و غیرمارکسیستی از سوی مارکسیست‌های انقلابی همواره مورد نقد قرار گرفته است.^{۱۳} بنابراین می‌بینیم که تمام این نیروها چشم خود را بر واقعیت عینی که در منطقه جاری‌ست می‌بندند و نمی‌توانند درک کنند که در پس هر حرکت و جنگ و جنبشی باید منافع طبقات مختلف و اهداف و استراتژی‌های طبقات گوناگون را تشخیص داد و فریب

ارتجاعی خود را در این منطقه و کل جهان برای منافع ستم‌گرا نه خود تضمین کند.

طنز ماجرا آن‌جاست که همین رفرمیست‌ها تحت‌تأثیر افکار و ایدئولوژی‌های طبقات حاکم، مسبب جنگ‌ها و خشونت‌ها که از جانب قدرت‌های بزرگ و رژیم‌های ارتجاعی و واپس‌گرا در جهان جاری‌ست را فراموش کرده‌اند و علل نابسامانی‌ها و فقر و فلاکت و ستم و استثمار را عمدتاً نتیجه‌ی روش‌های قهرآمیز انقلابیونی می‌دانند که هنوز از گفتمان «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید» پیروی می‌کنند!^{۱۳}

فقط کافی است نگاهی گذرا به آن‌چه که در ایران با بر روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی و جنگی که بر علیه مردم به راه انداخت بیندازیم؛ تا ببینیم واقعیت چیست و چگونه این نظریه به تطهیر جمهوری اسلامی می‌پردازد. جمهوری اسلامی درست پس از کسب قدرت سیاسی جنگش را با فرمان ارتجاعی حجاب اجباری بر علیه زنان آغاز کرد و با شعار «یا روسری! یا توسری!» به زنان معترض به این فرمان، حمله کرد. در سه دهه‌ی گذشته بسیاری از زنان توسط جمهوری اسلامی اعدام یا سنگسار شدند؛ یا به آن‌ها تجاوز شد و یا به قتل رسیدند. قتل‌عام زندانیان سیاسی در سالهای دهه‌ی شصت در زندان‌ها ادامه جنگی است که این رژیم بر مردم ما تحمیل کرد. زمانی که جمهوری اسلامی ارتش و نیروهای سرکوبگرش را روانه کردستان برای قتل عام مردم کرد تنها به این دلیل بود که مردم این خطه حاضر نبودند به حکومت تازه به قدرت رسیده و برتری طلب حاکم گردن بگذارند. در مقابل لشگرکشی این رژیم به کردستان مردم کردستان نیز مسلحانه از خود دفاع کردند و برای احقاق حقوق خود جنگیدند. در همان دوره است که جمهوری اسلامی ترکمن صحرا را به دلیل این که شوراهای دهقانی، زمین‌ها را از فئودال‌ها مصادره کرده بودند به خاک و خون کشید. بنابراین این جمهوری اسلامی بود که برای تثبیت حکومت ارتجاعی و مردسالار خود به زنان و دیگر اقشار و طبقات مردمی اعلام جنگ کرد و این جنگ را تا به امروز ادامه داده است. این رژیم از زمان به قدرت رسیدن تا به امروز بدون پیش‌برد سیستماتیک زور و سرکوب، زندان و اعدام، قادر نبود به زندگی نکبت‌بارش ادامه دهد. بیش از دو دهه است که در برابر این خشونت سازمان‌یافته‌ی دولتی، زنان اصلاح‌طلب و لیبرال با پیش گذاشتن روش‌های مماشات‌جویانه و سازش‌کارانه با جمهوری اسلامی نه تنها کمترین دستاوردی حتا در چارچوبه‌های قانونی برای حقوق زنان به دست نیاورده‌اند، بلکه انرژی زنان را به هز برده؛ و وقت و فرصت برای جمهوری اسلامی خریده است.

واقعیت این است که کسی نمی‌تواند به‌طور واقعی و از صمیم قلب مخالف جنگ باشد، اگر از جنگ‌های عادلانه در مقابل جنگ‌های ناعادلانه دفاع نکند. این یک معادله‌ی واقعی در جهان است و راه‌گریزی از آن نیست. هر برخورد دیگری فقط خاک پاشیدن به چشم مردم و در خدمت متجاوزین است.

اگر می‌خواهید به‌طور واقعی دیگر جنگی علیه زنان وجود نداشته باشد؛ اگر می‌خواهید اساساً هیچ جنگی در جهان نباشد؛ باید از جنگ زنان و زحمت‌کشان علیه متجاوزین و ستم‌گران مردسالار نه تنها دفاع

که به موقعیت فرودستی زنان ابدیت بخشیده شود. به همین دلیل هم هست که رهنمود به مردم داده می‌شود که به جای مبارزات عادلانه‌تان به سازمان ملل رجوع کنید و از آن طریق به حقوق‌تان دست یابید. رجوع دادن مبارزات حق‌طلبانه‌ی مردم به سازمان ملل، دقیقاً هدف قدرت‌های بزرگ از تأسیس این سازمان بعد از جنگ جهانی دوم بود تا بتواند مبارزات حق‌طلبانه‌ی مردم را به سازش بکشاند. این قدرت‌های «متمدن» همواره با تأیید سازمان ملل، به بسیاری از کشورها تجاوز نظامی کرده‌اند و نمونه‌هایی هم‌چون تجاوز و اشغال افغانستان و عراق و... توسط قدرت‌های بزرگ جهانی با تأیید سازمان ملل بوده است. بر کسی پوشیده نیست که این تجاوزات که با تأیید سازمان ملل صورت گرفته مردم این کشورها و خصوصاً زنان را در بند ستم و استثمار هر چه بیشتر قرار داده است. سازمان ملل یکی از نهادهای بزرگ گرداننده‌ی سیستم جهانی سرمایه‌داری‌ست که مدام برای بهتر چرخیدن آن تلاش می‌کند. سازمان ملل استفاده از اسلحه را همواره در انحصار دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ می‌داند که برای پیش‌برد منافع خود حاضرند دنیایی را به آتش بکشند، در مقابل هر زمان زحمت‌کشان از خود مقاومتی نشان داده و برای احقاق حقوق‌شان کهریتی برافروخته‌اند، فریاد و امصیتا بلند می‌شود که دنیا دارد به آتش کشیده می‌شود. در این میان رفرمیست‌ها و اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی ایران نیز همراه با سازمان ملل و... تلاش دارند با شعار عدم خشونت، خط تسلیم طلبانه و مماشات‌جویانه خود را تئوریزه و مبارزات حق‌طلبانه‌ی مردم را تخطئه کنند. نوع برخورد آن‌ها با مبارزات مسلحانه‌ی زنان کوبانی یک نمونه‌ی کوچک آن است.

سال‌های متوالی زنان رفرمیست و لیبرال آگاهانه و با برنامه، خشونت سازمان‌یافته‌ی دولتی که به‌طور سیستماتیک هر روزه در خانه و خیابان و محل کار بر زنان اعمال می‌شود را نادیده گرفته و در مقابل آن هرگونه حرکت انقلابی و یا خواست انقلابی زنان برای سرنگونی این رژیم را رد کرده و آن را عین خشونت معرفی کرده‌اند. اینان معتقدند که با سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های کلان که دولت برای کل اقشار و طبقات، چه زن و چه مرد برای تداوم نظام ستم و استثمارشان طرح‌ریزی می‌کند، نمی‌شود کاری داشت بلکه «متمدنانه» است که با مبارزات مدنی در چارچوب وضع موجود برای تغییراتی کوچک به‌طور پراگماتیستی تلاش کنیم. این در حالی‌ست که همه می‌دانند کوچکترین اقدام برای تحقق مطالبات پایه‌ای زنان از حق طلاق و حق حضانت فرزند تا اختیار پوشش زنان، آنان را با دولت و نیروهای گوناگون سرکوب‌گرش روبرو می‌کند. نمونه‌ی اخیر، اسیدپاشی بر صورت دختران جوانی بود که حاضر نشدند در برابر حجاب اجباری این رژیم تن دهند.

البته زنان اصلاح‌طلب نه تنها توهم را نسبت به مرتجعین اسلامی بلکه نسبت به امپریالیست‌ها نیز دامن می‌زنند. آن‌ها از ارتش‌های تجاوزگری هم‌چون ارتش آمریکا به‌عنوان ارتش معقولی که برای دفاع از خود می‌جنگد یاد می‌کنند که پیوستن زنان آمریکا به این ارتش تا زمانی که تصویر مقدس از آن‌ها داده نشود، اشکالی ندارد.^{۱۴} ارتشی که با تجاوز نظامی و بمباران شهر و روستاهای افغانستان، عراق و... و به خاک و خون کشیدن میلیون‌ها نفر از مردم این کشورها تلاش کرده است که نظم

فرخنده

بیاد زنده یادان و گم‌نامان

بیاد جاودنگان

بیاد آزادمگان

بیاد هزارگان، زحمت‌کشان

به یاد لندی سرایان

به یاد عاشق زنان

به یاد تابو شکنان افغان

به یاد هندو زنان

بر کنار حجاب اجبار شده

بر کنار حجاب لابد اجبار نشده

برگونه گونی ادیان

بر کنار کتاب هممنی پیغمبران

نامت را خواهم نوشت

به احساس دست نخورده و ثابت زنان

به حمله رفتن نه سالگان

وحشت زده گان

برلبان ساکت و مضطرب شان

به پا برهنه گان به سر پوشیدگان

نامت را خواهم نوشت

به بلندای دیوار های بلند

به توان رسای آوازهای با هم

به استواری پیمانهای محکم

به یاد لحظه‌های از دست داده

نامت را خواهم نوشت

نامت را خواهم نوشت

تو حادثه بودی

در من و منها

که قلم را نگذاریم بنشیند

از پا!

شعر از:

مرورید



کنید، بلکه فعالانه به آن کمک کنید تا در این جنگ پیروز شوند. روانه کردن این مبارزات به سازمان ملل یا دالان‌های پر پیچ و خم رفرم در قوانین تبعیض‌آمیز در چارچوب قوانین اسلامی نه تنها به هرز بردن انرژی زنان و زجرکش کردن آن‌هاست، بلکه وقت خریدن برای متجاوزین زن‌ستیز است تا هرچه بیشتر موقعیت خودشان را تحکیم کرده، حملات گسترده‌تری علیه زنان سازمان دهند. بیش از دو دهه تلاش ناکام در عملی کردن کمترین رفرم در قوانین اسلامی به نفع زنان در ایران گواه ناکارآمدی و شکست راه‌حل‌های رفرمیستی است که تنها به درد زنان حکومتی می‌خورد که به خاطر موقعیت ممتاز خود، هرگز خواهان تغییرات عمیق سیاسی، اجتماعی و ساختاری در ایران نیستند.

در ایران زنان برای کسب مطالبات پایه‌ای خود که سرآغازی‌ست برای ریشه‌کن کردن مناسبات نابرابر و ظالمانه، باید با همراهی دیگر اقشار و طبقات و ملل تحت ستم به طور متشکل، مبارزات قهرآمیز و رادیکال را در مقابل قهر و خشونت دولتی سازمان دهند.

باید تأکید کنیم که تاریخ مبارزات زنان و توده‌های مردم در جهان این واقعیت را عیان کرده، که برای رسیدن به جامعه‌ای که در آن هیچ ستم و استثمار و وجود نداشته باشد، باید جنگید. هیچ راه دیگری به غیر از استفاده از قهر انقلابی در مقابل قهر ضدانقلابی نمی‌تواند ما را به مقصد برساند. در تحلیل نهایی این مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای است که با خطی انقلابی حاکم بر آن برای ساختن جهانی بدون ستم و استثمار می‌تواند بشریت را از شر نیروهای واپس‌گرای بنیادگرای مذهبی، مرتجعین رنگارنگ و امپریالیست‌ها نجات دهد. هر راه دیگری به تجدید سازمان‌دهی همین ساختار کمک خواهد کرد. ♦

زیر نویس:

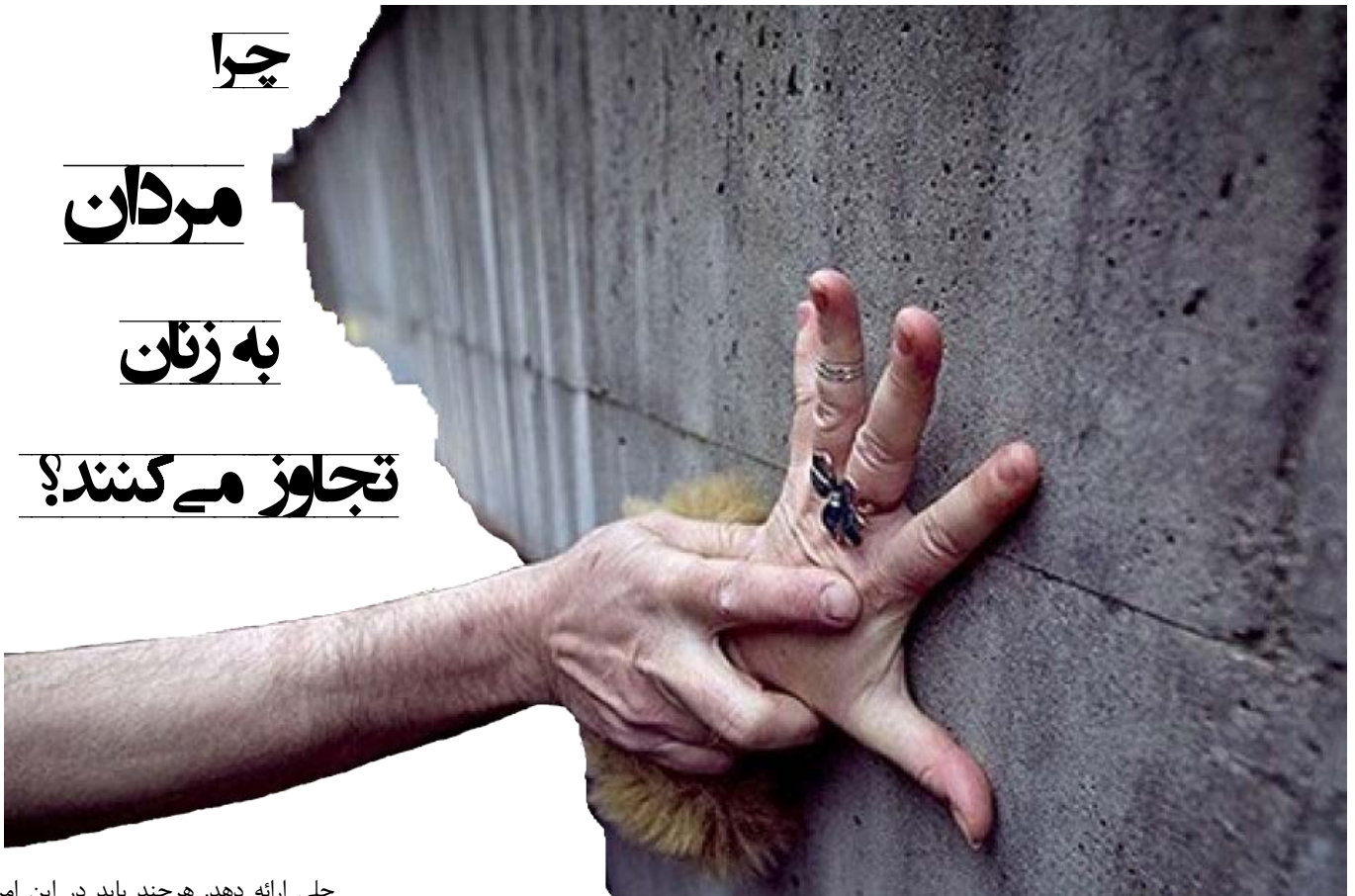
- ۱- گفتگو روزنامه‌ی دیتسایت با جمیل بایک
- ۲- روزنامه فاینشال تایمز ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۴
- ۳- سخنرانی هیلاری کلینتون درباره‌ی رابطه‌ی آمریکا با طالبان
- ۴- «مدافعان قهرمان کوبانی سازندگان آینده خاورمیانه‌اند» از هیأت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
- ۵- اشرف دهقانی، «مقاومت مسلحانه در کوبانی، ناقوس مرگ شب پرستان!»
- ۶- سیامک زعیم، «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی»
- ۷- «امروزه کردها دینامیک‌ترین قدرت خاورمیانه هستند. آن‌ها در جنگ مصمم‌ترین‌اند و بهتر از هر کس دیگر سازمان‌دهی شده‌اند. اگر آمریکا می‌خواهد که در منطقه به سیاست بپردازد، نمی‌تواند آن‌ها را نادیده بگیرد. آمریکا یک هم‌پیمانی را علیه داعش به وجود آورد و این هم‌پیمانی تنها با کمک کردهاست که موفق می‌شود. آیا این هم‌پیمانی بدون ارتباط داشتن آمریکایی‌ها با کردها می‌تواند به نتیجه برسد...؟ آمریکا چگونه می‌خواهد بدون پک‌ک به اهدافش در خاورمیانه برسد...؟ اروپا بدون ما چگونه می‌خواهد به وابستگی خود به گاز روسیه پایان دهد...؟» گفتگوی روزنامه‌ی دیتسایت با جمیل بایک
- ۸- آزاده دواچی، «نظامی کردن زنان: مبارزه علیه خشونت داعش یا تشدید آن؟»
- ۹- فهیمه تفسیری، «تقدیس زنان مسلح کوبانی: خدمت به گفت‌مان جنگ!»
- ۱۰- همان‌جا
- ۱۱- فهیمه تفسیری، گفتمان «اسلحه محوری» و آینده‌ی تاریک زنان در خاورمیانه
- ۱۲- آزاده دواچی، «نظامی کردن زنان: مبارزه علیه خشونت داعش یا تشدید آن؟»

چرا

مردان

به زنان

تجاوز می‌کنند؟



موسا روزانی

حلی ارائه دهد. هرچند باید در این امر تأمل کرد که کدام تحلیل واقعی است و کدام غیرواقعی. کدام راه حل می‌تواند به‌طور واقعی عملی شود و هدفش تنها جلوگیری از تجاوز نیست بلکه از بین بردن آن است. برخی از نظرات از این قرارند:

۱- تجاوز دلایل بیولوژیک دارد.

این نظریه نه تنها عوامل «طبیعی» و زیست‌شناختی را دلیل تجاوز دانسته، بلکه به نوعی تجاوز را منحصر به مردانی خاص می‌داند. به این صورت که تجاوز عمدتاً یک عمل جنسی و برای داشتن سکس است که با نیروی محرک به داشتن سلطه و مالکیت در ارتباط نزدیک است. از دید این نظریه‌پردازان سلطه و تعرض (تجاوز) در واقع تاکتیک و ابزاری هستند برای رسیدن به خواسته‌های جنسی؛ و هدف نیستند. این دسته معتقدند که حتی متجاوزین بیگانه نیز آن مقداری از زور و اجبار را به‌کار می‌برند که قربانی را به انجام کار وادار کند و عده‌ی کمی هستند که «خشم و قدرت» را به‌عنوان انگیزه‌های اصلی تجاوز به رسمیت بشناسند.^۱

یک استدلال در توجیه تجاوز بر مبنای بیولوژی، معتقد است که افراد در طول تاریخ توانایی‌هایی را در خود تکامل داده‌اند از جمله این که یاد بگیرند، چطور یارگیری کنند. در طول زمان تجاوز بخشی از این تکامل در یادگیری در زمینه‌ی جفت‌گیری بوده است و معمولاً هم مردانند که اشتیاق بیشتری برای جفت‌گیری دارند و به‌نوعی در رقابت با هم هستند. یا این که تجاوز ممکن است محصول جانبی دیگر عادات هم‌چون تمایلات جنسی مردان به داشتن شرکای جنسی متعدد باشد بدون این که مجبور باشند نسبت به آن‌ها احساس مسئولیت کنند.^۲

تورن هیل و پالمز از طرفداران این استدلال بر این باورند که برای تحلیل پدیده‌ی تجاوز باید بر چرایی تحریک شدن‌های جنسی مردان تمرکز کرد، نه این که به مردان جوان یاد داد که رفتار تجاوزگرانه‌ی آن‌ها بر مبنای

در جهانی زندگی می‌کنیم که تجاوز در آن به یک اپیدمی مبدل گشته است. سایه‌ی هولناک تجاوز و ترس از آن در هر شکلش، زنان را از هر گروه، فرهنگ، طبقه و نژادی که باشند، دنبال می‌کند. ریحانه‌ها در ایران، اوزگه جان‌ها در ترکیه، امانت‌ها در هند ... و هزاران هزار زن دیگر از پاکستان و عراق و افغانستان و ... گرفته تا کشورهای آمریکا و اروپا، هر دقیقه مورد ضرب و شتم، آزار جنسی و تجاوز قرار می‌گیرند و حتا به جرم دفاع از خود کشته می‌شوند. در حالی که در هند در هر ۲۰ دقیقه به یک زن تجاوز می‌شود، در آمریکا هر ۶ دقیقه یک زن مورد تجاوز قرار می‌گیرد.

در این جهان زنان هر روزه در معرض کنترل، ضرب و شتم، قتل، اسیدپاشی، تحقیر، آزار جنسی، بردگی جنسی، تهدید و تجاوز هستند. تجارت سکس هم‌چنان وحشیانه از زنان قربانی می‌گیرد، حق کنترل بدن زنان توسط مردان را تضمین و بیلیون‌ها دلار را نثار سوداگران ستم و استثمار می‌نماید و در عین حال این اعمال را یا «مشروع و الهی» و یا «رهایه‌بخش» و «بیان آزادی» می‌نامد. در هیچ جای این جهان نمی‌توان زن بود و احساس امنیت کرد.

تجاوز به شکل بی‌سابقه‌ای در سطح جهان گسترش یافته است و یکی از بزرگترین جنایاتی است که بر علیه زنان انجام می‌شود. تجاوز به تنهایی مایه‌ی شرم بشریت بوده و هر فردی باید در جهت پایان بخشیدن به آن تلاش کند. سوال این‌جاست که چرا مردان به زنان تجاوز می‌کنند و چرا آمار تجاوز روز به روز در حال افزایش است؟

درباره‌ی این که چه عواملی باعث تجاوز مردان به زنان می‌شود تئوری‌ها و نظرات گوناگونی وجود دارد و هر یک بر آن است تا با تحلیل این پدیده راه

زنی نیز علی‌رغم سن، قیافه‌ی ظاهری و موقعیت اجتماعی می‌تواند یک قربانی باشد.^۴

این‌که روابط بین انسان‌ها و در رأس آن زن و مرد جنبه‌ی سلطه‌گرانه، ستم‌گرانه و نابرابر دارد، هیچ ربطی به تکاملات و تحولات طبیعی و الزامی و ذاتی جامعه و خصلت نوع بشر (زن و مرد) نداشته و ندارد بلکه از همان ابتدای تاریخ بشری، شکل‌گیری این روابط دلایل کاملاً مادی داشت. دلیل آن نیز تغییراتی بود که در خصلت نیروهای تولیدی صورت گرفت. این تغییر به‌دولخواه مردم نبود و زمانی بود که نیروهای تولیدی پیشرفت کرد، یعنی کشاورزی و دامپروری رشد یافت. این خود به نتایج و عواقبی انجامید که آن را پیش‌بینی نکرده بودند. مثلاً این‌که برخی به‌دلیل داشتن شرایط بهتر جغرافیایی و یا بدنی، توانستند تولید بیشتری داشته باشند و در وضعیت بهتری قرار بگیرند و برخی کمتر داشته باشند و یا اصلاً نداشته باشند. این فرایند بود که به تغییرات در روابط تولیدی انجامید که باعث شد برخی بتوانند مالک ابزار تولید و در نتیجه مالک ثروت اجتماعی شوند و از این رو و توأم با آن مردم به طبقات تقسیم شدند. در نتیجه‌ی این تقسیم‌طبقاتی بود که زنان نیز به زیر سلطه مردان درآمدند. در عین حال تغییراتی منطبق با آن در سیاست، ایدئولوژی، فرهنگ و البته در خواسته‌ها و نیازها و احساسات مردم صورت گرفت تا این نوع شکل نوین سازمان‌دهی را تضمین و حفظ کند.^۵

۲- تجاوز محصول یک جامعه‌ی مردسالار است

این نظریه بحث می‌کند که تجاوز تنها یکی از نشانه‌های جامعه‌ی مردسالار است، نه تنها یک عمل جنسی نیست بلکه اعمال خشونت بر زن می‌باشد. این اعمال خشونت توسط عوامل و انگیزه‌های سیاسی که خود سلطه‌گر و سرکوب‌کننده‌اند حمایت و تقویت می‌شوند و قدرت سیاسی - اجتماعی و فرهنگ با سلطه‌ی مردانه یعنی مردسالاری را علت آن می‌داند. کیت میلر در کتاب معروف خود «سیاست جنسی» بحث می‌کند که رابطه‌ی میان دو جنس سیاسی است. او سیاست را مناسباتی مبتنی بر سلطه و قدرت می‌داند که به وسیله‌ی آن‌ها گروهی از اشخاص به دست گروهی دیگر تحت کنترل در می‌آیند. او خاطر نشان می‌کند هر زنی که از پذیرش ایدئولوژی مردسالاری خودداری نماید، مردان برای تربیت او به زور متوسل می‌شوند. به‌نظر میلر ترس و تهدید در تمامی جنبه‌های مردسالاری حضور دارد. تجاوز نمونه‌ی بارزی از این سیاست اعمال قدرت است. از نظر آندریا دورکین «تجاوز شکلی از ابزار خشونت است و مکانیسمی است که با آن افراد یا گروه‌هایی سلطه و قدرت خود را بر دیگران ایجاد، تقویت و بیان می‌کنند. تجاوز همواره به‌عنوان یک ابزار سرکوب و بیان قدرت در جنگ‌ها یا به‌منظور اعمال اتوریته‌ی طبقه، کاست، نژاد و ... استفاده شده است. بنابراین تجاوز یعنی استفاده و سوءاستفاده از قدرت به‌منظور تهدید، فرودست کردن و کنترل افرادی که در موقعیت پایین قرار دارند. قدرت ساختارهای سیاسی و باورهای اجتماعی هم فرهنگی را ایجاد می‌کنند که زنان در آن قدرت و موقعیت پایینی دارند، و هم تعاریف متفاوتی از زنانگی و مردانگی ارائه می‌دهند.» بحث دورکین تا این‌جا صحیح است. او سپس سیستم موجود که سیستمی با قدرت مردانه است و سلطه‌ی مرد بر زن را کاملاً طبیعی جلوه می‌دهد را علت تجاوز می‌داند. این نیز درست است که زنان در سیستمی با سلطه‌ی مردانه که سلطه‌ی مرد بر زن را طبیعی جلوه می‌دهد، سرکوب می‌شوند. اما مسأله این است که ما در سیستمی به‌سر می‌بریم که استثمار، انواع ستم‌ها از جمله ستم نژادی، ملی و ... نیز در کنار

گرایش به کنترل و سلطه است. آن‌ها معتقدند انسان‌ها به دو دلیل تاکنون نتوانسته‌اند تجاوز را ریشه‌کن کنند. یکم این‌که مردم قادر نیستند درک کنند که چرا بشر دارای امیال، خواهش‌ها، انگیزه و ارزش است، زیرا نتوانسته‌اند دلایل تکاملی آن را درک کنند. به‌همین دلیل دانش مردم درباره‌ی دلایل مستقیم تجاوز بسیار محدود است. دوم این‌که تلاش‌هایی که برای جلوگیری از تجاوز انجام شده بر مبنای یک چشم‌انداز تکاملی نبوده و به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که در توجیه تجاوز دلایل ایدئولوژیک ارائه دهند تا این‌که با دانشی علمی از تکامل رفتار انسان هم سو باشند.

تورن هیل و پالمیر در رویای برنامه‌های هستند که تمرکزش بر آموزش مردان باشد تا بتوانند تحریک شدن‌های جنسی خود را مهار کنند. آموزشی که بر مبنای دلایل تکاملی امیال آن‌ها باشد. آن‌ها معتقدند بعضی مردان ممکن است به‌وسیله‌ی قرار گرفتن مداوم در شرایطی که این رفتارها را شکل می‌دهد یاد بگیرند تجاوز کنند و زنان نیز در فراهم نمودن این شرایط دخیل هستند. برای نمونه می‌گویند:

«باید بر این تأکید شود که تجاوز غیرقابل پذیرش است و تمایلات جنسی مردها نباید بهانه‌ای باشد برای رفتارهای تجاوزگرایانه. زنان نیز باید با همین توضیحات آموزش داده شوند و این که مردان ممکن است چنان برداشتی را از رفتار زنان نمایند که گویا زنان موافقت، حتا اگر نباشند. زنان باید بدانند که جذابیت ممکن است برایشان هزینه بر باشد و پوشیدن لباس‌های تحریک‌کننده، علیرغم میل آن‌ها مردانی را جذب خواهد کرد. هرچند رفتار هیچ زنی نباید به مرد این بهانه را بدهد که تجاوز کند اما زنان هم نباید خود را در معرض موقعیت‌های خطرناک قرار دهند.» در عمل زنان محکوم‌اند چرا که با پوشش تحریک‌آمیز خود زمینه‌ی تجاوز را مهیا می‌کنند! در استدلالی دیگر در توجیه بیولوژیک تجاوز، لی‌الیس^۳ معتقد است که دو چیز تجاوز را تحریک می‌کند: تحریک شدن به داشتن سکس؛ و تحریک شدن به کنترل و تصاحب. به‌این صورت که تمامی موجوداتی که تولیدمثل جنسی دارند به‌طور غریزی این نیروی محرک به داشتن سکس را دارند که توسط سیستم مغزی کنترل می‌شود. عامل محرک دوم نیز میان حیوانات و انسان مشترک است. مثلاً در تصاحب آب، غذا ... و جفت.

الیس اختلاف در گرایش به تجاوز را میزان ترشحات متفاوت مغز در افزایش هورمون آندروژن و دیگر هورمون‌های جنسی مردان توضیح می‌دهد و آن را باعث ایجاد تفاوت در میل جنسی می‌داند. او نیز عوامل محرک جنسی در محیط را نیز در میزان ترشح این هورمون در مردان مؤثر می‌داند. الیس که بر میل جنسی غریزی انسان اشاره دارد نه تنها فراموش می‌کند که فرق بین انسان و حیوان در این زمینه این است که انسان‌ها قادر به کنترل آگاهانه‌ی میل جنسی هستند، بلکه تأثیرات محیط و جامعه در چگونگی بروز و شکل‌گیری آن را نیز در کل نادیده می‌گیرد. از سوی دیگر تورن هیل و پالمیر نیز سوال خوبی را طرح کرده‌اند که چرا بشر دارای امیال، خواهش‌ها، انگیزه و ارزش است؟ اما خود جوابی سطحی و غیرعلمی به آن داده‌اند.

باید گفت تجاوز ربطی به طبیعت و بیولوژی افراد ندارد بلکه پروسه‌ای است که در واقع در آن تمام مردان تمام زنان را در موقعیت ترس و تهدید قرار می‌دهند. این تضمین‌کننده‌ی کنترل ضروری و مستمر زنان توسط مردان است. مردان چه تجاوز بکنند و چه نکنند، به لحاظ سیاسی - اقتصادی - اجتماعی با بودن در یک جامعه‌ی مردسالار از این وضعیت نفع می‌برند. هر



▲ عکس از Joe Kaczmarek

به من نگوید چگونه لباس بپوشم! به آن‌ها بگوید تجاوز نکنند!

استدلال میلر در این‌جا این است که اعمال قدرت مردان در کلیت خود برای حفظ یک ساختار سلسله مراتبی مبتنی بر مالکیت خصوصی ضروری است. باید گفت درست است که این ساختار قدرت مرد بر زن برای حفظ پدرسالاری و در نتیجه حفظ مالکیت خصوصی ضروری است اما یک جنبه نیز نمی‌توان به موضوع نگاه کرد. حفظ مالکیت خصوصی تنها محدود به حفظ پدرسالاری نیست و حفظ نظام سلسله مراتبی هم تنها برای حفظ سلطه‌ی قدرت مرد بر زن نیست.

در مجموع نظریاتی که بر مردسالاری تأکید ویژه دارند به جوانب بسیار صحیحی از رابطه بین ساختار سیاسی قدرت و مردسالارانه بودن آن بر امر فرودستی زنان و به‌طور مشخص تجاوز پرداخته و یادآوری می‌کنند که این سلطه و تجاوز در راستای تضمین اعمال قدرت و سلطه یک نهاد سیاسی مبتنی بر تمایز جنسیتی است، و این دولت و سیستم مردسالار است که فرهنگی زن‌ستیزانه را نیز در همین راستا در جامعه اشاعه می‌دهد و خود نقش مستقیم در فرودستی زنان دارد. به‌طور مثال پدیده‌هایی هم چون قاچاق زنان، تن‌فروشی و پورنوگرافی همه از سوی این سیستم انجام و حمایت می‌شود و تأثیر مستقیم در تجاوز بر زنان و فرودستی آنان دارد. این نظریه‌پردازان اما در عین حال بر این باورند که مردسالاری و سلطه‌ی مرد بر زن یک سیستم در خود که مبتنی بر قدرت و سلطه‌ی مردان است، می‌باشد. درست است که این سیستم مردسالار و زن‌ستیز است و درست است که تفاوت بیولوژیک بین مرد و زن خود نطفه‌های شکل‌گیری تضاد بین زن و مرد را نهفته دارد، اما تبارز ستم‌گرانه‌ی این تضاد و ظهور پدیده‌ای به‌نام مردسالاری و ستم بر زن، دلایل مادی داشته و در ظهور مالکیت خصوصی و طبقه ریشه دارد.

به هر حال نتیجه این می‌شود که این نظریه‌پردازان علی‌رغم گام‌های ارزنده‌ای که در شناخت و تحلیل تجاوز (و به‌طور کل ستم و خشونت) بر زن و جوانب مهم نقش مردسالاری بر زندگی زنان برداشته‌اند، در نهایت یا راه‌حلی ریشه‌ای را در جهت از بین بردن آن ارائه نمی‌دهند و یا به‌دلیل همین تحلیل یک جنبه، نهایتاً نمی‌توانند به راه‌حل صحیح و علمی برسند.

ستم جنسیتی و مردسالاری از شروط کارکرد آن هستند. این به‌دلیل طبقاتی بودن و ماهیت ستم‌گرانه‌ی این سیستم است که کلیه‌ی تفاوت‌ها چه در زمینه‌ی بیولوژی نوع بشر و چه تقسیم کار بین آن‌ها، به منشأ تضادی خصمانه مبدل می‌شوند.

سوزان براون می‌گوید: «یک تفاوت کلیدی در میزان انگیزه به داشتن سکس، نبود دوره‌ی تحریکات جنسی در نوع بشر از جنس زن است که به‌این ترتیب آن‌ها را هر روز و هر لحظه برای آمیزش آماده نشان می‌دهد. زنان علامتی قابل دید از زمان تحریک شدن خود نشان نمی‌دهند و برعکس دارای یک سیستم پیچیده از علامت‌های روانی، تمایلات و لذت هستند. بدون وجود یک سیستم جفت‌گیری بیولوژیک، مرد می‌تواند وارد رابطه‌ی جنسی با زن شود بدون این‌که این

رابطه وابسته به دوره‌های بیولوژیک باشد و در نتیجه می‌توانند تجاوز کنند. مردان سپس با گذشت زمان متوجه شدند می‌توانند تجاوز کنند و به‌این کار ادامه دادند، در عین این‌که این را نیز یاد گرفتند که با تحت سلطه گرفتن و سرکوب زنان از طریق سکس، زنان به‌شدت ضربه می‌خورند، می‌ترسند و تحت کنترل در می‌آیند.»

میلر در واقع در تلاش است تا بگوید تجاوز مرد بر زن در راستای تفاوتی است که بین بیولوژی زن و مرد وجود دارد به‌نحوی که این تفاوت تبدیل به یک رابطه‌ی قدرت نابرابر شده است که زنان در آن همواره فرودستانند. در عین حال نیز بی‌ارزش قلمداد شدن زنان از سوی جامعه‌ای که مردان قدرت را دارند، نهادینه شده است به‌نحوی که مردان نه تنها برای ارضای امیال جنسی‌شان نیز تمایل به اعمال قدرت و سلطه بر زنان دارند بلکه از آن به‌عنوان ابزار سرکوب استفاده کرده‌اند. به‌این ترتیب به‌نظر می‌رسد به‌این‌جا می‌رسیم که دلیل ستم مرد بر زن و به‌طور مشخص تجاوز، در ذات قدرت مردانه و بیولوژی آن‌هاست. این در حالی است که مردسالاری «نتیجه»ی ساختار قدرت مرد بر زن و یا «نتیجه»ی برتری‌طلبی «ذاتی» یا «بیولوژیک» مردان نیست. بین زن و مرد رابطه‌ی قدرت موجود است اما این رابطه نه تنها «ذاتاً» یک رابطه‌ی قدرت و سلطه نبوده بلکه مسأله نیز بر سر کشمکش و یا رقابت برای قدرت نبوده است. زمانی به قول براون میلر این رابطه به یک کشمکش بر سر قدرت از سوی مردان مبدل شد که شرایط مادی جامعه و در نتیجه سازمان‌دهی‌های تولیدی و اجتماعی تغییر کرد.

او در جایی دیگر می‌گوید: «این کشمکش بر سر قدرت ذاتی روشی است که در آن دو جنس با هم رابطه اجتماعی برقرار می‌کنند. به زنان منفعل و مطیع بودن و به مردان فعال و مسلط بودن آموخته می‌شود. احساساتی بودن، مهربانی و دلسوزی در زنان تشویق می‌شود و در مردان مورد سرزنش قرار می‌گیرد. در نتیجه مردان به روشی وارد اجتماع می‌شوند تا زنان را بی‌ارزش قلمداد کنند و خود انگاره‌های مردانه را پرورش دهند. پس از این مردان دشمنی به زنان را در خود رشد می‌دهند و حتا یاد می‌گیرند که از طریق سلطه به برانگیختگی جنسی برسند. این ساختار قدرت برای حفظ یک ساختار سلسله مراتبی موجود است جایی که خشونت وجود دارد و ضروری است؛ و این در نهایت برای حفظ پدرسالاری، حفظ قدرت و در نتیجه حفظ مالکیت خصوصی ضروری است.»

جهت تحکیم جای‌گاه تحت سلطه بودن‌شان. در تجاوز به یک زن در واقع تمام زنان مورد تجاوز قرار می‌گیرند.

به جهانی که در آن هستیم نگاه کنیم. سهم زنان جز خشونت افسار گسیخته و سیستماتیک، تهدید و تجاوز، چیز دیگری نیست. در تقسیم کاری که در جوامع طبقاتی موجود می‌بینیم زنان به معنای واقعی کلمه ابزار جنسی، و ابزار برای تولیدمثل هستند. فروش زنان و دختران جوان در تمام نقاط جهان را ببینیم که در اشکال گوناگون در حال انجام است. رجم زن نیز در کنار بدن و سکس او به اجاره گرفته می‌شود. زنان هنوز برای داشتن حق سقط جنین می‌جنگند. این فرودستی مرتباً به اشکال مختلف از زبان رسانه‌ها، تبلیغات، مذهب، مدرنیته و ... در اینترنت، در رادیو، تلویزیون، روزنامه و مجله، در فیلم و موسیقی ... تولید و بازتولید می‌شود و به خورد جامعه داده می‌شود. از دید مذهب زن سراپا «شرم‌گاہ» است. حق تملک بر او کاملاً قانونی و الهی است. در مدرنیته سرمایه‌داری که خود را سمبل آزادی و دمکراسی می‌داند، زن ملکی است که هرکس «آزاد» است او را به تصاحب درآورد و زن نیز «آزاد» است ارباب خود را انتخاب کند و خود را «آزادانه» در اختیار مردسالاری قرار دهد. زن در هر حالت باید مراقب باشد پایش را از گلیمش درازتر نکند.

زمانی که «امانت» در هند مورد تجاوز قرار گرفت، متجاوزین فقط به دلیل سرکوب او و ابراز تحت سلطه بودن او و این که به او بفهمانند جای‌گاه و نقش «واقعی» او کجاست به وی تجاوز کرده و «حقیقت» دانستند. زیرا به‌قول خود آن‌ها او از «ثرم»‌های جامعه در رابطه با زن «واقعی» بودن سرپیچی کرده بود. نرم‌هایی که در آن نیمی از بشریت باید در موقعیت فرودست و تحت سلطه باشند. زمانی که زنان در زندان تحت سیستماتیک‌ترین نوع شکنجه‌ی جسمی، روحی و روانی - یعنی تجاوز - قرار می‌گیرند نیز قرار است هدف قربانی بودن، در کنترل بودن، هیچ و فرودست بودن واقع شوند و به آن‌ها فهمانده شود در واقع چه نقش و جای‌گاهی را در جامعه دارند. تجاوزات بی‌شماری که بر زنان از سوی شوهران‌شان تحت نام «سکس» انجام می‌شود نیز تنها در راستای همین ایده‌ی نقش ابزار جنسی بودن زن، فرودست بودن او و وظیفه‌ی او در ارضای نیازهای جنسی مرد در هر شرایطی می‌باشد.

به پورنوگرافی نگاه کنیم که تمرین سیستماتیک و هدفمند این فرودستی و رابطه‌ی قدرت نابرابر بین زن و مرد است. نمونه و انعکاسی است از دهشتناک‌ترین شکل جامعه‌ای مردسالار که به ستم‌گر و ستم‌دیده و ارباب و برده تقسیم شده است. تحقیر و تسخیر بدن زن به وحشیانه‌ترین و عریان‌ترین شکل ممکن است که به جامعه القا می‌کند زنان پست و حقیر و لایق شکنجه‌اند و خود نیز این را می‌خواهند و در نهایت از آن لذت می‌برند. این‌ها تصاویری خیالی نیستند. این تصاویر کاملاً واقعی بوده و بر تن و بدن انسان‌های واقعی انجام می‌شود که قرار است برای بینندگان‌شان «خیال پردازانه» باشد. تأثیرات این «خیالاتی» که تلقین می‌کنند، نیز واقعی است به‌طوری که نفرت از نیمی از بشریت و تحقیر او را به‌همراه می‌آورد. پورنوگرافی قبیح‌ترین شکل تبلیغ و به رسمیت شناساندن تجاوز است. پورنوگرافی می‌گوید می‌توان با زن و تمام اعضای بدن او هر کاری را کرد. به هر بخش از بدن او و با هر وسیله‌ای می‌توان تجاوز کرد و به اشکال گوناگون زور متوسل شد.

این افکار ضدزن به‌طور سیستماتیک در جوامعی که در آن هستیم تبلیغ و تمرین می‌شود. این جوامع بی‌شک خصلت مردسالار دارد و حفظ قدرت و سلطه‌ی مردسالاری از اهداف اصلی آن است. اما وجه تمایز این

راه‌حل برخی از نظریه‌پردازان این است که برنامه‌های جلوگیری از تجاوز را باید بر روی زنان و دختران جوان تمرکز داد و به آن‌ها دفاع از خود را آموخت. همین‌طور زنان باید بدانند که چطور نقش قدرت و سلطه به انگیزه‌ی مردان به تجاوز خدمت می‌کند. آن‌ها تأکید دارند که در عین حال قوانین نیز باید بدون تبعیض جنسی باشد و متجاوزین را به‌شدت مجازات کنند. این یعنی قوانین را دیدن و بستر مادی‌ای که قوانین در آن جاری است، از آن منشأ می‌گیرد و به آن خدمت می‌کند را نادیده انگاشتن.

از سوی دیگر نیز برخی، از بین بردن نهایی تجاوز را نیازمند بازسازی عظیمی در ارزش‌های اجتماعی که شامل تجدیدنظر در روابط دو جنس است می‌دانند. به این شکل که نقش‌های جنسی دیگر به‌وسیله‌ی انتظارات کلیشه‌ای مبتنی بر انگیزه‌های جنسی و قدرت تعریف نشوند.^۷ کیت میلت می‌گوید:

«ما زنان به آن تعداد هستیم که تاریخ بشر را از راه دگرگون کردن آگاهی مردم و در نتیجه دگرگونی در ارزش‌ها و اصول پایه‌ای عوض کنیم. برای این کار ما نیاز به بازسازی ارزش‌ها داریم. برای بازسازی ارزش‌ها نیاز به «بازسازی شخصیتی» داریم. برای همه این‌ها نیز بایستی به سرکوب تمام مردم، به خشونت، سلطه و قدرت پایان دهیم؛ و بفهمیم که انقلاب در سیاست جنسی نه تنها پایه‌ی اولیه برای هر تغییری است بلکه یک اصل ابتدایی در هر تغییری در جهت داشتن زندگی بهتر است. انجام یک انقلاب اجتماعی و فرهنگی در جهان، وابسته به تغییر در میزان آگاهی است که با آن یک رابطه‌ی نوین بین زن و مرد برقرار شود، و ارائه‌ی یک تعریف نوین برای بشریت و شخصیت بشر جزء بی‌قید و شرط آن باشد.»

کیت میلت بر امر مهمی اشاره می‌کند و آن «ارتقای آگاهی»، «انقلاب اجتماعی» و «انقلاب در سیاست جنسی» است و این کاملاً صحیح است. اما مسأله این است که تحقق این دو انقلاب به‌تنهایی و بدون یک «انقلاب ریشه‌ای در روبنا و قدرت سیاسی» (و به‌منظور تحول عمیق در زیربنای جامعه و روابط و شیوه‌های تولیدی) ممکن نیست. زیرا که مسأله زنان جدای از دیگر مسائل و تضادهای درون این جامعه، که توسط روبنای سیاسی طبقات استثمارگر و ستم‌گر اعمال می‌شود، نیست و بدون تلاش در جهت از بین بردن دیگر ستم‌ها، استثمار و تضادهای اجتماعی، «انقلاب جنسی» نیز ناممکن است. هم‌چنین نمی‌توان بدون داشتن یک انقلاب عمیق و رادیکال در ساختار سیاسی جامعه و بدون از بین بردن محافظین و ریشه‌های ستم، زمینه‌ی مادی لازم و شرایط مناسب برای کسب و «ارتقای آگاهی» معینی که جهت از بین بردن و ریشه‌کن کردن (و نه اصلاح) سیاست‌های ستم‌گرانه‌ی جنسی، ایجاد دگرگونی‌های عمیق در روابط اجتماعی، فرهنگ، ارزش‌ها و اخلاقیات و ... ضروری است را فراهم کرد و انقلابی در سیاست جنسی و به قولی انقلاب اجتماعی پدید آورد.

۳- تجاوز محصول یک جامعه طبقاتی مردسالار است

تجاوز فشرده‌ی جنگی است که از سوی یک جامعه‌ی طبقاتی با ساختار ستم‌گرانه و مردسالارانه علیه زنان اعمال می‌شود. هدف نیز فرودستی زنان، کنترل فکر و بدن و امیال جنسی، سرکوب شدید و ترس و رعب و وحشت افکندن در وجود آنان است تا بدین وسیله تحت سلطه بودن زنان، قدرت نابرابر مرد بر زن و نهادینه کردن جای‌گاه فرودست زنان در تقسیم کار نابرابر و ستم‌گرانه تضمین شود. تجاوز به زنان یا در جهت تنبیه زنانی است که آگاهانه یا ناآگاهانه در برابر مردسالاری شورش می‌کنند و دیگر حاضر نیستند در جای‌گاه فرودست خود قرار گیرند، یا بیان صرف ابزار جنسی بودن زن است؛ و یا ابزاری برای سرکوب یک گروه، طبقه و یا یک ملت است

چه باید کرد؟

ارائه‌ی راه‌حل صحیح نیازمند تحلیلی صحیح است. راه‌حلی که هدفش تنها جلوگیری از تجاوز نیست بلکه از بین بردن آن است. راه‌حل ما از سوی سرزنش زنان در پوشیدن لباس‌های «تحریک‌آمیز» و یا حرکات «غلط‌انداز» که مردان آن‌را بتوانند طور دیگری تعبیر کنند؛ و یا بیرون رفتن از خانه و ... نیست. مسأله بی‌قانونی و یا ضعف قانون نیز نیست که بتوان با اصلاحاتی چند به اصطلاح آن را پیشرفته کرد و با اتکا به آن از تجاوز جلوگیری کرد. پیشرفته‌ترین قوانین نیز با وجود تغییراتی که در جامعه می‌تواند ایجاد کنند، نه تنها به خودی خود و بدون داشتن مبارزه‌ای مداوم در عرصه‌ی اجتماعی-سیاسی و فرهنگی ... بلکه بدون داشتن دورنمایی انقلابی در جهت از بین بردن هرگونه تجاوز و ستم و سلطه و استثمار ... و از بین بردن شرایط و عوامل تولید و بازتولید آن‌ها، هرگز نخواهند توانست مسأله‌ی تجاوز را ریشه‌کن کنند. موضوع این است که برای از بین بردن تجاوز باید مردسالاری را ریشه‌کن کرد و جامعه‌ای نوین با ارزش‌ها و فرهنگی نوین بنا نمود. این ضرورتی است که باید آن‌را دریافت در غیر این صورت نمی‌توان گام اولیه را جهت از بین بردن تجاوز برداشت. اما این انقلاب در عرصه‌ی فرهنگ و ایدئولوژی و روابط اجتماعی، مجبور است در راستای یک انقلاب ریشه‌ای در روبنای سیاسی جامعه باشد. این نظام خود متجاوز و خشونت‌گر است. نظامی است که جز بر پایه‌ی اشاعه‌ی افکار ضدن بشیوه‌های گوناگون، جز بر پایه‌ی تقدس حق مالکیت خصوصی، جز بر پایه‌ی فرودست کردن نیمی از جامعه و امتیاز دادن به نیم دیگر برای کنترل کل جامعه، جز بر پایه‌ی ایجاد و حفظ تمایزات طبقاتی، جنسیتی، ملی، نژادی و روابط قدرت، جز بر پایه‌ی ستم و استثمار، نمی‌تواند موجودیت و کارکرد دیگری داشته باشد و به‌همین دلیل این‌ها را در تار و پود جامعه، در روابط، فرهنگ و ایدئولوژی و ارزش‌های آن تنیده است. از این رو راه‌حل ما برای از بین بردن تجاوز سرنگونی نظام طبقاتی سرمایه‌داری است که مردسالاری بخشی جدایی‌ناپذیر از کارکرد آن است. این نظام هرگز اصلاح نخواهد شد، هرگز قادر به ریشه‌کن کردن تجاوز نخواهد بود؛ و نوع بشر را در کل به قهقرا خواهد برد.

در نتیجه تنها راه مقابله ما سازمان دادن مبارزه در جهت انقلابی ریشه‌ای است. زنان به‌عنوان نیمی از بشریت می‌توانند با متشکل شدن و رشد آگاهی خود و دیگر اقشار مردم در این انقلاب نقشی عظیم داشته باشند. انقلابی که رادیکال‌ترین انقلاب در تاریخ بشریت است، مبارزه برای رهایی زنان یک شرط اساسی و تعیین‌کننده از آن است، هدفش رهایی کل بشریت است، جهشی است به ورای هر نوع ستم و استثمار و گام برداشتن در مسیری است که به دگرگون کردن کلیه‌ی شرایط مادی و ایدئولوژیک که این ستم و استثمار را تولید و تقویت می‌کند بیانجامد و جامعه‌ای را به‌وجود آورد که در افکار و اذهان و روابط مردم انقلابی رادیکال صورت گرفته به‌نحوی که نه تنها از کلیه‌ی افکار سنتی بلکه از تمام ایده‌های کهنه‌ی منطبق بر مالکیت نیز گسست شده باشد.^۸

فهرست منابع:

- ۱- Lee Ellis, 1991
- ۲- Thornhill & Palmer- Sieger & War, 2002
- ۳- Lee Ellis, 1989; Ellis, 1991
- ۴- Cahill, 2001- Susan Brownmiller, 1975
- ۵- مفهومی برگرفته از کتاب «دولت و آزادی» - نظریاتی درباره‌ی سوسیالیسم و کمونیسم - باب آواکیان
- ۶- Susan Brownmiller, 1975 - Malamuth, 1996
- ۷- Hilberman, 1976 - Malamuth, 1996
- ۸- مفهومی برگرفته از کتاب «دولت و آزادی» - نظریاتی درباره‌ی سوسیالیسم و کمونیسم - باب آواکیان

نظریه با نظریه‌ی قبلی که مردسالاری را ریشه‌ستم بر زن می‌داند در این است که مردسالاری را پدیده‌ای جدا از نظم طبقاتی موجود نمی‌بیند. نظمی که جامعه را به طبقات برتر و فرودست، به ارباب و برده، به استثمارگر و استثمارشده و به ستم‌گر و ستم‌دیده تقسیم کرده است. هر نوع سازمان‌دهی در روابط اجتماعی، این‌که آیا تفاوت‌های طبیعی بین افراد و تفاوت در کاری که انجام می‌دهند (تقسیم کار) جنبه‌ی ستم‌گرانه به خود می‌گیرد یا نه، این‌که آیا فرد یا افرادی به‌این‌نیازمند هستند که از قبیل بهره‌کشی از دیگران و ستم بر آنان منافع خود را تأمین کنند یا نه، وابسته به‌این است که سرنوشت تولیدات و ثروت جامعه را چه کسانی و چه طبقه‌ای در دست خود دارند و در راستای چه منفعی به‌کار می‌برند. در همین راستا هم بود که مسأله‌ی تقسیم کار ستم‌گرانه و جای‌گاه نابرابر در تولید و تملک ثروت جامعه نیز ضروری شد. نقش زن در این تقسیم کار تنها به تولیدمثل برای مرد جهت تداوم مالکیت خصوصی او، و به ابزار جنسی برای خشودوی مرد و در واقع به یکی از بردگان مرد افول کرد و موقعیتی فرودست یافت، این نوع نقش فرودست زنان ضروری بود که حفظ شود تا نظم نوین ستم‌گرانه و استثمارگر در کلیت خود بتواند سرپا بیستد. از این‌رو «نیاز» به تولید و بازتولید فرهنگ و ایدئولوژی خاص و مناسبات اجتماعی ویژه‌ای که در مطابقت با آن باشد نیز به‌وجود آمد تا بتواند بر این نابرابری صحنه گذاشته و آن را «الهی»، یا «طبیعی» و «ذاتی» نوع بشر بداند. تجاوز یکی از متمرکزترین شکل تضمین این فرودستی و یادآوری نقش فرودست زن در تقسیم کار ستم‌گرانه‌ای است که این نظام طبقاتی و مردسالار به‌آن نیازمند است.

بدن زن در طول تاریخ طبقات مردسالار همواره به‌مثابه‌ی یک ابزار جنسی، و در خدمت تولید نسل آینده بوده، کار و محصول کارش تحت تملک و سلطه‌ی مرد، در خدمت و وابسته به او بوده است. جوامع امروزی نیز چه با روبنایی عقب‌مانده و مذهبی و چه به‌اصطلاح پیشرفته و مدرن، در هر حال در نقش و کارکردی که در زمینه‌ی جای‌گاه فرودست زنان دارند فرقی ندارند و تجاوز به زن در تمام نقاط جهان صورت می‌گیرد. زیرا هم با سنن و ارزش‌های کهنه برگرفته از قرن‌ها تاریخ طبقات ستم‌گر در هم آمیخته است و هم شرط استثمار و ستم است. تملک بدن زن توسط مرد، در هر دوره و تحت هر شرایطی از این تاریخ، جدای از این نوع فرهنگ و باور نسبت به زن نیست.

بنابراین تجاوز به زن برخلاف نظریه‌ی تکامل و یا زیست‌شناختی چیزی در راستای تکامل در رقابت برای جفت‌گیری و یا تفاوت در پاسخ به میل جنسی و یا میل به تولیدمثل، و یا ناشی از طبیعت هورمون‌های مردان نیست. هیچ چیز ذاتی و هیچ نیاز طبیعی در کار نیست.

مردم خواهش‌ها و دیدگاه‌شان به امیال جنسی خود را و رفتارشان نسبت به زن و یا دیگر جنسیت‌ها، ملیت‌ها و نژادها را در هوا و یا به‌طور مجرد به‌عنوان بخشی از «ذات و سرشت» خود ایجاد نمی‌کنند. در هر عصر و جامعه‌ای روابط اجتماعی موجود است که این‌گونه رفتارها را سازمان‌دهی و ارزش‌گذاری می‌کند. نیازها و خواسته‌ها و دیدگاه‌های مردم در مورد آن‌ها را باید به‌عنوان مقوله‌هایی که به‌طور اجتماعی شکل گرفته و به لحاظ تاریخی تکامل می‌یابند بفهمیم. این‌ها مرتبط هستند با تولید، شیوه‌ی تولید، روابط تولیدی و روبنای منطبق بر آن. از سوی دیگر مردسالاری نیز سیستمی جدا از نظم طبقاتی موجود نبوده بلکه در آن تنیده و یکی از شروط بقای آن است.

تجاوز و آزار جنسی در انگلستان

اما، سارا و جسیکا تنها دختران خردسالی نبودند که در دام باندهایی افتادند که سال‌های متوالی آن‌ها را مورد تجاوز، اذیت و آزار جنسی قرار دادند. طبق گزارش مستقلی که توسط پرفسور الکسیز جی در تابستان گذشته منتشر شد، بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۳ حداقل ۱۴۰۰ دختر جوان ۱۱ تا ۱۴ ساله در شهر نه چندان بزرگ رادرهام واقع در جنوب یورکشایر در شمال انگلستان اسیر این باندهای تبهکار شدند. در این دوران این دختران خردسال توسط متجاوزین متعدد مورد تجاوز وحشیانه قرار می‌گرفتند، به شهرهای دیگر شمال انگلستان فرستاده می‌شدند، زندانی می‌شدند و مورد ضرب و شتم و تهدید قرار می‌گرفتند.

هرچند که دامنه‌ی اذیت و آزار جنسی از دختران نوجوان در رادرهام به‌طور هولناکی گسترده است اما ابعاد قضیه بدین‌جا خاتمه نمی‌یابد، همین شیوه و مدت تجاوز و سوءاستفاده در دیگر شهرهای شمالی انگلستان به‌صورت خاص اما هم‌چنین در برخی شهرهای مرکزی و جنوبی انگلستان جریان داشته است.

نمونه‌ی آن در راک دیل نزدیک منچستر است که یکی از باندها در ماه مه ۲۰۱۲ مورد محاکمه قرار گرفت. حداقل ۴۷ دختر جوان مورد تجاوز و سوءاستفاده‌ی جنسی این باند قرار گرفته بودند.

در داربی شهری نه چندان کوچک در شرق میدلند، باندهای تجاوز جنسی در سال‌های اخیر بیش از صد دختر بین ۱۲ تا ۱۸ ساله را در یکی از خشونت‌بارترین اشکال مورد تجاوز قرار می‌دادند. اما تنها بخشی از آن‌ها افشاء شده است و احتمالاً موارد دیگری وجود دارند که هنوز فاش نشده‌اند.

طبق گزارشی که دو ماه پیش، مارس ۲۰۱۵ منتشر شد، بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ دختر نوجوان ۱۱ تا ۱۵ ساله در آکسفورد بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۲ در دام باندهای تجاوز و سوءاستفاده‌ی جنسی افتاده‌اند. به آن‌ها هدیه داده می‌شد و با الکل و یا کِرک و کوکائین آن‌ها را وابسته به خود می‌کردند؛ و هم‌چنین آن‌ها را تحت نظر قرار می‌دادند؛ و خانواده‌های‌شان را تهدید می‌کردند. این دختران از طریق واژن، اورال و آنال برخی اوقات توسط چندین مرد مورد تجاوز قرار می‌گرفتند. طبق این گزارش تجاوز جنسی برخی اوقات تا چندین روز ادامه می‌یافت. برخی دختران از ابتدا به هدف تن‌فروشی به دام انداخته می‌شدند و به مسافرخانه‌ها در شهرهای دیگر مثل برادفورد، لیدز، لندن، اسلو و برنموث برده می‌شدند. این دختران مورد خشونت جنسی افراطی و شکنجه قرار می‌گرفتند.

براساس گزارش مربوط به سوءاستفاده‌ی جنسی از دختران نوجوان در آکسفورد یک دختر ۱۲ ساله را به تن‌فروشی مجبور کرده بودند و سوءاستفاده‌گران خود را مالک این دختران می‌دانستند. مثلاً در یک مورد رئیس باند حرف اول اسم خود را بر بدن یک دختر جوان حک کرده بود و از مردانی که با او سکس داشتند بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ پوند پول می‌گرفت.

نمونه‌ی این تجاوزات جنسی به دختران از قشرهای پایین و شکننده‌ی جامعه توسط باندهای زن‌ستیز در بریستول در جنوب غرب انگلستان هم افشاء شد که به محکوم شدن گروهی از آن‌ها در نوامبر گذشته انجامید.



نسیم

در چند ماه گذشته موارد هولناک تجاوز و آزار جنسی دختران خردسال و نوجوان در ابعادی وسیع و گسترده شهرهای مختلف بریتانیا را به لرزه درآورد.

اما یکی از قربانیان از ۱۲ سالگی با عده‌ای پسرپچه مدرسه‌ای آشنا می‌شود که آن‌ها با او رابطه‌ی دوستی برقرار می‌کنند. این دوستی ماه‌ها به طول می‌انجامد سپس او را به مرکز شهر رادرهام دعوت و در آن‌جا او را با افراد مسن‌تر آشنا می‌کنند. او آن‌ها را دوست خود به حساب می‌آورد، تا این زمان آن‌ها تلاش نکرده بودند او را برنجانند، یا باعث شوند که او با آن‌ها احساس ناراحتی و یا عدم امنیت کند. تا این که در ۱۳ سالگی برای اولین بار یک شب به صورت وحشیانه مورد تجاوز قرار می‌گیرد، از آن به بعد هفته‌ای یک‌بار توسط مردانی که بسیار مسن‌تر از او بودند به او تجاوز می‌شد. او را تهدید کردند که اگر به دیدن آن‌ها ادامه ندهد به مادرش صدمه و تجاوز خواهند کرد. پس از مدتی از او خواستند که با مردان دیگر بخوابد. او یک مورد را به یاد می‌آورد که یک روز که در یک اتاق بود مردان متفاوتی یکی بعد از دیگری وارد می‌شدند و به او تجاوز می‌کردند و او مجبور بود به آن چه که آن‌ها می‌خواستند تن دهد.

سارا دختری که در خانه‌ی دختران بی‌سرپرست زندگی می‌کرد از ۱۱ سالگی در دام یکی دیگر از این باندها افتاد. به گفته‌ی خودش تجاوز و سوءاستفاده‌ی جنسی از او ۵ یا ۶ سال ادامه یافت که ۴۰ تا ۵۰ مرد را در بر می‌گرفت.

یک روز که جسیکای ۱۴ ساله همراه با دوستانش بیرون از مغازه‌ای ایستاده بودند، مردی از ماشین مدل بالایی پیاده شد و با آن‌ها شروع به صحبت کرد. او جسیکا را به یک دور زدن با ماشین دعوت کرد. جسیکا می‌گوید، من از او خوشم آمد و می‌خواستم که با او باشم ... اما سوءاستفاده‌ی جنسی از جسیکا پس از مدتی آغاز شد. تجاوز همراه با خشونت توسط مردان مختلف برای سال‌ها ادامه یافت.

بودیم به کنار تخت انداختند... یادم می‌آید که چشم پلیس به چشم من افتاد
بعدها گفت که کسی این‌جا نیست و رفت.»

او هم چنین می‌گوید که یک افسر پلیس یک‌بار او را سوار ماشین کرده و
پیش این مردان برده و سپس به محل زندگی‌اش که خانه‌ی دختران
بی‌سرپرست بوده است، برمی‌گرداند.

پدر جسیکا وقتی از موقعیت دخترش مطلع می‌شود به ایستگاه پلیس
می‌رود و موضوع را به آن‌ها اطلاع می‌دهد. او می‌گوید که چهار بار در این
مورد به ایستگاه پلیس رفته است و برخورد پلیس هر بار این بوده که «اگر
این دختر دور و بر این مردان می‌گردد آن‌ها هم حتماً بدکاره‌های
کوچولویی‌اند little slapper بگذار کارشان را بکنند، می‌خواهی که ما چکار
کنیم ... بالاخره یک نفر در ایستگاه پلیس رادرام به من گفت که اگر پی
کارم بروم، آن‌ها مرا دستگیر خواهند کرد. شکایت من به جایی نرسید...»
اما این شیوه‌ی برخورد پلیس در رادرام، آکسفورد، راکدیل، بریستول ...
استثنا نیست. این شیوه‌ی برخورد آن‌ها به زنان که مورد آزار و اذیت جنسی
قرار گرفته‌اند، تاریخی طولانی دارد.

هنگامی که یک دختر جوان می‌خواهد آزار جنسی و یا حتی تجاوز را
گزارش دهد حتی اگر با بی‌اعتنایی روبه‌رو نشود باید پیه سوالات آزار دهنده‌ی
پلیس را به خود بمالد. سوالاتی که در ارتباط با تجاوز و یا آزار جنسی نیست
بلکه سوالاتی است که شکنجه و تجاوز را ادامه می‌دهد. آن شب چه پوشیده
بودی، به او چه گفتی؟ آیا به او دست زدی، کجا را دست زدی، آیا به او
نزدیک شدی، چقدر نزدیک شدی، چه چیزی نوشیده بودی، چه گفتید و
سیلی از سوالات بی‌ربط که بیشتر هدفش توجیه تجاوز و متهم کردن زنان و
یا دختران جوان به «هرزگی» است.

سایر مؤسسات مربوط به تأمین رفاه و امنیت اجتماعی عملکرد مشابهی
داشتند و چشم‌شان را کاملاً بر گزارشات و شکایت مربوط به این آزار و
اذیت‌های جنسی بسته و یا اهمیت چندانی به آن نمی‌دادند. مثلاً در
آکسفورد مادر یکی از دختران می‌گوید که او به کارکنان مؤسسات تأمین
رفاه و امنیت اجتماعی التماس می‌کرده که دخترش را از دست این باندهای
جانی که تهدید کرده بودند که صورت دخترش را چاقو خواهند زد و گلویش
را مقابل اعضای خانواده‌اش می‌برند، نجات دهند، اما تنها با بی‌تفاوتی آن‌ها
روبه‌رو می‌شود. سرکردگان باندها نوعی عمل می‌کردند که دست هیچ کس
به آن‌ها نخواهد رسید. واقعیتی که سال‌های سال ادامه یافت.

گزارش آلکسیز جی که در مورد شهر رادرام متمرکز شده است بر
واقعیت بی‌تفاوتی پلیس و بقیه‌ی نهادهای تأمین رفاه و امنیت اجتماعی که
قرار است از این دختران کم سن و خردسال حمایت و مواظبت کند تأکید
دارد. این گزارش از «درماندگی کامل جمعی» رهبران سیاسی و افسران
پلیس در ۱۲ سال ابتدای این وقایع صحبت می‌کند. به گفته‌ی این گزارش
مدیران، سطوح بالای تأمین رفاه و امنیت اجتماعی که همگی زیر نظر
شهرداری عمل می‌کردند مسأله را نه تنها جدی نمی‌گرفتند بلکه بی‌اهمیت
جلوه می‌داده‌اند؛ و پلیس مسأله‌ی «سوءاستفاده‌های جنسی از کودکان» را
جزو اولویت‌های خود محسوب نمی‌کرده است. بسیاری از قربانیان را مورد
بی‌احترامی قرار می‌داده و حرف آن‌ها را باور نکرده و این سوءاستفاده‌ها را
یک جنایت به حساب نیاورده‌اند.

سوال واقعی این‌جاست که با توجه به این‌که پلیس هر ذره‌ی کشور را در
زیر ذره‌بین دوربین‌ها دارد و با کنترل تلفن و ای‌میل و ارتباطات جمعی،

هم‌چنین نمونه‌های آن در تلفورد بود که مردان به فجیع‌ترین وجهی
دختران نوجوان را مورد خشونت، شکنجه و تجاوز جنسی قرار می‌دادند.
نمونه‌ی دیگر آن در پیتزبورو در استان کمبریج‌شایر بوده، که همانند
موارد دیگر دختران نوجوان توسط افراد مسن‌تر مورد اذیت و آزار جنسی قرار
می‌گرفتند.

آخرین شهری که زنجیره‌ی این جنایات زن‌ستیزانه در آن کشف شد،
شفیلد بود که یکی دیگر از شهرهای استان یورکشایر است. گزارش شده
بیش از ۲۰۰ دختر قربانی اذیت و آزار و سوءاستفاده‌های جنسی در این شهر
بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۳ بوده‌اند.

این تنها گوشه‌ای از جنایات زن‌ستیزانه است که علیه دخترانی که هنوز
فرصت نکرده‌اند گامی فرای اولین قدم‌شان در جامعه بنهند، اعمال می‌شده
است. با توجه به آن‌چه که در یکی دو سال گذشته کشف و افشاء شده است،
نشان می‌دهد که مشت نمونه‌ی خروار است و شکی نیست که موارد متعدد
دیگری وجود دارند که یا هنوز افشاء نشده است، و یا بنا بر برخی از مصالح و
محدودیت‌ها، نیروهای دولتی اصرار چندانی بر ادامه‌ی کشف و افشای آن‌ها
ندارد.

چه کسی مسئول است؟

بدون شک سوالات بسیاری مطرح است، این‌که چرا این دختران صدای
خود را بلند نکردند، چه شد که سوختند و ساختند؟ چرا کسی بداد آن‌ها
نرسید؟ چرا پلیس قدرتمند انگلستان از این مسأله مطلع نشد؟ پلیس به کنار
کارکنان خدمات اجتماعی که قرار است از این دختران خردسال محافظت
کنند و تحت عنوان این محافظت مرتباً در زندگی مردم سرک می‌کشند کجا
بودند؟ چرا دختران آزار جنسی و تجاوز را با خانواده و یا با مسئولین مدرسه
مطرح نکردند؟ و بالاخره نمایندگان مجلس که قرار است نمایندگان و صدای
این مردم باشند، کجا بودند؟

واقعیت این‌ست که باندهای تبه‌کار زن‌ستیز تا جایی که توانستند از
ناپختگی سنی و بی‌تجربگی دختران از زندگی و جامعه‌ای که در آن زندگی
می‌کنند و با توجه به شکنندگی آنان به حداکثر سوءاستفاده کردند. اما تا
جایی که به خود دختران مربوط می‌شود، علی‌رغم کم سنی و
بی‌تجربگی‌شان تلاش خود را کردند تا صدای خود را به مردم برسانند، تا
بتوانند خود را از این موقعیت نجات دهند.

اما می‌گوید که او سوءاستفاده‌ی جنسی را به پلیس گزارش داده است،
او لباس‌هایش را به‌منظور سند به پلیس داد، اما پلیس آن‌ها را گم کرد!
سپس پلیس به او گفت که با «حرف خالی» نمی‌توان به کسی اتهام بست
چه رسد به این‌که بتوان آن‌ها را به دادگاه کشاند؟

سارا می‌گوید وقتی که او تصمیم گرفت که این سوءاستفاده‌ی جنسی را
به پلیس بگوید، پلیس او را متهم به دروغ‌گویی کرد و حرف او را باور نکرد،
به او گفتند که او بی‌خودی مزاحمت ایجاد می‌کند و خودش می‌خواهد که با
این افراد بیرون برود در حالی که از اول نمی‌بایست به آن‌ها نزدیک می‌شد.

او در ادامه می‌گوید که در یک مورد «من در خانه‌ای بودم و یک دختر
دیگر به من یاد می‌داد که چه کارهایی را باید انجام دهم، که ناگهان پلیس
وارد شد، (شاید به‌دلیل این‌که همسایه‌ها چیزی دیده بودند و یا این‌که چون
در خانه‌ی دختران بی‌سرپرست زندگی می‌کرد، گزارش گمشدن او را به
پلیس داده بودند) افراد خانه من و آن دختر دیگر را در حالی که کاملاً لخت

کمیته‌ی پارلمان می‌خواهد مسأله رادرهام را با استعفای چند مسئول از جمله رئیس پلیس، مدیر چند مؤسسه‌ی مربوطه در شهرداری و یا شهردار حل کند و بقیه‌ی ملت را به‌این دعوای بی‌اهمیت بکشند؛ و چنین وانمود کنند که هنگامی که این مسئولین استعفا دهند مسأله عدالت برقرار شده است. درحالی که برخی از اعضای شهرداری استعفا داده و برخی پس از یک پروسه‌ی تحقیقی اخراج شدند و کارها به یک تیم دیگر سپرده شد مسأله را حل شده فرض کردند. این مسأله در مورد شهرهای دیگر تا این حد هم پیش نرفت؛ و پلیس و نهادهای خدمات اجتماعی تحت نظر شهرداری همگی مبرا شدند.

موضوع این است که تنها با استعفا و یا اخراج چند مسئول در سطوح پایین و یا حتی در سطوح بالا مشکلی حل نخواهد شد. مسئول واقعی سیستمی است که شونیسیم مردسالارانه در تار و پود آن قرار گرفته است. سیستمی که زن‌ستیزی را در جامعه در دستگاه‌های سیاسی، نظامی و خدماتی آن نهادینه کرده است. در چنین سیستمی زنان و به‌خصوص زنان از اقشار فقیر و شکننده ارزش دفاع و محافظت ندارند، به حرف‌هایشان نباید اعتماد کرد، چرا که به‌زعم آنان مشکل واقعی خود زنان‌اند. این را برخورد پلیس در رادرهام، آکسفورد، بریستول... نشان داد. سیستمی که یک ستون اصلی آن بر تبعیض و ستم زنان و زن‌ستیزی استوار باشد، اذیت و آزار جنسی زنان را به اشکال فجیع پیوسته تولید و بازتولید خواهد کرد، رادرهام و بقیه شهرها نمونه‌های بارز آن‌اند.

اما نکته‌ی فوق‌العاده مهم دیگری حول و حوش این سوءاستفاده‌های جنسی خودنمایی می‌کند که موضوع راسیسم و نژادپرستی است. بسیاری از مسئولین شهرداری رادرهام مطرح کرده‌اند که دلیلی که باعث شده است به‌این مسأله بهای لازم را ندهند، جلوگیری از رشد راسیسم و موضوع مناسبات بین افراد از نژادهای مختلف در این شهر است. چرا که اکثریت قریب به اتفاق اعضای این باندها را مردانی تشکیل می‌دادند و می‌دهند که نسل دوم و یا سوم خانواده‌هایی هستند که از پاکستان، کشمیر و یا دیگر کشورهای مسلمان مهاجرت کرده‌اند و قربانیان را اکثراً دختران از قشر سفید پوست تشکیل می‌دادند. هر چند این یک واقعیت است. اما این واقعیت نمی‌تواند بهانه‌ی بی‌تفاوتی باشد بلکه عذر بدتر از گناه است که برای جلوگیری از به‌راه افتادن جو راسیسم باید از دختران خردسال طبقات فقیر مایع بگذرانند. در ثانی چه کسی می‌گوید مسکوت گذاردن و بی‌عملی در مقابل این جنایات زن‌ستیزانه باعث جلوگیری از رشد راسیسم می‌باشد. همان سیستمی که زن‌ستیزی را تولید و باز تولید می‌کند، خود نیز مولد راسیسم است و بدون شک از این مسأله استفاده خواهد کرد تا راسیسم را باز هم بیشتر گسترش دهد. همان‌گونه که بعد از افشای این آزار و اذیت‌های جنسی و در نتیجه خشم مردم از دستگاه‌های دولتی و بی‌تفاوتی مشکوک‌شان نسبت به‌آن، عناصر دست راستی و بلندگوهای راست‌گرایان به صدا درآمد و ماجرا را حول مسأله‌ی نژاد و نژادپرستی سوق دادند. حتی نیروی‌های دست راستی افراطی و فاشیست‌ها در رادرهام به تظاهرات پرداختند.

واقعیت این است که موضوع گسترده اذیت و آزار جنسی و بی‌تفاوتی و احتمالاً هم‌کاری برخی مسئولین، آن‌چنان موضوع مهمی بود که پتانسیل آن را داشت که این سیستم را تا مغز استخوان افشا کند. گردانندگان سیستم تلاش خود را کردند که اذهان را از این جنایت به ماجرای دیگر

زندگی کل شهروندان را در کنترل دارد و هم‌چنین با توجه به‌مؤسساتی که پیوسته در زندگی افراد سرک می‌کشند، مگر امکان دارد که جنایاتی با این فجیعی و با این گستردگی از چشم مسئولین و نیروهای امنیتی آن دور بماند؟

گزارش الکسیز جی به‌نکته‌ای اشاره می‌کند که حائز اهمیت است. در گزارش آمده که سه گزارش دیگر در مورد اذیت و آزارهای جنسی دختران نوجوان در شهر رادرهام در سالهای ۲۰۰۲، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶ بیرون آمده است که به‌گفته جی «شواهد بی‌برو برگردی» را در مورد آزار جنسی دختران نوجوان به‌پلیس و شهرداری ارائه می‌دهد. که بر اولین آن‌ها سرپوش گذارده می‌شود و حرفی از آن در میان نیست که نشان از ماست‌مالی کردن عامدانه‌ی آن وجود دارد و دو تای دیگر کاملاً چشم‌پوشی می‌شوند. هم‌چنین اشاره شده است که پلیس یکی از تحقیق‌کنندگان قبلی را تهدید کرده که مشخصاتش را به‌باندها خواهند داد. در نتیجه او از ترس جان، گزارش را رها می‌کند و دیگر دنبال آن را نمی‌گیرد.

واقعیت این‌ست که موضوع تنها اطلاعات نیست، مسأله سیستمی است که نه تنها برای زنان ارزشی قابل نیست، بلکه تار و پودش از ستم بر زن ساخته شده است. در کنار افشاء شدن سوءاستفاده‌ی جنسی هولناک از دختران جوان توسط این باندها در شهرهای مختلف، کل کشور هم‌چنین درگیر افتضاحات جنسی در بالاترین سطوح آن بوده است. مثلاً جیمی سوپل یکی از اجراکنندگان مشهور برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی بی‌بی‌سی بریتانیا که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ به‌مقام (سر) از طرف ملکه نائل شده بود و در موقعیتی قرار داشت که با بالاترین مقامات مملکتی رفت و آمد داشت، بعد از مرگش روشن شد که در صدها مورد سوءاستفاده‌ی جنسی از دختران و خردسالان مستقیماً نقش داشته است. هم‌چنین شخصیت‌های معروف دیگری که تعدادشان کم نیست در چنین افتضاحات جنسی ضدزن شرکت داشته‌اند، نام برخی افشاء اما نام بسیاری از آن‌ها هنوز فاش نشده است.

هم‌چنین باید این موضوع مهم را اضافه کرد که بالاترین افراد سیاسی از جمله نمایندگان پارلمان و برخی از اعضای کابینه‌ی مارگرت تاچر در سوءاستفاده‌های جنسی از دختران و پسران جوان نقش داشته‌اند. به‌تازگی روشن شده است که مارگرت تاچر گزارشی که در مورد درگیر بودن افراد کابینه‌اش در اذیت و آزارهای جنسی بوده است را از بین برده است که در حال حاضر گفته می‌شود این گزارش مفقود شده است.

به‌راستی هنگامی که تار و پود یک جامعه با زن‌ستیزی گره خورده باشد و به‌خصوص نوک تیز حمله علیه زنان اقشار پایین و شکننده‌ی جامعه است، هنگامی که گردانندگان اصلی این جامعه تا مغز استخوان ضدزن هستند و به‌سوءاستفاده‌ی جنسی از بچه‌ها مشغول‌اند، آن‌گاه چه انتظاری می‌توان از دستگاه پلیس و مؤسسات آن داشت که به‌داد دختران جوانی که گرفتار چنگال‌های چرکین و بی‌رحم جامعه‌ی مردسالار شده‌اند، برسد.

بعد از افشاء شدن جنایت رادرهام، آن‌هم بعد از آن که هزاران دختر نوجوان با شیوه‌هایی فجیع مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفتند، اینک گردانندگان این جامعه به‌تکاپو افتاده‌اند تا مسأله را به‌نوعی دیگر سرهم بندی و این‌بار مردم را به‌نوعی دیگر اغفال کنند. آن‌ها تلاش می‌کنند که قضیه آزار و اذیت جنسی در رادرهام را با مضحکه‌ی نمایش اصرار و انکار بین کمیته‌ی پارلمان و مسئولین پلیس و دیگر مؤسسات وابسته به‌دولت در رادرهام سرهم بیاورند.

جنایات‌شان بی‌بهره نگذارده‌اند و با استفاده از مذهب، فرهنگ و یا سنت، سهم مردسالارانه خود را نیز به‌این زنان ادا کرده و می‌کنند!

«یک دختر ۱۴ ساله‌ی مراکشی برای این‌که می‌خواست با یک نفر که از طریق اینترنت آشنا شده بود برای شام بیرون برود به خانواده‌اش دروغ گفت. اما بعد از آن که این دروغ را گفت فکر کرد که دیگر نمی‌تواند به خانواده‌اش بگوید که در آن شب به او تجاوز شده است.» (گاردین ۲ سپتامبر ۲۰۱۵)

از طرف دیگر حتا اگر قصد این باندهای زن‌ستیز نیز به دام انداختن دختران نوجوان سفیدپوست، که در بسیاری موارد در خانه‌های بی‌سرپرستان زندگی می‌کردند، باشد، باز هم از شدت جنایت که در نهایت زن‌ستیزی است کم نمی‌کند. نشانه گرفتن زنان به‌منظور انتقام در جنگ‌ها و تخاصمات به‌طور روزافزونی در این چند دهه رشد کرده است. مثلاً در جنگ داخلی در افغانستان بین گروه‌های جهادی در دهه‌ی ۹۰ میلادی، تجاوز به زنان گروه متخاصم یک شیوه از قبل تعیین شده بود. این مسأله در جنگ صربستان نیز ادامه یافت و در بسیاری از جنگ‌های خانمان‌سوز دو دهه‌ی اخیر نیز ادامه داشته است و نشان می‌دهد که زنان قربانیان واقعی جنگ‌ها و قربانیان واقعی سیستم جهانی مردسالار امپریالیستی هستند.

نکته‌ی مهم این‌جاست که داد و فریاد و تقاضای کمک از طرف این دختران نوجوان نادیده گرفته شد، چرا که آن‌ها از جنس مؤنث بودند، از خانواده‌های فقیر بودند، در خانه‌ها و محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کردند و یا در خانه‌های بی‌سرپرستان بودند. از دید سیستم حاکم این‌ها فراموش شدگان‌اند که ارزش دفاع را ندارند؛ و از طرف همان سیستم به‌این دلیل محکوم شدند تا زندگی‌شان تباہ شود. رنج و ستم این قربانیان با این مشخصات پایان نیافته است. بسیاری خود را از ادامه یک زندگی عادی عاجز خواهند یافت. عدم توانایی در ادامه‌ی تحصیل، عاجز از یافتن کار مناسب، درگیری با افسردگی، مشروب‌خواری، مواد مخدر، بیماری‌های جدی روانی، اسارت در رابطه‌های زناشویی دردآور همراه با خشونت به‌صورت غیرعادلانه در انتظار بسیاری از آنان‌ست. این‌ها مسائلی است که زندگی بسیاری از این قربانیان را فرم خواهد داد اما باز هم برای سیستم مهم نخواهد بود بلکه آن‌چه برایش مهم است این‌ست که با یک و یا دو استعفا و یا یک مانور در این‌جا و یا آن‌جا قضیه را ماست‌مالی کند و کل سیستمش را از حالت دفاعی بیرون آورد و از زیر ضرب برهاند و باز هم بر مردم بتازد. اما سوءاستفاده‌های جنسی به‌اشکال مختلف ادامه خواهد یافت و قربانیان بیشتر و بیشتری را خواهد گرفت. تنها راه و چاره در این‌ست که این سیستم برانداخته شود. نه استعفا، نه اخراج و نه تغییرات در هیچ سطحی قادر نخواهد بود که این ستم نهادینه شده را از بین ببرد، چراکه این سیستم بر زن‌ستیزی بنا نهاده شده است و باید با چنین سیستمی همه جانبه جنگید و آن را به زیر کشید و این‌گونه به فرودستی زنان پایان داد. ♦

سوق دهند و نه تنها این سیستم را از حالت دفاعی بیرون آورند و از زیر ضرب رفتن نجات دهند بلکه با متوسل شدن به موضوع راسیسم به یکی از موضوعات مورد علاقه‌شان و انداختن گناه به گردن ملیت‌های دیگر سوق دهند. طبقه‌ی حاکمه و نمایندگان آن این فرصت را یافتند تا این‌که از یک ستم به ستمی دیگری مانور دهند.

موضوع در این‌جا موضوع رنگ پوست، نژاد، ملیت سوءاستفاده‌کنندگان نیست، بلکه مسأله ماهیت آن است. موضوع این است که همه قربانیان دختران نوجوان و خردسالی بودند که از همان ابتدای قدم نهادن به درون جامعه با واقعیت زن‌ستیزی سیستم پدرسالار آن‌هم به‌شیوه‌ی سبانه و خشونت‌باری روبه‌رو شدند. آن‌ها اکثراً از طبقات فقیر جامعه هستند و به‌خصوص در یکی از فقیرترین مناطق انگلستان زندگی می‌کنند. اقتصاد استان‌های یورکشایر، و شرق میدلند مثل ناتینگهام شایر بر استخراج معادن ذغال‌سنگ و صنعت فولادسازی و دیگر صنایع استوار بود. در دهه‌ی ۸۰ میلادی در زمان مارگرت تاچر با تغییرات و رفرم‌های مهم اقتصادی منطبق به نئولیبرالیسم که از جمله زمینه‌های گلوبالیزاسیون اقتصادی بود، منجر به بستن معادن و بسیاری از صنایع این منطقه شد و این منطقه را به یکی از فقیرترین نواحی کشور

تبدیل کرد. اقتصاد در هم ریخته آن به رشد بیکاری و فقر در این منطقه پا داد. این قربانیان نوجوان کسانی نیستند جز دختران این طبقات و اقشاری که قربانی این شیفت اقتصادی در انگلستان و در سطح جهان، شدند.

مردان بی‌رحمی که مستقل از رنگ پوست‌شان، نژاد و یا مذهب‌شان و با استفاده از امتیازاتی که جامعه‌ی مردسالار برای‌شان فراهم کرده است این دختران نوجوان و بی‌تجربه و در عین حال شکننده را فریب داده و مورد فجع‌ترین اذیت و آزارها قرار دادند، پلیسی که گوش‌هایش را در مقابل داد و فریاد آن‌ها گرفت، نهادهای دیگری مثل شهرداری و مؤسسات تأمین رفاه و امنیت اجتماعی چشم خودشان را در مقابل خطرها و گزارش‌های مربوط به آن‌ها بستند و یا نمایندگان پارلمان در مقابل این همه جنایت لب از لب تکان ندادند، همگی با هم عملاً متحد شدند و اتحاد نامقدسی را علیه این دختران جوان تشکیل دادند تا این جنایات ادامه یابند.

مسأله این است که رنگ پوست و نژاد خاصی باعث این جنایات نشده است بلکه این جنایات توسط شونیسیم مردسالارانه و با استفاده از امتیازاتی است که یک سیستم پدر/ مردسالار برای مردان فراهم کرده است. در بسیاری موارد متجاوزین به زنان سفید پوست بوده‌اند، جیمی سویل و آن اعضای پارلمان یا اعضای کابینه‌ی مارگرت تاچر همگی سفید پوست بودند. مثلاً در دوره‌ی مردان مسن، پسران جوان را به خدمت می‌گرفتند تا برای‌شان «دختران خوشگل و جوان مسلمان که ترجیحاً باکره» باشند، پیدا کنند.

از طرف دیگر تنها دختران سفید قربانی این فاجعه نبوده‌اند. بسیاری از دختران از خانواده‌های مسلمان و یا هندو و سیک، سوءاستفاده‌های جنسی را یا از ترس خانواده و به‌دلایل فرهنگی و یا دلایل دیگر گزارش نمی‌دهند. بدون شک این مردان، زنان جامعه خود را به‌این شکل و یا شکل دیگری از

شکستن سکوت

برگردان: سیرا

غربی‌ها معمولاً بدبختی‌های زنان پاکستان را با ظلم و ستم مذهبی در این کشور مرتبط می‌دانند، اما واقعیت بسیار پیچیده‌تر از آن است. ذهنیت خاصی عمیقاً در جوامع به شدت مردسالار، مانند پاکستان، ریشه دوانده است. زنان فقیر و بی‌سواد باید روزانه برای ابتدایی‌ترین حقوق خود، به رسمیت شناخته شدن و احترام داشتن مبارزه کنند. آن‌ها باید در این فرهنگ که آن‌ها را زیرمجموعه‌ای از مردان زندگی‌شان تعریف می‌کند، زندگی کنند، در صورتی که این زنان اغلب نان‌آور خانواده‌های خود هستند. زارا جمال در ۹ آوریل ۲۰۱۲ این مصاحبه را با عایشه و ریحانه انجام داده است.

ریحانه، ۳۷ ساله

زندگی من هیچ تفاوتی با دیگر زنانی که در فقر پاکستان زندگی می‌کنند، ندارد. شوهرم از من سوءاستفاده می‌کند و نان‌آور اصلی خانه من هستم. تمام تلاش‌ام را می‌کنم که فرزندانم درس بخوانند و باسواد شوند، چرا که آن‌ها آخرین امید من هستند. تنها تفاوت داستان من این است که شاید می‌توانستم همه چیز داشته باشم اگر یک حادثه در زندگی‌ام رخ داده نداده بود.

من در خانه‌ای بزرگ شدم که در آن پدر و مادرم به سختی درآمد کافی برای حمایت از خانواده‌ی ۱۴ نفری‌مان داشتند. پدر جمعیه‌ی دارو می‌ساخت و مادرم در خانه‌های مردم به‌عنوان خدمت‌کار، کار می‌کرد. ما زندگی در مضیقه را یاد گرفته بودیم.

۱۴ ساله که بودم، با نصیر نامزد شدم. با او بودن بهترین زمان زندگی من بود. او مردی مهربان بود و درآمد خوبی داشت. با این‌که ما واقعا هرگز زمان زیادی را با هم صرف نمی‌کردیم، اما احساس می‌کردم او را دوست دارم. فکر می‌کنم هیچ‌کس عشق اول خود را فراموش نمی‌کند.

اما یک شب وحشتناک قبل از ازدواج‌مان، چند مرد جوان حدود ساعت ۳ بعد از نیمه شب مخفیانه به خانه‌ی ما آمدند؛ پدر و مادرم را بستند و آن‌ها را ضرب و شتم کردند. من و دو خواهرم در اتاق کناری خوابیده بودیم. چون من بزرگترین دختر بودم، آن‌ها مرا از تخت بیرون کشیدند و پاهایم را گره زدند. می‌دانستم که می‌خواهند به من تجاوز کنند. به همین دلیل برای‌شان توضیح دادم که اگر چیزی اتفاق بیفتد، من همه چیزم را از دست خواهم داد. چاقویی را برداشتم و به آن‌ها گفتم که اگر ادامه دهند، خودم را می‌کشم. در نهایت، آن‌ها تصمیم گرفتند مرا رها کنند. نجات پیدا کرده بودم، گرچه آن‌چه نباید می‌شد، شد. هنگامی که نصیر و خانواده‌اش اخبار را شنیدند، به من برچسب «استفاده شده»، زدند و من دیگر ارزش همسری او را نداشتم. همین شب گذشته، شش پسر مخفیانه به خانه‌ی ریختند و هرچه می‌توانستند به سرعت بردند. هنگامی که با مقاومت پدر و مادر روبه‌رو شدند، تهدید کردند که دخترشان را با خود می‌برند. این اتفاق در محله‌ی ما بسیار رایج است. یک دختر جوان به سادگی می‌تواند به دلیل شرایط غیر قابل کنترل بکارت خود از دست داده و بدنام شود.



عایشه، ۱۸ ساله

هر دختر فقیر آرزوی باسوادی، فرصت یادگیری و رفتن به مدرسه را در دوران کودکی دارد؛

اما بسیاری از ما این‌قدر خوش‌شانس نیستیم. روزی که برادرم متولد شد، برای من روزی تلخ و شیرین بود؛ من دیگر اجازه‌ی رفتن به مدرسه را نداشتم و با توجه به افزایش مسئولیت‌های خانه، پدرم به من گفت که باید در خانه بمانم و خانه‌داری کنم.

در شب تولد او، در حالی که تمام خانواده جشن گرفته بودند، من به خانه‌ی عمومی رفتم تا کمی نان بیاورم. نمی‌دانستم که مرد جوانی آن‌جاست. در آن خانه‌ی خالی، او از من سوءاستفاده کرد؛ کارهایی کرد که درک نمی‌کردم، سینه‌ام را لمس کرد؛ و قبل از این‌که بتوانم واکنشی نشان دهم، متوجه شدم پارچه‌ای در دهانم است و او به من تجاوز می‌کند. در راه برگشت به خانه، نمی‌توانستم به درستی راه بروم؛ احساس ضعف و سرگیجه می‌کردم و سردرد داشتم.

در روستاها این اتفاق زیاد می‌افتد. دختران جوان مورد تجاوز قرار گرفته، به قتل رسیده؛ و به خاک سپرده شده‌اند و هیچ‌کس قادر به ردیابی آن‌ها پس از ناپدید شدن‌شان نیست. زنی که مورد تجاوز واقع شده پاکدامن نیست، و برای ازدواج «نامناسب» است.

او تنها تقاضای بخشش کرد و آن‌ها، قبل از این‌که دیگران از آن‌چه اتفاق افتاده بود مطلع شوند، به او اجازه دادند برود. او با این‌که زندگی مرا تباه کرد، به هیچ وجه مجازات نشد. مردم ممکن است آن‌چه که او انجام داد را فراموش کرده باشند، اما من هرگز فراموش نکردم. در حال حاضر، او ازدواج کرده و زندگی خوبی دارد؛ و من فقط سرنوشت خود را سرزنش می‌کنم؛ من فکر می‌کنم که بدشانس بودم که این اتفاق برایم افتاد.





کاتلین، «بعد از سکوت»:

عصبانیت. ام. یک سال پیش، قبل از خواب طبق عادت در را قفل کردم. اما متأسفانه، آن شب شبیه هیچ شب دیگری نبود. شبی که هرگز فراموشش نخواهم کرد. با صدایی بیدار شدم؛ یکی از همکارانم، برهنه، به آرامی به تخت من آمده بود و به من تجاوز کرد.

فراتر از فاجعه‌ای که به سرم آمده بود و همه چیز زندگی را در نظرم متفاوت و زشت کرده بود، از دست دادن کارم؛ و انزجار از واکنش‌های مردم نسبت به من مورد تجاوز قرار گرفته، تجربه‌ی برخورد با سیستم قضایی نابسامان مان بود. با همه‌ی مشکلات پیش رو، تازه متوجه شدم زنان با چه مشکلاتی در برابر جامعه و روند قضایی روبه‌رو هستند. زمانی که می‌خواستیم واقعه را گزارش کنیم با خودم فکر کردم ... «بسیار خوب! این کاری است که باید انجام شود. هر عملی، عکس‌العملی دارد؛ او جرمی مرتکب شده و قاعدتا مجازات خواهد شد.» خوشبختانه مدارک بسیاری داشتم، چون خیلی زود فهمیده بودم که به سختی می‌توان اتهام تجاوز و تعرض جنسی را اثبات کرد. ریشه‌ی همه این‌ها در دیدگاه فرهنگ ما نسبت به زنان و ننگ صحبت در مورد روابط جنسی در جامعه‌مان خلاصه می‌شود. ادیان نیز به صورت سازمان‌یافته بر این نگرش تأثیر می‌گذارند و هر دو جنس را به نوعی گناه‌کار می‌دانند.

برخورد دادگاه و جامعه با من یکسان بود و تجربه مواجهه با آن‌ها، هر دو عمیقاً به من صدمه زد. من به‌عنوان یک انسان؛ و نه فقط به‌عنوان یک قربانی جرم و جنایت وحشتناک، به شدت خسته‌ام و بی‌زار. بی‌زار از این‌که متوجه شدم بیشتر مردم موارد تجاوز و تعرض را گزارش نمی‌کنند؛ و فهمیدم که چرا. گفتن این‌ها به این معنا نیست که ترجیح می‌دادم نحوه‌ی برخورد من با واقعه‌ای که برایم پیش آمده بود، جور دیگری می‌بود؛ به هیچ وجه. فقط دوست داشتم جهان، دنیایی زیباتر می‌بود.

کل روند قضایی تا به پایان، در واقع فقط بی‌اعتبار ساختن من توسط دادستان بود. کوچکترین اطلاعاتی که متجاوز از شما بدانند، از زندگی‌تان و یا آدم‌های اطراف‌تان، یک مانع بسیار بزرگ در برابر‌تان به شمار می‌رود. به ویژه در مقابله با تجاوز به عنفِ آشنایان و یا تجاوز زناشویی.

«تجربه کردن مرگ بود»:

روزنامه گاردین

۱۴ فوریه ۲۰۱۳

ماری ۱۳ ساله بود که به همراه مادرش مجبور به ترک روستای محل زندگی‌شان، که مورد حمله شبه نظامیان رواندایی هوتو قرار گرفته بود، شدند؛ اما آن‌ها دستگیر شدند. ماری به محلی در میان بوته‌ها برده شد، جایی که به مدت هشت ماه مکرراً مورد تجاوز قرار گرفت. ماری می‌گوید: «مثل مردن بود، یکی پس از دیگری می‌آمدند. پنج نفر بودند؛ و می‌گفتند: این همسر ماست!»

ماری یکی از هزاران زنی است که خشونت جنسی را در کنگو تجربه کرده است. سازمان ملل این خشونت‌ها را بیشتر از ۲۰۰,۰۰۰ از ۱۹۹۸ برآورد کرده است که شاهده‌ی است بر بدنامی این کشور به‌عنوان «پایتخت تجاوز دنیا».

زنانی که در جستجوی چوب یا غذا کمپ را ترک می‌کنند و یا به روستاهای مجاور می‌روند بیشتر در معرض حمله قرار می‌گیرند. زنان حتا درون کمپ هم مورد تعرض واقع می‌شوند.

«خشونت همه جا هست»، این را ماری جیکوب روان‌شناس و روان‌درمان می‌گوید. او می‌افزاید: «این خشونت‌ها ریشه در قدرت دارد، قانون قوی‌ترین‌هاست، قانون آنان که سلاح دارند.»

دختر نوجوان هندی مورد تجاوز گروهی قرار گرفت و از درختی به دار آویخته شد

۲۹ می ۲۰۱۴

نوشته: نیتا بهالا

دو دختر عموی ۱۴ و ۱۵ ساله از جامعه‌ی «طبقه‌ی پایین» دالیت عصر سه‌شنبه هنگامی که برای رفتن به توالت در روستای‌شان در اوتار پرادش در منطقه‌ی بودان بیرون رفتند، گم شدند. صبح روز بعد، روستاییان بدن بی‌جان‌شان را که از یک درخت مانگو آویخته شده بود، در باغی در نزدیکی روستا یافتند.

خانواده‌ی قربانیان می‌گویند دختران‌شان مورد تجاوز گروهی واقع شده بودند؛ و سپس توسط پنج تن از مردان روستا به دار آویخته شدند. آنان معتقدند پلیس محلی از متجاوزان حمایت می‌کند، چرا که زمانی که به آن‌ها اطلاع داده شد که دختران گم شده‌اند، هیچ کاری انجام ندادند.

این خانواده می‌گویند، پلیس تنها پس از آن‌که روستاییان خشمگین اجساد به دار آویخته شده را یافتند و آنان را به نزدیک‌ترین بزرگراه بردند و آن را به نشانه‌ی اعتراض مسدود کردند، پرونده‌ای برای بررسی این فاجعه با عنوان تجاوز و قتل گشود.

به گفته‌ی فعالان حقوق بشر، تعارضات و خشونت‌های جنسی علیه زنان و دختران جوان در هند بسیار گسترده و متداول است؛ و زنان فقیر، حاشیه‌نشین و یا زنانی که از طبقات پایین جامعه هستند، بیشترین قربانیان این خشونت‌ها محسوب می‌شوند.

پورنوگرافی علیه زنان اتفاق می افتد!



آندره دورینگ
برگرداننده: شیوا کوشیار

انسان‌زدایی واقعی‌ست. در زندگی واقعی اتفاق می‌افتد. برای افرادی که خوار و ذلیل شده‌اند اتفاق می‌افتد. برای ما اتفاق می‌افتد، برای زنان. ما می‌گوییم که زن ابژه (شیئی) شده است. هنگامی که از یک واژه‌ی بزرگ استفاده می‌کنیم، انتظار داریم مردم فکر کنند دقیق و باهوش هستیم. اما به یک شیئی یا وسیله تبدیل شدن اتفاقی واقعی‌ست؛ و ابزار پورنوگرافی شدن نوعی مشخص از ابزار است. یک هدف است. شما به یک هدف تبدیل شده‌اید. قرمز یا بنفش بودن هم نقاطی را نشان می‌دهد که مرد قرار است شما را از آن‌جا نشانه بگیرد. این چیزی‌ست که این ابزار (ابژه) خودش می‌خواهد. او تنها شیئی‌بی است که قادر است حرف بزند و بگوید: به من صدمه بزن! یک ماشین نمی‌گوید: درب و داغانم کن! اما او، این شیئی غیرانسان، این را می‌خواهد. او می‌گوید هر چه بیشتر به من آسیب برسانی، بیشتر خوشم می‌آید. آن دسته از ما که این زن را می‌شناسیم و آن دسته از ما که زمانی در جای او بوده‌ایم وقتی به او نگاه می‌کنیم، وقتی به آن چیز بنفش شده‌اش، به واژن و مقعد و دهان و گلویش نگاه می‌کنیم، به‌سختی یادمان می‌آید که او یک انسان است.

در پورنوگرافی خواست و تمایل زنان را همان‌طوری که مردان خواهان تجربه‌ی آن هستند می‌بینیم. این خواسته از طریق سناریوهای واقعی و در روش‌هایی بیان می‌شود که بدن زنان در آن‌ها قرار داده شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال می‌بینیم ابژه خودش می‌خواهد که به او دخول کنند. از همین‌رو خود-دخولی در پورنوگرافی یک اصل است. زن چیزی را بر می‌دارد و در خودش فرو می‌کند. در نوعی از پورنوگرافی زنان باردار بنا به‌دلایلی شلنگ در خود فرو می‌کنند. این انسان نیست. نمی‌توان این تصویر را دید و گفت او یک انسان است. حق و حقوق دارد؛ و از آزادی و کرامت انسانی برخوردار است و کسی است. نه نمی‌توان گفت؛ و این همان چیزی‌ست که پورنوگرافی بر سر زنان می‌آورد.

گزیده‌ای از سخنرانی آندره دورکین که در کنفرانسی با عنوان «گفتار، برابری و آسیب: چشم‌انداز قانونی فمینیست درباره‌ی پورنوگرافی و تبلیغات نفرت‌افکنانه» در شش مارس ۱۹۹۳ در دانش‌کده حقوق دانشگاه شیکاگو ایراد شد.

به مدت بیست سال افرادی را که در جنبش زنان، جنبشی مردمی با وسعت‌نظر و مقاومتی عظیم، می‌شناسید و یا نمی‌شناسید، تلاش کرده‌اند تا یک موضوع بسیار ساده را با شما در میان بگذارند: پورنوگرافی اتفاق می‌افتد! وکلا! اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید: گفتار بنامید، عمل بنامید، رفتار بنامید. کاترین مک کینون و من زمانی که پیش‌نویس آیین‌نامه‌ی ضدپورنوگرافی حقوق شهروندی را در سال ۱۹۸۳ برای شهر مینیاپولیس تهیه کردیم، پورنوگرافی را یک عمل نامیدیم. نکته این‌جاست که پورنوگرافی اتفاق می‌افتد. در زندگی واقعی برای زنان اتفاق می‌افتد. زندگی زنان دو بعدی و مرگ‌بار شده است. ما را روی صفحه‌ی کاغذ یا صفحه‌ی نمایش پهن کرده‌اند. لبه‌های واژن ما را برای مصرف‌کننده‌ها به رنگ بنفش در می‌آورند تا به مردها نشان دهند توجه را به کجا باید معطوف کرد. مقعد ما را برجسته نشان می‌دهند تا او بداند به کجا باید فشار بیاورد. از دهان و حلق‌مان برای داخل شدن عمیق استفاده می‌شود.

من یک پروسه‌ی انسان‌زدایی را توصیف می‌کنم. یک ابزار واقعی که فرد را به یک شیئی مبدل می‌کند. ما هنوز از خشونت صحبت نمی‌کنیم و حتا نزدیک آن هم نیستیم.

یک زن استاندارد است. استاندارد در زیبایی و زنانگی و حس زن بودن. اما در حقیقت او استاندارد زیر بار رفتن است، استاندارد تسلیم شدن و استاندارد سرکوب. نشانه‌اش این است که نمونه‌ای از سرکوب و ستم‌ست و به آن تجسم خارجی می‌بخشد. این‌گونه بگوییم که او کاری را انجام می‌دهد که بتواند زنده بماند و شکل‌گیری انطباق او با این کار تابع مردان بوده و توسط آن‌ها از پیش تعیین شده است. مردانی که می‌خواهند روی پوست سفیدش ارضا شوند. او برای فروش است. پوست سفید او چقدر می‌ارزد؟ این چیزی است که قیمت او را کمی بالاتر می‌برد.

وقتی درباره‌ی پورنوگرافی حرف می‌زنیم که زنان را به ابزار تبدیل می‌کند، ما از جنسی شدن توهین و تحقیر حرف می‌زنیم. در این‌جا تأکید می‌کنم که علاوه بر آن درباره‌ی جنسی شدن بی‌رحمی هم صحبت می‌کنیم؛ و این چیزی است که من می‌خواهم به شما بگویم: بی‌رحمی و ظلمی وجود دارد که خشونت در آن به‌طور آشکار وجود ندارد.

این ظلمی است که به شما می‌گوید ارزشی در ترم‌های انسانی ندارد. می‌گوید شما برای پاک کردن آلت مرد وجود دارید، برای این هستید که مرد آلت‌اش را با شما پاک کند. شما این هستید و برای این کار ساخته شده‌اید. من می‌گویم انسان‌زدایی یک فرد، ستم بر اوست و حتماً نباید خشونت باشد تا آن را ظلم و ستم بنامیم. چیزهایی که متناوباً بر زنان اتفاق می‌افتد اگر در زمینه‌های جنسی نشده است برای مردان اتفاق می‌افتد از آن به‌عنوان خشونت یاد می‌شد. زنان هل داده می‌شوند، شلاق می‌خورند، دست‌مالی می‌شوند، با عناوین رکیک مورد خطاب قرار می‌گیرند، در اداره یا خیابان سر راهشان را سد می‌کنند؛ و زنان تنها کاری که می‌کنند این است که به سادگی پیش می‌روند و از موانع در می‌گذرند. مگر این‌که مردان خشونت را به‌حدی افزایش دهند که جهان بزرگ‌تر مردسالار آن را به‌عنوان خشونت واقعی قلمداد کند. مثل: قتل با تبر، تجاوز توسط یک غریبه‌ی سادیستی، تجاوز گروهی و قتل زنجیره‌ای که البته شامل تن‌فروشی‌ها نیست. اگر مردان با اعمالی چون دست‌مالی شدن و هل داده شدن و یا با مانع ایجاد شدن بر سر راهشان، مورد تعرض قرار می‌گرفتند، آن را یک حمله به‌حساب می‌آوردند. به‌نظر می‌رسد نگاه مردم به‌چنین رفتارهایی که با زنان می‌شود این است که این رفتارها بد است، اما خب مشکلی ندارد. بد است اما خب وجود دارد و این طوری‌ست. لازم نیست یک قضیه‌ی جنایی از آن بسازیم. به‌نظرم می‌رسد که ما در این‌جا - با تأثیر ارگاسم بر درک‌مان از این‌که نفرت چه چیزی هست و چه چیزی نیست - با استانداردهای دوگانه و تبعیض‌آمیز روبه‌رو هستیم.

مردان از سکس برای صدمه زدن به ما استفاده می‌کنند. یک استدلال می‌تواند این باشد که مردان مجبورند به ما صدمه وارد کنند و ما را خرد کنند. آن‌ها برای این‌که بتوانند با ما سکس داشته باشند باید موانع بدن ما را در هم شکنند، حمله کنند، هجوم بیاورند، کمی هل دهند، کمی پرت کنند و کمی خشونت کلامی و فیزیکی داشته باشند؛ و یک استدلال دیگر می‌تواند این باشد که برای این‌که مردان یک سکس شهوت‌انگیز با زنان داشته باشند، ما زنان باید پست و فاقد ارزش‌های انسانی باشیم و این به معنی بیش‌تر کنترل شدن، کم‌تر خودکفا و مستقل بودن، آزادی کم‌تر داشتن و کم‌تر واقعی بودن است.

من از دیدن این‌که چگونه گفت‌مان نفرت‌افکنانه، گفت‌مان نفرت‌افکنانه‌ی نژادپرستی که در عین این‌که رو به وخامت می‌نهد روز به روز به‌شکل عریان‌تری جنسی می‌شود حیرت می‌کنم. از این‌که چگونه معنای آن جنسی‌تر می‌شود گویی که برای ادامه‌ی این دشمنی به سکس نیاز است حیرت می‌کنم. در تاریخ یهودی‌ستیزی و در زمان اوج قدرت‌گیری هیتلر در جمهوری وایمار، هرکس با مشاهده‌ی گفت‌مان نفرت‌افکنانه‌ی ضدیهود در خواهد یافت که نمی‌توان آن‌را از پورنوگرافی تشخیص داد و با آن مقایسه نکرد. این گفت‌مان نه

ما درباره‌ی فتیشیسم (شیء‌پرستی) در سکس صحبت می‌کنیم. روان‌شناسان همواره آن را این‌طور معنا کرده‌اند، به‌طور مثال مردی که در زمان ارضا شدن در درون یا روی یک کفش، خودش را خالی می‌کند. کفش می‌تواند در جایی دور از مرد بر روی میزی قرار داشته باشد. مرد از نظر جنسی تحریک شده است، خودارضایی می‌کند و شاید خود را به کفش بمالد. او با یک کفش سکس دارد. این همان چیزی است که در پورنوگرافی بر بدن زنان انجام می‌شود: زن تبدیل به یک فتیش (شیء) جنسی می‌شود؛ و معشوق یا مشتری پس از ارضا شدن بر روی او خودش را خالی می‌کند. در پورنوگرافی مرد بر روی زن خود را خالی می‌کند. قرار در پورنوگرافی همین است که اسپرم بر روی زن ریخته شود و نه درون او. بر روی نقاطی می‌ریزد که خود را مالک آن می‌داند و نشان می‌دهد که چطور صاحب آن است. خالی شدن بر روی بدن زن شیوه‌ای برای گفتن این است که زن با کثافات مرد آلوده شده است. این که زن کثیف است. این را من نمی‌گویم بلکه خود پورنوگراف‌ها می‌گویند. مارکوس دو ساد همیشه از این عمل به‌عنوان آلودگی نام برده است.

پورنوگراف‌ها از تمام قابلیت‌های زنان استفاده می‌کنند و آن‌را دارای جاذبه‌ی جنسی می‌کنند. آن‌ها راهی پیدا می‌کنند برای انسان‌زدایی‌اش؛ و این کار به روش‌های واقعی انجام می‌شود. برای نمونه در پورنوگرافی پوست زن سیاه به‌عنوان یک عضو سکسی و خود زن هم البته فقیر و نیازمند تنبیه در نظر گرفته شده است. خود پوست در این‌جا یک فتیش و یک ابزار فریبنده و مسحورکننده است. جایی است که خشونت روی آن انجام می‌شود. چه از طریق به‌کار بردن توهین‌های کلامی (حرف‌های زشتی که به پوست زده می‌شود)، چه از طریق حملات جنسی چون ضربه زدن، شلاق زدن، بریدن، تف کردن، طناب‌پیچ کردن، گاز گرفتن، خودارضایی کردن و خالی شدن روی آن.

در پورنوگرافی فتیشیسم بدن زنان، جنسی کردن و غیرانسانی کردن آن موضوعی واقعی و خاص است و هرگز انتزاعی و مفهومی نیست. درست به‌همین علت است که همه‌ی مباحثی که بر سر پورنوگرافی است برای‌شان (برای پورنوگراف‌ها) عجیب و غریب است. آن دسته از ما که می‌دانیم پورنوگرافی به زنان صدمه می‌زند؛ و این برای‌مان مهم است، از زندگی واقعی زنان و توهین و یورش‌هایی که به زنان واقعی در زندگی واقعی می‌شود حرف می‌زنیم. زانی که در پورنوگرافی هستند و پورنوگرافی روی آن‌هاست که انجام می‌شود. همه‌ی کسانی که در توجیه پورنوگرافی استدلال می‌آورند، به‌خصوص با مبنا قرار دادن آزادی بیان، اصرار دارند بر این‌که پورنوگرافی یک نوع ایده، فکر و یک فانتزی است که در درون مغز و ذهن مصرف‌کننده قرار دارد!

در واقع همیشه ما با گفته‌اند که پورنوگرافی درباره‌ی بیان ایده‌هاست. ولی یک مقصد ایده‌ای ندارد، یک واژن ایده‌ای ندارد، دهان زنان در پورنوگرافی بیان گر هیچ ایده‌ای نیست؛ و زمانی که آلت جنسی مرد در دهان زن قرار دارد و به ته گلو او فشار می‌آورد - مثل فیلم دهان عمیق - این گلو عضو انسانی برای بیان ایده‌ها نیست. من الان دارم از پورنوگرافی بدون خشونت قابل دید حرف می‌زنم. من از بی‌رحمانه بودن پروسه‌ی انسان‌زدایی از فردی حرف می‌زنم که حقیقی بیش از این دارد.

در پورنوگرافی هر چیز معنایی دارد. من درباره‌ی پوست زن سیاه‌پوست با شما سخن گفتیم. پوست زن سفیدپوست نیز معنایی در پورنوگرافی دارد. در یک جامعه با برتری سفید، پوست زن سفید قرار است برتری را نشان دهد. این چه معنایی می‌دهد که پورنوگرافی از زنان سفیدپوست پر شده است؟ به این معنی است که وقتی کسی از زنی که در اوج رده‌بندی سلسله مراتبی است بپرسد چه می‌خواهی، این زن که ظاهراً آزادی و انتخاب دارد جواب می‌دهد، من می‌خواهم استفاده شوم. او می‌گوید از من استفاده کن! به من صدمه بزن! استثمارم کن! این آن چیزی‌ست که من می‌خواهم. جامعه به ما می‌گوید این

وقتی کسی درباره‌ی زندگی عادی زنان و زندگی بچه‌ها فکر می‌کند، به‌خصوص بچه‌های دختر، به‌سختی می‌توان این را نگفت که آن فرد دارد به خشونت می‌نگرد، البته اگر چشمان او باز باشد. ما باید بپذیریم ما در حال نگاه کردن به زندگی عادی زنان هستیم و این صدمات استثنایی نیستند. بلکه به‌صورت سیستماتیک و واقعی‌اند. موضوعاتی هستند که فرهنگ ما آن را پذیرفته است و از آن دفاع می‌کند و ما را به‌دلیل ایستادگی در برابر آن مجازات می‌کند. صدمه دیدن، تقلیل یافتن و تحقیر شدن، بی‌رحمی‌های جنسی، این‌ها همه و همه از پیش تعیین شده و عمدی هستند و به‌صورت تصادفی و یا از روی اشتباه اتفاق نمی‌افتند. پورنوگرافی، در عادی کردن روش‌هایی که با آن ما فرودست و تحقیر شده و مورد تهاجم قرار می‌گیریم و این‌که این تحقیر و توهین امری طبیعی و گریزناپذیر به‌نظر آید، نقش بزرگی ایفا می‌کند.

از شما می‌خواهم به‌این موضوعات به‌طور خاص فکر کنید. اول این‌که: پورنوگرافرها از بدن ما به‌جای زبان‌شان استفاده می‌کنند. برای هر چیزی که می‌گویند ناگزیرند از بدن ما استفاده کنند. آن‌ها چنین حقی را ندارند و نباید داشته باشند. دوم این‌که: حمایت از پورنوگرافی به‌طور قانونی به‌طوری که گویا یک بیان است، به‌این معنی است که یک راه جدیدی وجود دارد که در آن ما زنان قانونا کالا و جزو اموال هستیم. اگر قانون از پورنوگرافی به‌عنوان یک بیان حمایت کند پس بدن ما متعلق به جاکش‌هایی است که برای حرف زدن به آن نیاز دارند. آن‌ها آدمند و از حق انسانی آزادی بیان و کرامت حمایت قانون اساسی برخوردارند و ما، اموال شخصی، کالاهای متحرک، حروف رمز آن‌ها، علامت‌هایی معنادار، و تکه‌هایی هستیم که آن‌ها برای رابطه برقرار کردن سازمان‌دهی می‌کنند. ما فقط به‌عنوان «حرف زدن یک جاکش» شناخته می‌شویم. قانون طرفدار کسی است که همیشه بوده: طرفدار مالکان سرمایه‌های سودآور. حتی زمانی که این سرمایه و ملک یک فرد است نیز ملک نامیده می‌شود، زیرا قانون و پول، و قانون و قدرت با هم تبانی دارند. قانون اساسی مال ما نیست مگر این‌که برای ما کار کند. به‌خصوص وقتی در جهت فراهم آوردن پناهگاهی در برابر استثمارگران و در جهت حرکت به‌سمت کرامت‌انسانی کار کند؛ و سوم این‌که: پورنوگرافی از کسانی استفاده می‌کند که توسط قانون طرد شده‌اند. از زنان سفیدپوستی استفاده می‌کند که جزو اموال شخصی بوده‌اند. از زنان آمریکایی آفریقایی‌تباری که برده بوده‌اند؛ و از مردان داغ‌نگ خورده‌ای چون مردان آمریکایی آفریقایی‌تباری که زمانی برده بوده‌اند و اکنون اغلب توسط پورنوگرافرها معاصر در نقش تجاوزگران جنسی حیوان صفت ظاهر می‌شوند. پورنوگرافی از پیرمردان سفید تشکیل نشده است. این‌طور نیست. هیچ‌کس سراغ آن‌ها نمی‌رود. این کار را با ما می‌کنند و از کسانی که این کار را با ما می‌کنند حمایت می‌کنند. آن‌ها از پورنوگرافی سود می‌برند و ما باید آن‌ها را متوقف کنیم.

به‌این فکر کنید که چگونه زمانی ازدواج زنان را کنترل می‌کردند و چگونه زنان طبق قانون به‌شکل دارایی مرد در می‌آمدند. این چیزها تغییر نکرد مگر تا اوایل قرن بیستم. به کنترل‌هایی که کلیسا بر زنان داشت فکر کنید. به این‌که تا به‌حال چه مقاومت‌هایی انجام شده و به تمام دردسرهایی که برای این مردان، که قدر مسلم متعلق به آن‌ها بودید، فکر کنید؛ و به پورنوگرافی به‌عنوان یک نهاد جدید کنترل اجتماعی و یک استفاده‌ی دموکراتیک از تروریسم علیه همه ی زنان و یک روش، فکر کنید که علنا به هر زنی که به خیابان می‌آید می‌گوید رویت را برگردان (علامت شهروند درجه دو بودن)، پایین را نگاه کن، زن هرزه. چون وقتی تو به بالا نگاه می‌کنی تصویری از خودت خواهی دید که آویزان شده‌ای؛ و می‌بینی که پاهایت باز شده‌اند؛ و این چیزهایی‌ست که خواهید دید. ♦

تنها فعالانه منتشر و توزیع می‌شود، که علنا به نمایش در آمده بود. آن ارگاسم (اوج تمایلات) چه می‌کند؟ آن ارگاسم می‌گوید من واقعی‌ام و آن موجود پست تر، آن چیز، واقعی نیست و اگر نابودی آن چیز به من لذت بدهد پس غریزه‌ی طبیعی زندگی این است. در نتیجه سلسله مراتب نژادپرستانه به یک ایده مبدل می‌شود که برجسب جنسی دارد. یعنی گویی یک حس به‌لحاظ بیولوژیک اجتناب‌ناپذیری وجود دارد که بر آمده از شدت پاسخ جنسی (ارضا شدن) است که پس از اهانت و تحقیر دیگران ایجاد می‌شود. یک نیاز شدید بیولوژیک، هیجان، خشم، تحریک‌پذیری و تنش وجود دارد که با تحقیر و خوارشماری کلامی و عملی دیگرانی که فرودست هستند خود را ارضا می‌کند.

ما از این همه جهل و نادانی عمدی و مغرضانه حیرت زده‌ایم. این‌که چطور مردم به فلسفه‌های عجیب و غریب و دروغین برتری بیولوژیکی معتقدند. یک پاسخ این است که وقتی ایدئولوژی‌های نژادپرستانه، جنسی می‌شوند، به سناریوهای واقعی مسلط و سلطه‌پذیر مبدل می‌شوند، طوری‌که به مردم احساس لذت جنسی می‌دهند. این احساسات جنسی، در خودشان کاری می‌کنند که این ایدئولوژی‌ها به لحاظ بیولوژیک واقعی و درست به‌نظر برسد و مردم آن‌ها را به‌عنوان امری اجتناب‌ناپذیر بپذیرند. در این‌جا این احساسات به‌نظر طبیعی می‌آیند و هیچ بحثی آن‌ها را تغییر نمی‌دهد؛ و سپس به‌نظر می‌رسد که این ایدئولوژی‌ها ریشه در طبیعت انسان دارند. مردم با دفاع از این ایدئولوژی از احساسات جنسی خود دفاع می‌کنند. آن‌ها می‌گویند احساسات من طبیعی است پس اگر من با صدمه زدن به تو به اوج لذت می‌رسم و یا فکر کردن به آن من را هیجان زده می‌کند، پس تو نیز شریک طبیعی من در این احساسات و اتفاقات هستی و نقش طبیعی تو این است که هر کاری انجام دهی تا برانگیختگی جنسی من - که به‌عنوان توان جنسی و خود بزرگ‌بینی آن را تجربه می‌کنم - را شدت بخشد. تو هیچ چیز نیستی ولی از آن من هستی. این به من شخصیت می‌دهد. مصرف تو حق من است زیرا بودن من یعنی من قدرت دارم. قدرت اجتماعی و سیاسی و اقتداری باشکوه؛ و این‌که هر کاری بخواهم با تو و همراه تو می‌توانم انجام دهم.

این پدیده‌ی احساس برتری از راه یک عمل نژادپرستانه که به لحاظ جنسی جسمیت یافته، همواره پدیده‌ای سادیستی است. چرا که هدفش همیشه صدمه زدن است. سادیسم عامل پویایی هر بیانی که نفرت‌افکنانه است می‌باشد. به‌عنوان مثال در استفاده از القاب نژادی علیه یک شخص، میل به صدمه زدن، ترساندن و توهین وجود دارد. این بعد پنهانی به انقیاد گرفتن، پست شمردن و تحقیر دیگران است. زمانی که این بیان نفرت‌افکنانه به‌طور کامل جنسی می‌شود، مثلاً در واقعیت سیستماتیک صنعت پورنوگرافی، کار یک دسته از مردم این است که لذت جنسی و حسی مترادف با برتری برای بقیه مردم - در این مورد مردان - ایجاد کنند. وقتی این‌طور می‌شود ما جرأت نداریم آزادی نامیده شدن این کار را تحمل نکنیم.

مشکل زنان این است که آسیب دیدن برای‌شان به امری عادی تبدیل شده است. این موضوع هر روز و همه جا، در هر زمانی، در هر کوچه و خیابانی، در شلوغی یا خلوت اتفاق می‌افتد و زنان صدمه می‌بینند. ما وقتی فقط مورد توهین و تحقیر قرار می‌گیریم خودمان را خوش‌شانس به‌حساب می‌آوریم. وقتی که هر چیزی کم‌تر از تجاوز برای‌مان اتفاق می‌افتد. کسانی که در ازدواج (که در واقع حسن تعبیری است برای شکنجه) کتک خورده‌اند هم به‌نوعی احساس خوش‌شانسی می‌کنند. ما وقتی که چیزی کم‌تر از آن حد که فکر می‌کردیم بد باشد اتفاق بیفتد همیشه خوشحال می‌شویم و به خودمان می‌گوییم اگر به‌همین چیزی که کمتر بد است راضی نباشیم پس یک چیزی‌مان می‌شود. دیگر وقتش است که به‌این نوع فکر کردن‌ها پایان دهیم.

BOYCOTT
FIFTY SHADES
OF GREY
 Ditch the film, and give instead
 to a domestic violence shelter.

نقدی بر فیلم پنجاه سایه‌ی خاکستری!

بیا دلار

نابرابر و مردسالارانه
 است. دنیایی که معیار
 اندازه‌گیری عشق مرد

به زن، شدت تعصب، تسلط و کنترل‌اش روی او و معیار اندازه‌گیری عشق زن به مرد شدت تحمل، صبوری و تسلیم شدنش نسبت به چنین رفتارهای مردسالارانه‌ای تلقی می‌شود. تجاوز به آزادی فردی آن، بی‌حرمتی و بی‌اعتنایی به تصمیم آن زمانی که بعد از خواندن قرارداد در جواب به ادامه‌ی رابطه با کریستین «نه» می‌گوید در این فیلم به طرز وارونه‌ای به‌مثابه‌ی عشق زیاد کریستین به آن به تصویر کشیده شده است. در حقیقت چنین برخوردی در خدمت این باور غلط است که «وقتی زنی می‌گوید نه منظورش بله است» چه بسا که چنین باوری به موضوع تجاوز به زن، به‌خصوص در روابط صمیمی، دامن می‌زند. کریستین که با توجه به سنش بسیار با تجربه‌تر از آن است به خوبی متوجه شده است که آن دختر بی‌تجربه و تا حدودی ایزوله است که حالا کاملاً به او دل باخته است. پس از این شرایط سوءاستفاده می‌کند تا تمام امیال بیمارگونه‌ی خود که انعکاسی از این جامعه است را بر او تحمیل کند. در حقیقت تنها چیزی که برای کریستین اهمیت دارد به تصرف در آوردن هر آن چه هست که او می‌خواهد، هر چه که باشد، ماشین، هواپیما، خانه یا زن! تنها و تنها یک حس و آن هم حس مالکیت است که کریستین را ارضا می‌کند. این بار او با مالک شدن بی‌حد و مرز آن یک بار دیگر قدرت خود در این جامعه‌ی مردسالار را به‌نمایش می‌گذارد. در حقیقت در این فیلم به برده‌گی گرفتن و نگاه کالایی به زن، نداشتن امنیت عاطفی و جسمانی و آزادی فردی تبلیغ می‌شود. در این فیلم این نگرشی پیش‌گذاشته می‌شود که زن باید مورد سوءاستفاده، کنترل و شکنجه واقع شود و باید تحمل کند. این فیلمی است پورنوگرافی که می‌خواهد به جامعه القا کند که زن برده است. در این فیلم تلاش می‌شود صفاتی هم‌چون مطیع بودن و مفعول بودن را صفاتی زنانه و زیر بار هر زور و شکنجه رفتن را برای رضایت مرد طبیعی جلوه دهد! قصد این فیلم این است که بتواند به موضوع تثبیت فرودستی زن در این دنیای مردسالار خدمت کند.

ورژن دوم این فیلم که در واقع جلد دوم رمان است با شدت بیشتری به نهادینه کردن هر چه بیشتر جای‌گاه فرودست زن می‌پردازد.

باید این نکته را یادآوری کرد که نویسنده‌ی این رمان یک زن است اما افکار مردسالارانه و زن‌ستیزانه صرف نظر از جنسیت می‌تواند در ذهن انسان‌ها رسوخ کند، دلیل آن هم آن مناسبات سیاسی و اجتماعی است که دائماً بر سر موضوع سلطه‌ی مرد بر زن تبلیغ می‌کند.

در ادامه‌ی داستان فیلم، کریستین و آنرا به‌رابطه با هم ادامه می‌دهند و این که تغییرات ناچیزی در رفتار کریستین ایجاد می‌شود ولی او شخصیت سلطه‌جو، کنترل‌کننده و متعصب خود را همچنان حفظ کرده است. در نهایت آن‌ها با هم ازدواج می‌کنند و صاحب فرزند می‌شوند. نحوه‌ی پایان داستان پیام‌آور آن است که اگر زنی در چنین رابطه‌ای قرار دارد که آن مرد او را کنترل می‌کند، به او فرمان می‌دهد که چه بکند و چه نکند و در صورت تخطی حتماً او را تهدید و تنبیه می‌کند، موظف است که برای اثبات عشق خود به مرد در آن رابطه اسارت‌بار بماند و تحمل کند. چرا که این راهی است که می‌تواند در نهایت او را به سرانجامی «مطلوب» یعنی تشکیل خانواده با آن شخص برساند. در واقع شکل گرفتن و حفظ کردن خانواده به هر قیمت از جانب زن در این فیلم تقدیس می‌شود. ♦

پنجاه سایه‌ی خاکستری عنوان رمانی است که در سال ۲۰۱۲ توسط ای.ال. جیمز نویسنده‌ی بریتانیایی نوشته شده و چندی بعد نیز فیلم آن ساخته می‌شود. این کتاب در لیست پرخواننده‌ترین رمان‌های رمانتیک جنسی قرار گرفته است. فیلم آن نیز امسال به‌مناسبت روز ولنتاین در خیلی از کشورهای دنیا مثل انگلیس و آمریکا به‌نمایش گذاشته شد.

داستان فیلم درباره‌ی آشنایی دختری به نام آنرا استیل با پسری به نام کریستین گری است. کریستین صاحب یک شرکت است و با توجه به این که فقط ۲۷ سال دارد به‌طور باور نکردنی پولدار است. از طرفی آنرا ۲۱ ساله است که به‌تازگی از کالج فارغ‌التحصیل شده و متعلق به یک خانواده‌ی طبقه متوسط است که برای امرار معاش در یک مغازه به‌کار مشغول است. آنرا که برای اولین بار است وارد رابطه با پسری می‌شود احساسات زیادی برای کریستین دارد و می‌خواهد هم از نظر جسمی و هم ذهنی خودش را به او نزدیک کند. اما کریستین که بسیار متعصب، کنترل‌کننده است به آنرا می‌گوید که علاقه‌ای به ابراز احساسات و عشق‌بازی در حین سکس ندارد. این که او هیچ وقت اجازه نمی‌دهد زنی او را لمس کند و تنها خودش است که باید در رابطه‌اش با زنی، به‌خصوص در حین رابطه‌ی جنسی، فرمان بدهد. کریستین یک کپی از قراردادی را که خود تنظیم کرده به آنرا می‌دهد و از او می‌خواهد که آن را امضا کند تا آن‌ها بتوانند به دوستی‌شان ادامه دهند. در این قرارداد تمام کارهایی که او دوست دارد در حین سکس با آنرا انجام دهد، از قبیل بستن دست و پای او، شلاق زدن، با طناب بستن و غیره با جزئیات کامل ذکر شده است. همین‌طور در قرارداد قید شده که در صورت تخطی از بندهای قرارداد آنرا تنبیه خواهد شد. در ابتدا آنرا با خواندن این قرارداد تصمیم می‌گیرد که به رابطه‌ی خود با کریستین پایان بخشد. اما کریستین در این مدت به‌طور بیمارگونه‌ای مدام با او ارتباط برقرار می‌کند، سر راه او قرار می‌گیرد و تلاش می‌کند مانع از آن شود که آنرا او را از ذهن خود پاک کند. کریستین از گذشته‌ی خود برای آنرا می‌گوید. این که او در نوجوانی توسط یک زن مورد سوءاستفاده‌ی جنسی قرار گرفته و این‌را دلیلی برای این طرز برخوردش با آنرا پیش می‌گذارد. در نهایت آنرا که تحت تأثیر داستان کریستین قرار می‌گیرد، به رابطه‌ی خود با او تن می‌دهد با این قصد که بتواند او را تغییر دهد و او را دوستی کریستین هر چیزی در رابطه با زندگی آنرا راه از خوردن، خوابیدن تا شغل و بیرون رفتن او را کنترل می‌کند. در خانه هم چون قصر کریستین یک اتاق وجود دارد به نام اتاق قرمز که بخش زیادی از فیلم در این اتاق انجام می‌شود. در واقع این اتاق مجهز به تمام وسایل برای زنجیر زدن، بستن دست و پا و مهار کردن و به برده گرفتن شریک جنسی در حین سکس است و هیچ فرقی با اتاق شکنجه ندارد. در این اتاق کریستین چندین بار به شکل بسیار تهوع‌آوری با آنرا «رابطه‌ی جنسی» برقرار می‌کند. در نهایت یک روز در حالی که آنرا پس از چندین بار شلاق خوردن از کریستین در همان اتاق قرمز، ناگهان گریه‌کنان قصد ترک او را دارد و کریستین هم در تلاش برای برگرداندن او راه می‌افتد، فیلم پایان می‌یابد. در حقیقت این فیلم بسیار حساب شده خشونت و تجاوز به زن را در زوروق عشق شهوانی به مخاطب نشان می‌دهد. فانتزی بیماروار تجاوز به زن را به‌عنوان فانتزی‌های جنسی در یک رابطه‌ی سالم تعبیر می‌کند. همین‌طور به تبلیغ و تشویق مفهومی به‌شدت کلیشه‌ای و گم‌راه‌کننده از عشق می‌پردازد که بر گرفته از و هم‌چنین در خدمت روابط فرودست-فرداست در این دنیای

گزیده‌ای از:

بیانیه‌ای برای رهایی و آزادی زنان و کل بشریت*

پیان



ستم بر زنان امری «طبیعی» نیست بلکه به تقسیم جامعه به استثمارگر و استثمارشونده ربط دارد و در درون جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری امروزی بافته شده و توسط آن اعمال می‌شود. با توجه به جامعه‌ای که در آن زندگی کرده و رشد می‌کنیم، آسان است که این‌گونه فکر کنیم که نوعی که ما زندگی می‌کنیم، فرضیاتی است که ما به‌کار می‌بریم؛ و روابطی که ما در زندگی روزمره به‌کار می‌بریم، امری «طبیعی» و یا حتی همان‌طور که اغلب به ما گفته می‌شود، توسط خدایی و یا نیرویی ماوراءالطبیعه برای ما تعیین شده است. احتمالاً این امر بیش از هر چیز دیگر در مورد خانواده؛ و همچنین رابطه‌ی بین مرد و زن صدق می‌کند. اما هیچ چیز غیرقابل تغییر و هیچ نظمی طبیعی، خدادادی و یا بیولوژیک نیست. تاریخ خانواده، همانند خود «طبیعت بشر» یکی از آن مواردی است که پیوسته در حال تغییر بوده است.

جوامع اولیه‌ی بشری تیره‌ی فرزندان را از طریق مادر تعیین می‌کردند. این در حالی‌ست که در آن جوامع تقسیم کار بین زن و مرد تا حد زیادی بر اساس نقش زن در زائیدن و لزوم نگهداری از بچه‌ها برای مدت طولانی انجام می‌شد. در حالی که رابطه‌ی بین زن و مرد ستم‌گرانه نبود. تنها با تکامل توانایی جامعه به تولید مازاد آن چه که برای بقا لازم بود، و ظهور مالکیت خصوصی بود که مردم را به استثمارشونده و استثمارکننده تقسیم کرد و دولتی برای تحمیل سلطه‌ی یک طبقه بر طبقه دیگر شکل داد. توأم با چنین تکاملی، تقسیم کار اولیه بین مرد و زن به یک رابطه‌ی ستم‌گرانه از طرف جنس مذکر و سلطه‌اش بر جنس مؤنث تحول یافت.

خانواده و ازدواج در ابتدا نه به‌مثابه‌ی رابطه‌ی رمانتیک بین مرد و زن و یا مکانی برای تغذیه و یا مواظبت از فرزندان، بلکه به‌مثابه‌ی یک واحد اقتصادی و اجتماعی که رابطه‌ی ثروت و قدرت در درون جامعه را به‌هم می‌بافد، ظهور کرد و در عین حال به‌مثابه‌ی رشته‌ای که از آن طریق ثروت و قدرت انباشت شده‌ی برخی و یا فقر و بی‌چیزی، به نسل‌های بعدی‌شان به ارث برسد. ریشه‌ی لغت «فامیل» چیزهای بسیاری را در مورد کارکرد اولیه آن فاش می‌سازد. این لغت از لاتین گرفته شده و در فامیلیا (familia) ریشه دارد که در روم قدیم به‌کار برده می‌شد، و آن به خانواده‌ای که رئیس آن مرد است اشاره دارد، در آن خانواده نه تنها برده‌ها و خدمت‌کاران بلکه همچنین زنان و فرزندان جزو دارایی‌های مرد به‌حساب می‌آمدند، که قدرت آن را داشت تا زندگی و یا مرگ آن‌ها را تعیین کند.

از زمانی که مالکیت خصوصی بر تولید اجتماعی ثروت، و توأم با آن تقسیم مردم به طبقات ظهور کرده است - تقسیمی که بر مبنای نقش افراد در تولید ثروت و در ارتباط با آن، توزیع آن ثروت متفاوت است - از زنان انتظار می‌رفته که از بکارت خود قبل از ازدواج محافظت کنند و بعد مادر بشوند که به‌طور

غیرقابل انکاری امید و آرزوهای‌شان را تابع ارضای شوهر کنند و در مجرای بزرگ کردن فرزندان بریزند. زنانی که از این امر طفره می‌رفتند «بدکاره» به‌حساب می‌آمدند و در برخی مواقع بی‌آبرو و محاکمه می‌شدند و مورد تحقیر و خشونت قرار می‌گرفتند.

زن‌ها تنها به‌مثابه‌ی وسیله‌ای برای استفاده و ارضای جنسی به‌حساب آمده‌اند. در فرهنگ‌های گوناگون، در دوره‌های زمانی متفاوت و در افسانه‌های مذهبی - در شخصیت‌های کتاب‌های آسمانی پیوسته دو شخصیت متضاد از زن، زنی که «پاک و باغفت» و معصوم است و یا «زنی که بدکاره و جلف» و قابل تحقیر است، توسط شکل‌دهندگان «فرهنگ مردم» ساخته شده است. این مسأله در مورد مریم باکره و جوزیل تا ستاره‌های پاپ امروزی مثل بریتنی اسپرز صدق می‌کند. امروز از حمله‌ی مذهب به سقط‌جنین و کنترل تولیدمثل گرفته تا شبکه‌ی جهانی بردگی جنسی و تن‌فروشی، این دو مدل متضاد از زن، هم‌چنان زندگی بیلیون‌ها انسان در روی کره زمین را داغان کرده است و محیط و فضایی را که تعلق به مرد و یا زن دارد را مسموم کرده است.

بدین ترتیب، برای هزاران سال است که نسل بعد از نسل زنان و دختران یعنی نیمی از بشریت پتانسیل و زندگی‌شان تلف و خفه شده است؛ و روح و زندگی‌شان صدمه و ضربه دیده است. موقعیت آن‌ها تنها برای زاییدن و فایده رساندن به مردان تقلیل یافته است.

این ریشه‌ی واقعی خانواده است که مهمترین خشت (آجر) از ساختمان جامعه‌ی طبقاتی را تشکیل می‌دهد. به این دلیل است که واقعیت زندگی خانوادگی برای بسیاری از زنان به زندانی تبدیل شده است که تنها می‌توانند کاریکاتوری از عشق، مهربانی و حمایتی را که در ابتدا به دنبال‌اش بودند، در آن بیابند. به همین دلیل است که حتی وقتی که مردم بر مبنای عشق با هم پیوند می‌خورند؛ و واقعاً خواستار برابری و احترام متقابل‌اند، اما تحت‌تأثیر خانواده به‌مثابه‌ی بخشی از رابطه‌ی سلطه‌گرانه در جامعه‌ی استثمارگری و ستم‌گرانه‌ی امروز، در بیشتر موارد مسیری را مجبورند در پیش گیرند که قول داده بودند هرگز در آن قدم نخواهند گذارد.

به‌همین دلیل است که خانواده برای بسیاری زنان و همچنین فرزندان، صحنه‌ی وحشتناکی از لگدمال شدن و تحقیر شدن است. این بی‌رحمی و محدودیت خانواده خیانت به یک نهاد رمانتیک، مملو از عشق و به یادماندنی است. این است ریشه و منشا خانواده و نقشی که در جامعه‌ی امروز بازی

دیگر سرمایه‌داران موقعیت‌شان تحلیل رود و یا از بین بروند، وجود دارد. کارگرانی که این‌گونه استثمار می‌شوند، مزدی را دریافت می‌کنند تا آن حدی که برای بقا زندگی‌شان کفاف کند، به عبارت دیگر این‌که آنان را در شرایطی نگاه می‌دارند تا بتوانند به کار کردن خود ادامه دهند، استثمار شوند و نسل جدیدی را برای استثمار شدن، تولید کنند.

این نیروی محرکه‌ی اصلی و منطق سرمایه‌داری است. در زمان‌هایی مقتضی بر شرایط انباشت سرمایه، سرمایه‌داران بخشی از نیروی کارشان را بی‌کار می‌کنند درحالی‌که بخش دیگری را که باقی می‌ماند با شدت بیشتری استثمار می‌کنند. یا این‌که فعالیت‌شان را کاملاً در یک رشته خاتمه می‌دهند و سرمایه‌شان را در رشته دیگری از اقتصاد و یا منطقه جغرافیایی دیگری و یا بخش دیگری از جهان، جایی که مردم آن در مقابل استثمار شکننده‌ترند و چشم‌انداز «سرمایه‌گذاری سودآور» بهتر است، انتقال می‌دهند.

امروز چنین مسأله‌ای بیش از هر زمان دیگر در ابعاد جهانی صورت می‌گیرد، که در آن قربانیان فقیر و بی‌چیز که در نتیجه‌ی استثمار سرمایه‌داری است، عموماً در کشورهای جهان سوم، در آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و خاورمیانه زندگی می‌کنند. اما حتی در کشوری مثل آمریکا، ده‌ها میلیون توده‌ی فقیر وجود دارند که به شدت استثمار شده و یا مورد ستم قرار می‌گیرند. در مناسبات پایه‌ی سرمایه‌داری، دست‌مزد و حقوق کارگران و کارمندان بر اساس نهاد خانواده عرضه می‌شود؛ از طریق خانواده است که ضروریات و احتیاجات زندگی (تا درجه‌ای که امکان دارد) برآورده می‌شود و نسل نوین بزرگ می‌شود؛ و یک‌بار دیگر نه تنها بازتولید جمعیت بلکه بازتولید مناسبات رایج و نابرابر و استثمار در جامعه به‌مثابه‌ی یک کل پیش می‌رود. در چارچوب سرمایه‌داری، حتی هنگامی که زنان دارای شغلی هستند؛ و دست‌مزد و یا حقوقی برای خودشان دارند باز هم نمی‌توانند از تقسیم کار بزرگتری که در جامعه موجود است فرار کنند، به‌طور نمونه تقسیم کار ستم‌گانه بین مرد و زن که در آن زنان کماکان مسئول اصلی بزرگ کردن بچه‌ها هستند (و به‌مثابه‌ی خدمت‌کار اعضای کوچک و بزرگ خانواده هستند) و هم‌چنان بر اساس مفید بودن‌شان برای مردان، به‌مثابه‌ی یک مادر و یا همسر و یا یک ایزه‌ی ارضای جنسی ارزش‌گذاری می‌شوند. این مناسبات میراث هزاران سال جامعه پاتریارکی (سلطه‌ی مردان) است که نه تنها توسط سنت‌های قدرتمند بلکه هم‌چنین توسط کارکرد و تأثیرات سرمایه‌داری، (که در آن هر چیز حتی مناسبات زناشویی و رابطه‌ی جنسی بر اساس مناسبات مالکیت و مبادله‌ی کالا که در کلیه‌ی آن‌ها جنس مذکر هم‌چنان سلطه دارد) تحکیم شده‌اند. از توصیف بی‌رحمانه و زمخت آن بگذریم؛ و به مسائلی مانند توافقات ازدواج بپردازیم. چند نمونه ازدواج (و یا ازدواج‌های غیررسمی) را در جامعه سراغ داریم، که در آن مردان در مقابل تهیه‌ی مخارج زندگی از زن طلب سکس، خانه‌داری و بزرگ کردن بچه‌ها را نداشته باشند؟ (هرچند که ممکن است گاهی اوقات هم کمک‌هایی را این‌جا و آن‌جا در کار خانگی و یا مواظبت از بچه‌ها انجام بدهند) به‌عبارت دیگر تسلیم شدن زن در مقابل رابطه‌ی جنسی با مرد و هم‌چنین انجام دیگر خدمات برای او در مقابل امنیت مالی و یا به‌زبان ساده بقاء، انجام می‌گیرد.

چرا در هر جامعه‌ای که بر اساس استثمار بنا شده است و روابط و سنن پاتریارکی و سلطه‌ی مردان بخشی کلیدی از آن‌ست آن‌گاه تن‌فروشی امری رایج است؟ چرا پورنوگرافی، در کنار تن‌فروشی و بقیه اشکالی که مربوط به فرودستی زنان است، تا این حد در کشوری مثل آمریکا به‌صورتی گسترده وجود دارد؟ چرا تا این حد «برخورد دوگانه» موجود است که زنی که با افراد مختلفی رابطه‌ی جنسی دارد به‌مثابه‌ی «بدکاره» به او نگریسته می‌شود، در حالی که

می‌کند. حال این نقش می‌خواهد شکلی عقب‌مانده و یا مدرن داشته باشد، اما منشا آن یکی است و حتا بهترین نیت انسان‌ها را معوج می‌کند.

نخستین تقسیم جامعه به استثمارکنندگان و استثمارشوندگان - که به‌صورت اسیر کردن برخی و برده کردن برخی دیگر به‌وجود آمد - با ظهور مناسبات ستم‌گانه بین مرد و زن گره خورده است. (گرفتن زنان به‌مثابه‌ی غنیمت جنگی و نگاه داشتن آن‌ها به‌مثابه‌ی ماشین جوجه‌کشی - بردگی جنسی - نقش مهمی در ظهور مناسبات برده‌داری ایفا نمود).

چنین روندی در متون کتاب‌های مقدس مذاهب اصلی جهان مثل کتاب‌های مقدس یهودیان - مسیحیان و هم‌چنین در قرآن مسلمانان یادآوری شده و از آن به نیکی یاد می‌شود و در حقیقت تشویق شده است. از زمان جامعه برده‌داری قدیم، که اقتصاد بر اساس کشاورزی و دامداری بود، داشتن فرزندان زیاد برای مردان صاحب زمین و ملک و املاک به‌مثابه‌ی منبعی برای نیروی جنگی در حملات و نبردها علیه قبایل و روستاهای متخاصم؛ و یا جنگ علیه امپراطوری‌های متخاصم بسیار مهم بود. نقش اساسی خانواده و به‌خصوص زنان (به‌مثابه‌ی همسر و یا مادر) در خانواده، این بود که برای مرد و یا همان رئیس خانواده فرزندان تولید کند و بزرگ کند تا به نوبه‌ی خود بتوانند نقش «مناسب» خود را مطابق با تقسیم کار در جامعه از جمله تقسیم کار بین مرد و زن ایفاء کنند، تا این‌که بتوانند روابط مالکیت موجود را حفظ کنند و کارکرد آن را تضمین کنند. همه‌ی این‌ها یا توسط قانون و یا حداقل از طریق رسوم و سنت متداول در جامعه اعمال می‌شد. بنابراین خانواده به‌مثابه‌ی یک «سلول» پایه‌ی از یک جامعه‌ی بزرگ‌تر و در خدمت به‌آن عمل می‌کرده است، که نقش‌اش در رابطه با نه تنها تولید جمعیت جامعه بلکه بازتولید مناسبات اجتماعی غالب (از جمله مالک بودن و هم‌چنین مالک چیزی نبودن)، مناسبات نابرابر و استثمار، حیاتی بوده است.

درحالی‌که صنعتی شدن و سرمایه‌داری جای‌گزین اقتصاد اساسی اولیه، یعنی کشاورزی و دامداری شده است، خانواده جای‌گاه خود را به‌مثابه‌ی «سلول» کلیدی جامعه حفظ کرده و نقش اساسی در حفظ و بازتولید مناسبات استثمار و ستم‌گانه که مشخصه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری است را کماکان ایفا می‌کند.

سرمایه‌داری شکلی از جامعه است که در آن ضروریات زندگی، وسایل و خدمات در کل به‌مثابه‌ی کالا، تولید و مبادله می‌شوند. همه چیز خرید و فروش می‌شود. در این جامعه توان کارکردن خود (نیروی کار) به یک کالا تبدیل می‌شود؛ این توان کارکردن هر جا که کاری بتواند پیدا کند، به یک سرمایه‌دار فروخته می‌شود، تا سرمایه‌دار در قبال یک دست‌مزد، به سود خود از آن استفاده کند.

سرمایه‌داران در مقابل ضرورت برای گسترش یا مرگ در یک رقابت مرگ‌بار، با سرمایه‌داران دیگر درگیر می‌شوند که برای آن‌ها راه فراری از آن وجود ندارد. سرمایه‌دار در فرآیند به‌کار گرفتن نیروی کار آنانی که هیچ سرمایه‌ای از خود ندارند، دائماً در جستجوی افزایش سرمایه خود است.

درحالی‌که سرمایه‌داری به بخش‌های مختلفی از مردمی که به سرمایه‌دار و یا سیستم سیاسی‌اش منفعت می‌رسانند و یا آنانی که نقش‌شان برای حفظ و ادامه‌ی جامعه سرمایه‌داری ضروری است محتاج است، آن‌ها را متقابلاً تأمین می‌کند، برخی از آن‌ها حقوق بسیار خوبی می‌گیرند، در حالی که آن‌هایی را که در تحتانی‌ترین موقعیت قرار دارند را به‌شدت و حدت هر چه تمام‌تر و به‌صورت بی‌رحمانه‌ای استثمار می‌کنند تا سرمایه خود را افزایش دهند. اما از طرف دیگر اگر این کار را در مقیاسی که لازم است انجام ندهند، خطر این‌که در رقابت با

این نکات بدین معنی نیست که این‌ها همه «تقصیر» مردان است و یا این که «مردان دشمن هستند». بلکه آن‌چه را بازتاب می‌دهد و افشا می‌کند مناسبات میان افراد بشر است، که در فرآیند هزاران سال، (از زمانی که مالکیت خصوصی زمین و دیگر ابزار تولید و تقسیم جامعه به استثمارگر و استثمارکننده ظهور یافت)، تکامل یافته است و کماکان بر پایه‌ی ستم‌گری ادامه دارد... سرمایه‌داری آخرین و تکامل یافته‌ترین تجسم این مناسبات ستم‌گرانه است... سرنگونی سرمایه‌داری، ریشه‌کن کردن و کاملاً از بین بردن چنین مناسباتی در همه جای این جهان، در خدمت منافع اکثریت قاطع بشریت، مردان و هم‌چنین زنان خواهد بود... و رهایی زنان بخشی حیاتی و نیز تعیین‌کننده از مبارزه برای از بین بردن نهایی همه این مناسبات ستم‌گرانه می‌باشد و باید باشد.

سرمایه‌داری به‌خصوص با تکاملش به‌مثابه‌ی یک سیستم جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی، بسیاری دیگر از روابط استثمارگری و ستم‌گرانه ماقبل سرمایه‌داری را در فرآیند کلی انباشت ثروت و سرمایه ادغام کرده است. این به‌خصوص شامل ستم بر زنان در بسیاری از کشورهای جهان سوم می‌باشد. ستمی که در اشکالی صورت می‌گیرد که به شدت مورد انتقاد مدافعین سرمایه‌داری «مدرن»، «روشنگر» و «دمکراتیک» است اما در عین حال همان سرمایه‌داری «مدرن»، «روشنگر» و «دمکراتیک» با اتکا بر آن ستم‌ها خود را رشد می‌دهد و نمی‌تواند بدون آن شیوه‌ها و اشکال ستم‌گری به حیات خود ادامه دهد. بنابراین تلاش می‌کند تا بخش‌های «عقب مانده»ی دنیایی را که تحت سلطه و استثمار خود دارد و همراه با آن اشکال خاص استثمار و ستم از جمله ستم بر زن را که عمیقاً در ساختار خود کشورهای سرمایه‌داری بافته شده است، را حفظ کند.

نهایت فقر و فرودستی توده‌های مردم، در حلبی آبادهای در حال گسترش و در روستاهای جهان سوم، خون زندگی برای سیستم دراکولایی است که سرمایه‌داری امپریالیستی نامیده می‌شود.

این توده‌هایی که تا آن حد محتاج و به آسانی قابل استثمارند، به چشم استثمارگران افرادی «یک‌بار مصرف‌اند» و آن‌ها را این گونه مورد استفاده قرار می‌دهند. آن‌ها را مصرف می‌کنند تا زمانی که سودآورند و هنگامی که در جایی دیگر، منابع استثمار، سودآوری بیشتری را برای آن‌ها ممکن می‌کند، آنگاه آن‌ها به دور افکنده می‌شوند. در همه آن‌ها استثمار و ستم بر زنان بخش ضروری برای سرمایه امپریالیستی است - به‌مثابه‌ی منبع «نیروی کار ارزان» تا جایی که به خودشان مربوط می‌شود و هم چنین به منظور تولیدمثل و بزرگ کردن نسل جدیدی از «نیروی کار ارزان». این مبنایی است که چرا نیروی «دمکراتیک» و «روشنگر» سرمایه‌داری امپریالیستی نه تنها در صدد از بین بردن ستم‌گری بر زنان نیست بلکه بالعکس تلاش می‌کند این ستم را ادامه دهد نه تنها در اشکال «مدرن» بلکه در اشکال قرون وسطایی آن.

به‌طور خلاصه: جامعه سرمایه‌داری «مدرن» - و یا در واقعیت سیستم جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی - ستم بر زنان را از جوامع گذشته‌ای که سرمایه‌داری از درون آن‌ها ظهور کرده است، به ارث برده است، و در حالی که برخی از اشکال این ستم را تغییر داده است، اما این ستم را از بین نبرده و نمی‌تواند از بین ببرد. در واقع اشکال ماقبل سرمایه‌داری این ستم را در بخش‌های مختلف جهان، خصوصاً در جهان سوم را در کل سیستم استثمارگری و ستم‌گرانه‌ی جهانی‌اش ادغام کرده است؛ و این کار را از طریق روابط تولیدی، انباشت و کارکرد عمومی خود سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی انجام می‌دهد. ♦

* حزب کمونیست انقلابی آمریکا

مردی که این کار را می‌کند «مرد» بودن خود را بیشتر «به اثبات» می‌رساند و مورد تحسین قرار می‌گیرد؟ این نتیجه‌ی رابطه‌ی پایه‌ای مالکیت بین مرد و زن و به‌خصوص در رابطه‌ی زناشویی است که در آن مردان به‌طور عموم در جستجوی آن‌اند تا فعالیت‌های جنسی زنان‌شان را کنترل کنند، اما در همان زمان اگر اعتقاد داشته باشند که رابطه با همسرشان دیگر ارضاکنده نیست به دنبال موقعیتی می‌گردند - و احساس می‌کنند که این حق را دارند - تا از نظر جنسی خود را از طریق دیگری ارضا کنند. اغلب برای چنین کاری دیگر تلاش نخواهند کرد تا دوباره رابطه‌ی عاشقانه و دوست داشتن متقابل را با همسرشان برقرار کنند، بلکه در عوض احساس می‌کنند که آن‌ها این حق را دارند، و این قدرت را دارند که برای ارضا خود به زن دیگری مراجعه کنند، از جمله خریدن سکس از تن‌فروشان، و یا از طریق پورنوگرافی؛ یا این که مردان محدودیت‌هایی را که در حرف بر آن‌ها اعمال می‌شود، مثل تعهد به تک همسری، دور می‌زنند، مثل دوری از ازدواج و یا به عقب انداختن آن و خریدن وقت بیشتر برای ایجاد رابطه‌ی جنسی اتفاقی و خودبه‌خودی و یا از طریق پورنوگرافی و یا خریدن سکس از تن‌فروشان.

چرا زانی هستند که از طریق تن‌فروشی و پورنوگرافی مورد استفاده و سوءاستفاده قرار گیرند؟ این نتیجه‌ی ماهیت بنیادی، و کارکرد غیرقابل اجتناب سیستمی است که بر پایه‌ی حرکت سرمایه‌داری برای ادامه‌ی انباشت بیشتر، توده‌های مردم بی‌چیز را استثمار می‌کند - و با توجه به کلیه‌ی مناسبات ستم‌گرانه‌ای که به‌این سیستم گره خورده‌اند، به‌خصوص ساختار و نفوذ ایدئولوژیک پاتریارکی و سلطه‌ی مردان بر زنان، بسیاری از زنانی که فقیر، شکننده و خالی از توان‌اند می‌توانند فریب بخورند یا تحت فشار یا با دزیده شدن، یا با ضرب و شتم، یا با تزریق و یا اعتیاد به مواد مخدر و یا از طرق دیگری در دام فروش بدن خود بیفتند؛ و از آن‌جا که فرهنگ رایج در کشورهای سرمایه‌داری این است که بدن زنان کالا است و در هر لحظه آن را تبلیغ می‌کنند، نه تنها مردان بلکه هم چنین خود زنان را هم تشویق می‌کنند که بدن زن را به‌مثابه‌ی کالا بنگرند.

در دنیای امروز میلیون‌ها زن، و حتی دختران جوان در تجارت جهانی سکس و یا به اصطلاح «صنعت سکس» گرفتار شده و مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند؛ و از این طریق سودهای بیلیون دلاری نصیب سرمایه می‌شود. این پدیده‌ای جهانی شده است.

در کنار همه این‌ها مسایل دیگری برای زنان موجود است، چیزی که در آمریکا خیلی رایج است، زانی که قربانی خشونت خانگی شوهران‌شان و یا دوست پسران‌شان می‌شوند، اما وقتی تلاش می‌کنند که از دست آن‌ها بگریزند، از طرف آن‌ها مورد تعقیب قرار می‌گیرند و یا حتی ممکن است به قتل برسند، و برخی اوقات فرزندان‌شان نیز همراه آن‌ها کشته می‌شوند. این نیز بیان شکلی افراطی از مناسبات و ستمی است که در آن زنان و فرزندان‌شان در مالکیت مرد قرار دارند؛ و مولود تفکری است که می‌گوید اگر «من» نتوانم «زنم و بچه‌ام» را در مالکیت خود داشته باشم در نتیجه کس دیگری هم نباید داشته باشم. این طرز تفکر بازتابی از همان مناسبات ستم‌گرانه‌ای است که در برخی از فرهنگ‌های دیگر خود را به‌صورت قتل ناموسی بروز می‌دهد. یعنی هنگامی که یک دختر «بکارت خود را از دست می‌دهد، حتی اگر در نتیجه‌ی تجاوز باشد»، توسط مردان عضو خانواده به قتل می‌رسد. چرا که ارزش این دختر از نقطه نظر مالکیت و آن‌چه را که خانواده و به‌خصوص پدرش در ارتباط با ازدواج روی آن حساب کرده بود، از بین می‌رود.

این نظام زن‌ستیز را باید آتش زد!

روز ۵ شنبه ۱۹ ماه مارس زن ۲۷ ساله‌ای به نام فرخنده در مرکز شهر کابل توسط دسته‌ای از مردان متعصب به قتل رسید. بار دیگر دستان ظلم و جهالت و عقب‌ماندگی به زندگی زنی این چنین وحشیانه پایان داد. فرخنده به «جرم» آتش زدن قرآن تا آن حد مورد ضرب و شتم این مردان قرار گرفت تا به قتل رسید و سپس پیکر بی‌جان او توسط آنان به آتش کشیده شد.

در زمانی که بدن این زن جوان زیر لگد و چوب و سنگ تکه‌تکه می‌شد، پلیس کابل که در صحنه حضور داشت نه تنها مانع این جنایت نشد، بلکه خود نظاره‌گر چنین خشونت افسار گسیخته‌ای بود. انعکاس این جنایت فراموش نشدنی باعث شد که اطلاعاتی از جانب دفتر ریاست جمهوری برای پی‌گیری این قتل صادر شود! در بخشی از اطلاعاتی آمده است «توهین به قرآن کریم و مقدسات اسلامی غیر قابل قبول است و این مسأله برای دولت افغانستان و مردم افغانستان به هیچ عنوان قابل قبول نیست.» اعلام این چنین موضعی آشکار از جانب دولت افغانستان در حالی که چنین جنایت فجیعی صورت گرفته است، بیان‌گر تأییدی است علنی بر این جنایت وحشیانه و زن‌ستیزانه. اعلام این موضع‌گیری در اطلاعاتی دولت افغانستان بیان این است که به‌طور واقعی هیچ پی‌گیری برای شناسایی عاملین این قتل انجام نخواهد گرفت، چرا که توهین به مقدسات اسلامی برای این دولت قابل قبول نخواهد بود اما جنایت زن‌ستیزانه قابل قبول خواهد بود.

از دوران اشغال نظامی افغانستان توسط امپریالیست‌های مردسالار آمریکایی و شرکا و به قدرت رساندن دولت اسلامی در این کشور و به تصویب رساندن قوانین ریز و درشت علیه زنان که بر شریعت اسلامی استوار است نه تنها موقعیت زنان بهبود نیافته بلکه ابعاد خشونت و برده‌گی زنان را توسعه بخشیده است. اشاعه‌ی خرافات و دین‌پرستی از جانب دولت و مرتجعین اسلامی در جامعه هر روز ابعاد گسترده‌تری به خود می‌گیرد، تا بدین وسیله از طالبان در این مورد سبقت گرفته شود. روزی نیست که در افغانستان مورد تازه‌ای در باره‌ی تجاوز، سنگسار، قتل ناموسی و زن‌کشی و یا جنایت دیگری علیه زنان به گوش نرسد. هرچند که قتل فرخنده یکی از وحشیانه‌ترین آن‌هاست اما این آخرین مورد این گونه زن‌ستیزی‌های وحشیانه تحت دولت اسلامی افغانستان نخواهد بود.

زنان افغانستان همانند اکثریت مردم این کشور خواهان جدایی قطعی دین از دولت هستند. تا زمانی که دین به‌عنوان یک باور شخصی به رسمیت شناخته نشود و توسط دولت این گونه تبلیغ و ترویج شود، نمی‌توان انتظار هیچ‌گونه تغییری در مورد این گونه جنایات فجیع علیه زنان داشت. تا زمانی که دین و دولت در هم ادغام شده باشند، تا زمانی که عقب‌ماندگی و تحجر و تعصب دینی تبلیغ شود، تا زمانی که دست مردان برای خشونت و قتل زنان تحت نام دفاع از دین و ناموس و... باز باشد، هیچ زنی در افغانستان نمی‌تواند آزاد و رها باشد.

قتل فرخنده بار دیگر نشان می‌دهد که این نظام زن‌ستیز افغانستان است که باید با مبارزات زنان و مردان آگاه و سازمان‌یافته به آتش کشیده شود و بر خاکستر آن جامعه‌ای ساخته شود که در آن هیچ زنی و هیچ انسانی مورد خشونت و قتل قرار نگیرد.

سازمان زنان عشت مارس (ایران-افغانستان)

۲۱ مارس ۲۰۱۵



خبر کوتاه بود! فریناز هم خودکشی شد!

خبر کوتاه بود! فریناز هم خودکشی شد! هنوز سوزش چهره‌ی سوخته‌ی ندا تسکین نیافته، هنوز چشمان مریم و سهیلا بینایی خود را باز نیافته، هنوز فریادهای خشم شعله در فراق ریحانه پایان نیافته، هنوز شعله‌های پیکر فرخنده خاموش نشده و ... که خبر می‌رسد فریناز خسروانی ۲۶ ساله‌ی مهابادی که در کسوت مهمان‌دار هتل مشغول به کار بود، در اثر اقدام به تجاوز از طرف یکی از مأموران اطلاعاتی خود را از طبقه‌ی چهارم هتل به پایین پرتاب کرده است. حتا تلاش او که گفته می‌شود، قربانی تبانی صاحب هتل و متجاوز در ازای دریافت ارتقای امتیاز هتل بوده است و در آخرین تماس‌ها از دوستان و همکارانش یاری طلبیده نیز ثمری نداشته و در نهایت عمدا یا سهوا خود را به پایین پرتاب می‌کند.

فریناز دختری که مثل بسیاری از زنان، با جسارت خود را از بند روابط سنتی خانه و خانواده بیرون کشیده بود تا با اتکا به توانایی‌هایش زندگی و رویاهایش را بسازد، اما در اسارت روابط پدر/مردسالارانه‌ی سرمایه‌داری حکومت اسلامی خودکشی می‌شود. فریناز نیز به خیل قربانیان مستقیم و غیرمستقیم روابط ضدزن جمهوری اسلامی می‌پیوندد؛ زانی که پیشاپیش در محضر قانون و عرف محکومند؛ چه به جرم عدم رعایت «قانون»، «اخلاق» و «ناموس» اسلامی و چه به خاطر تن ندادن به بردگی و تسلیم و تجاوز. اگر فریناز هم به جای خودش مانند ریحانه متجاوزی را که پشت درهای بسته و جایگاه شغلی و سیاسی و جنسیتی‌اش احساس برتری مطلق می‌کرد، می‌کشت، آیا دستگاه قضایی از بن و ریشه ضدزن جمهوری اسلامی، در برابر این «گستاخی» جسورانه، مجازاتی جز این نصیبش می‌کرد؟! اگر تسلیم می‌شد و «بکارت» و «ناموس»‌اش را از دست می‌داد، زیر بار حقارت «بی‌آبرویی» و «بی‌شرفی» تدریجا محکوم به مرگ (روانی، اجتماعی و ...) نمی‌شد؟! فریناز اما در آن لحظه‌ی استیصال چندین و چند بار در محضر قانون، شرع و عرف محکوم به مرگ شد تا در میان آن همه اجبار، مرگ را «اختیار» کند. هر چند او احتمالا در آن لحظه نمی‌دانست که این تصمیم جرقه‌ی خشم و نارضایتی بسیاری از مردم و جوانان شهر را بر خواهد انگیزد. کسانی که در مقابل جنایات و تعرضات هر روزی رژیم و تحمل ستم و تحقیر جنسیتی و ملی و طبقاتی تبدیل به انبار باروتی شده‌اند که فقط نیاز به چنین جرقه‌ای داشت، تا به درستی خیابان‌های شهر را تبدیل به میدان جنگ تمام عیار کنند و نماد این جنایت یعنی هتل «تارا» را در آتش خشم‌شان بسوزانند. مقاومت و مبارزه مردم تا جایی پیش رفته که باعث ایجاد یک فضای امنیتی در مهاباد و دیگر شهرهای کردنشین شده و رژیم را وادار کرده که نیروهای ضدشورش خود را از نقده و ارومیه و ... به مهاباد و بوکان فرا خواند. اگرچه خواست مقدماتی این معترضین افشای این جنایت و شناسایی عاملین آن بود، اما مردم و خصوصا جوانان هم در محتوا و هم فرم نشان دادند که به درستی تومی به «دستگاه قضایی» جمهوری اسلامی ندارند. مگر می‌توان از قانون‌گذاران و مجریان سرکوبگر این قوانین ضدزن اسلامی خواست تا «مجرم» را شناسایی و مجازات کنند؟! مگر دستگاه قضایی رژیمی که مردسالاری و تبعیض و نابرابری جنسیتی یکی از ارکان اساسی حاکمیت آن است، می‌تواند بر اساس قوانین شرعی و ضدزن این جنایت را قضاوت کند؟! ارکان‌هایی که متضمن حفظ و تحکیم تمامیت این روابط ستم‌گرانه هستند، به درستی مورد حمله‌ی مردم خشمگین قرار گرفته‌اند.

مردم به درستی تشخیص دادند که فریناز این یگانه نان‌آور خانواده، قربانی هم‌آغوشی شوم حرص و طمع سرمایه‌دارانه و دستگاه امنیتی جمهوری ضدزن اسلامی شده است. این جنایت نوک کوه یخی است که نشان می‌دهد کماکان ستم بر زن و معامله بر سر موقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حتا مرگ و زندگی و بدن زنان روز به روز گسترش خواهد یافت و جمهوری اسلامی با تشدید هر چه بیشتر روابط پدر/مردسالارانه هر روز بیشتر از قبل یا زنان را به درون خانه‌ها و آشپزخانه‌ها باز خواهد گرداند و یا با بی‌شرمی هر چه تمام‌تر محیط کار، تحصیل، تردد و تفریح و ... را برای زنان نامن‌تر و امنیتی‌تر خواهد کرد؛ و کاملا واضح است که کارگزاران سیاسی، نظامی و مذهبی این رژیم برای خودشان جایگاه ویژه‌ی قائلند و بهره‌مندی جنسی از این موقعیت زنان را هم یکی از امتیازات ویژه‌ی خود می‌دانند.

در این میان اما آسمان کابل، اصفهان، مهاباد، یالواری (ترکیه)* و قلعه‌دیزه (کردستان عراق) و ... برای فرخنده، سهیلا، فریناز، سدا** و آوین و ... به یک رنگ است؛ و زنان هر روزه مردسالاری را در فرم و لباس‌های مختلف تجربه می‌کنند و دوقطب واپس‌گرای پدر/مردسالار یعنی سرمایه‌داری امپریالیستی و بنیادگرایی مذهبی با تمام قدرت و توان، تلاش در حفظ و تقویت این نظام کهنه و روابط عقب‌مانده‌ی آن دارند. مردسالاری چنان ریشه‌ی عمیق و تاریخی دارد که هر بار زنان در سرتاسر جهان به صحنه آمده‌اند یا هر بار مبارزه بر علیه این ستم تاریخی از عمق به سطح آمده است، گرایش‌ات واپس‌گرایانه حتا در صف مردم نیز آن را به کناری رانده است و صحبت و مبارزه بر سر مطالبات زنان را تبعی و جانبی قلمداد کرده است. همان طور که قتل فریناز نیز هم‌زمان هم خشم و نارضایتی و هم ناسیونالیسم و غیرت مردان کرد را به صحنه آورده است. مسلما بدون دخالتگری آگاهانه و انقلابی، مبارزات مردم مهاباد نیز از این قاعده مستثنی نبوده و نخواهد بود؛ بروز گرایش‌ات مردسالارانه و ناسیونالیستی در صف مردم، هر آن می‌تواند موضوع مرکزی و مهم ستم بر زن را به حاشیه براند. مبارزه‌ی زنان کرد بر علیه ستم جنسیتی هم می‌تواند به همان میزان تحت تاثیر ناسیونالیسم کردی و «غیرت» و «ناموس پرستی» عقیم بماند که مبارزات دیگر زنان عقیم مانده است. اما آنچه می‌تواند این مبارزه را متمایز کند، فقط و فقط این خواهد بود که زنان، مصمم و تمام قد، با مطالبات و مبارزات خودشان بر علیه ستم جنسیتی هر چه بیشتر به صف اول این مبارزات بیوندند و جنبش مردم مهاباد بتواند پرچم مبارزات رادیکال و انقلابی زنان را در دست بگیرد؛ و وجه تمایز خود را نه در مرزبندی با مبارزات سایر مردم بلکه در پیوند هر چه عمیق‌تر و وسیع‌تر با آنان بر علیه رژیم جمهوری اسلامی اثبات نماید. چنین مبارزه‌ای با فراخواندن و جلب پشتیبانی مردم و خصوصا زنان از سایر نقاط ایران می‌تواند جرقه‌ای هر چه قدرتمندتر برای به راه انداختن یک جنبش رادیکال و انقلابی در سراسر ایران بر علیه دولت مرکزی ضدزن جمهوری اسلامی باشد که مطمئنا زنان در صف اول این نبرد خشمگین و استوار، ارتجاع جمهوری اسلامی و هر آن‌چه رنگ کهنه و ارتجاعي دارد را به چالش خواهند طلبید تا دنیای دیگری خلق کنند! دنیایی که دیگر ریحانه‌های ما عطر زندگی را با خود بیاورند و نورو زمان به راستی فرخنده باشد و فریناز‌های مان بر قله‌ی آرزوهای بلندشان بایستند!

پیش به سوی مبارزه‌ی متشکل، گسترده و انقلابی برای رهایی زنان و بشریت!

سندنامهٔ ننانخ هفت مارس (ایران) - انتشارات - ۲۰۱۵

* «سدا جام‌گوز» سی و یک ساله روز چهارشنبه (۶ مه ۲۰۱۵) هنگام عبور از پیاده رو، در شهر یالواری ترکیه، توسط همسر قبلی خود مورد حملات مکرر چاقو قرار گرفته و جان باخت.

HASHTE MARS

Quarterly journal No. 35/ June 2015



**Adress:
ZAN**

**Postfach 850422
Köln 51029
Germany**

**E-mail:
zan_dem_iran@hotmail.com**

**www.8mars.com
facebook.com/8MarsOrg**



Price: €3- £3